

نظام سلطه از جان ما چه می خواهد؟

محمد صادق شهبازی

این بحث در مورد استکبار و نظام سلطه است که می‌خواهیم از منظر امام خمینی (سلام‌الله‌علیه) به این بحث بپردازیم. بحث را به ۳ قسمت تقسیم می‌کنیم. بخش اول اینکه سلطه یعنی چه؟ و نظام سلطه دارد چه کار می‌کند؟ و یک بخش اینکه مشخصاً امام خمینی (سلام‌الله‌علیه) نسبت به آن چه موضعی اختیار می‌کردند؟ بحث ما بخش سوم هم دارد که قبل از اینکه دیدگاه امام (سلام‌الله‌علیه) را بررسی کنیم، مرور کوتاهی می‌کنیم که چه نظرات رقیب و معارضی وجود دارد؟

اول: سابقه تاریخی سلطه

پدیده‌ای به اسم نظام سلطه یعنی چه؟ ما با چه چیزی سروکار داریم؟ ابتدا سابقه تاریخی را بررسی کنیم.

الف) استعمار سنتی: اشغال زمین، غارت مستقیم منابع، برده‌گیری، از بین بردن تولید ملی

جهان غرب، در دوره قرون وسطی با تمدن اسلامی برخورد کرد. آثار تمدن اسلامی را در جنگ‌های صلیبی دید، بخشی از آن‌ها را غارت کرد و بر اساس باقی آن شروع به بازسازی و احیای تمدن خود کرد. گفتند تمدنی به نام اسلام شکل گرفته که مسئله‌ای به نام تجربه کنار بحث‌های عقلی و نقلی در دینشان مورد توجه قرار گرفته است. کلیسا به افرادی مانند میکلا آئو و رافائل و... پول داد تا معتقدات مسیحی را عینی و تجربی کند، مانند مجسمه‌های مسیح، مریم و... که در کلیساهای رم دیده می‌شود. از این رنسانس هنری به تحول در دین رسیدند (رنسانس دینی) و نهضت لوتر و پروتستانتیسم شکل گرفت، که اصلاحات و تغییراتی در مسیحیت سنتی پدید آورد. بعد این نوسازی وارد فلسفه شد (رنسانس فلسفی) و سپس به انقلاب علمی و بعد به انقلاب صنعتی رسیدند. انقلاب صنعتی باعث شد که از یک سو به ماشین بخار و امکان سفرهای طولانی و از سوی دیگر به تولید انبوه و سلاح‌های گرم دسترسی پیدا کنند که می‌توانست در مقابل سلاح‌های سنتی بر نفرت زیادی غلبه بکند. این مسئله پدیده‌ای به اسم انقلاب دریانوردی را رقم زد. در مجموع این سلسله وقایع، پدیده‌ای به نام استعمار سنتی را شکل داد.

استعمار سنتی چه می‌کرد؟ از همین پدیده ماشین بخار و انقلاب دریانوردی و سلاح‌های گرم، استفاده و شروع به اشغالگری کردند. دو اتفاق عمده در این اشغال‌ها می‌افتاد؛ یکی اینکه منابع این کشورها گرفته می‌شد؛ منابع به معنای سرمایه، مواد اولیه، طلا و چیزهایی از این قبیل؛ ابتدا معابد و خزانه‌ها را غارت می‌کردند، بعد مستقیماً به سراغ غارت معادن رفتند. دوم اینکه تعداد زیادی از این‌ها به‌عنوان نیروی کار گرفته می‌شدند که در قالب تجارت برده سامان یافت، بعدها برده حتی از طلا اهمیت بیشتری یافت و در طول قرن ۱۵ تا ۱۹ میلادی، بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون برده به کشورهای غربی آورده شد، تازه این رقم کشته‌ها در آفریقا (در جنگ‌های برده‌گیری یا در حال دستگیری برده‌ها) و در مسیر انتقال برده (عمدتاً در کشتی) را در برنمی‌گیرد و رقم بسیار بیشتر است، چرا که تنها این افراد در مقصد ثبت شده‌اند. در شرایطی که جمعیت کشورهای غربی ۴ برابر شد، کاسته شدن جمعیت آفریقا به دلیل برده‌گیری (که اکثراً هم مربوط به جوانان و افراد در سنین باروری بود) یکی از عوامل عقب‌ماندگی و مانع اصلی بهره‌برداری مؤثر از منابع طبیعی شد. البته مدل در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین متفاوت بود. در آمریکای لاتین، استعمارگران اسپانیایی و بعد انگلیسی حکام اصلی را دستگیر می‌کردند و از آن‌ها می‌خواستند برای زنده ماندن خانهای پر از طلا یا دوخانه پر از نقره تحویل دهند (به این مدل *Encomienda* می‌گفتند) و حاکم اصلی نیز مردمان خود را به کار می‌گرفت و در صورت انجام

ندادن، به‌سختی شکنجه می‌شد. کریستف کلمب هر سرخ‌پوست بالای ۱۵ سال را که میزان مشخصی فلزات گران‌بها تحویل نمی‌داد و حلقهٔ مسی به همین خاطر از جانب مأموران به گردنش آویزان نشده بود را می‌گرفت و یک دستش را قطع کرده و رها می‌کرد تا جان دهد. از ۱۵۱۹ که او به آمریکا آمد تا ۱۶۰۵ تعداد سرخ‌پوستان مناطق میانی قارهٔ آمریکا از حدود ۲۵ میلیون نفر به یک میلیون نفر کاهش یافت. بعدها برای سر زنده و مرده سرخ‌پوست‌ها جایزه گذاشته شد و جمعیت ۷۵ میلیون سرخ‌پوست‌ها ده‌ها میلیون تن کاهش یافت.

با فرآیندهای گفته‌شده، مقدار زیادی مواد اولیه و تعداد بالایی نیروی کار به دنیای مدرن سرازیر شد. نوع دیگر این بهره‌کشی نظام میثا بود که در قبال غذا و امنیت، مردم آمریکای مرکزی مجبور بودند به کار اجباری برای ادارهٔ مزارع تأمین غذای معابد، اشراف و ارتش بپردازند. نوع دیگر Trajin (باربری) بود، اسپانیایی‌ها مردم را به‌جای حیوانات به حمل کالاهای سنگین مانند آشامیدنی و شراب، برگ‌های کاکائو یا منسوجات می‌گماشتند. هم سطح زندگی مردم با این استضعاف‌ها پایین می‌آمد، هم آنان با خدمت اجباری به رشد استعمارگران می‌پرداختند. کتاب «چرا کشورها شکست می‌خورند؟» اثر دارون عجم اوغلو و جیمز ای. رابینسون به این مسئله مفصل پرداخته است؛ اما در کشورهای آفریقایی اشغال و برده‌گیری مستقیم بود و واسطه‌ای در میان نبود. این‌ها باعث شد که غرب، به‌یک‌باره به انباشت ثروت جدی برسد؛ چراکه نیروی کار و سرمایهٔ اولیه و منابع زیادی با هزینه‌های بسیار پایین یا رایگان داشتند، یعنی کشور را اشغال می‌کنند، برده می‌برند و از این برده‌ها بهره‌کشی گسترده می‌کنند به‌گونه‌ای که بسیاری از آن‌ها در سنین پایین می‌میرند یا به‌زودی از کارافتاده می‌شوند (به‌اندازهٔ ۴ قرن برده از قارهٔ آفریقا می‌بردند. مستند «لیورپول» از شهاب اسفندیاری یا رمان «ریشه‌ها» اثر الکس هیلی بخشی از ماجرای تجارت برده را بازگو می‌کند. شروع بهره‌کشی از برده در استعمار هلند کلید خورد اما در کشورهای دیگر نظیر بریتانیا استفادهٔ جدی از آن شد و اوج این هم در آمریکا به ثمر نشست. شروع رشد سریع آمریکا را باید در نیروی کار رایگان سیاهان به‌ویژه در مزارع جنوب و بعدها کارگر ارزان سیاه به‌ویژه در کارخانه‌های صنعتی شمال ایالات‌متحده یافت). اثر دیگر برده‌داری خودکامه شدن حکام آفریقایی و رواج برده‌داری در خود آفریقا شد. بعدها هم که به خاطر قوانین لغو برده‌داری، بردن برده به اروپا و آمریکا کند با متوقف شد، کار اجباری در کشورهای آفریقا به خاطر بردن روغن، نخل، دانه‌های روغنی، بادام‌زمینی، عاج فیل، چرم و صمغ درختان، طلا، کولای صادراتی و تأمین غذای ملوانان تداوم یافت. تا دههٔ ۱۹۶۰ بیش از یک‌چهارم مردم آفریقا در کار اجباری به سر می‌بردند.

نه‌تنها نسبت به کشورهای ضعیف که این فرآیند در داخل کشورهای استعمارگر هم بود، مثلاً در نظام سرواژ و فئودالی (زمین‌داری) در اروپا، دهقانان، مانند ملک در اختیار صاحبان قلعه‌ها و زمین‌داران بودند و باید به آن‌ها خدماتی مانند کار اجباری، دادن خراج، مالیات و... ارائه می‌کردند و بعضاً مانند ملک به ارث رسیده یا خرید و با خریدوفروش زمین‌ها از اربابی به ارباب دیگر منتقل می‌شدند. نظام بردگی و نظام سرواژ (فئودالیسم)، ثروت عظیمی برای صاحبان زمین و قلعه‌ها (فئودال‌ها) افراد ایجاد کرد.

از یک‌سو منابع را می‌بردند و از سوی دیگر جلوی تولیداتی را که خود این کشورها داشتند و تجارت آن‌ها را هم می‌گرفتند؛ مانند کشور هند که از بزرگ‌ترین صادرکنندگان منسوجات در دنیا و مشخصاً پارچه‌های کتان بود. استعمارگران انگلیسی، هند را مجبور کردند که منسوجاتش را فقط به انگلستان بفروشد و خود انگلستان نیز تعرفهٔ بالا به واردات خود بست چراکه پنبه و نساجی روبه‌رشد داشت که می‌خواست از آن حمایت کند. به‌این‌ترتیب نساجی هند متلاشی شد. در ۱۶۹۹ با تصویب قانون پشم، به ماجرا ماهیت رسمی و حقوقی هم دادند. همین اتفاق برای محصولات پشمی ایرلندی‌ها افتاد. این پدیده را در کشورهای مختلف می‌بینیم، نظیر کشورهای آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا. کتاب «تاریخ جهان» جواهر لعل نهرو، چاپ انتشارات امیرکبیر، «چرا کشورها شکست می‌خورند؟» و «تجارت جهانی و نابرابری» از پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و «نیکوکاران نابکار» اثر هاجون چانگ از انتشارات اختران، سرشار از نمونه‌هایی از این‌دست است. زمانی که آمریکا مستعمرهٔ انگلیس بود، انگلیس همین کار را با توتون و شکر مستعمراتش در قارهٔ آمریکا انجام می‌داد، به‌جای تولید ورقهٔ فولاد، آمریکا را به تولید میل‌گرد و چدن وامی‌داشت و تولید محصولات پشمینهٔ مستعمرات آمریکایی بریتانیا را در نطفه خفه کرد. از واردات مواد خام از مستعمرات نظیر کف، چوب و الوار استقبال می‌کرد و جلوی محصول تمام‌شده‌شان را می‌گرفت.

جلوی تولیدات مستقیم نیز با مواردی نظیر سلب مالکیت بر زمین کشاورزان آفریقایی کلید خورد؛ آنان به ناچار مجبور می‌شدند به کارگری در زمین‌های اشغالی به‌وسیلهٔ سفیدپوستان بپردازند. بعد از ۱۹۰۴ حتی راه‌اندازی و انجام مشاغل تخصصی مرتبط با معدن برای آفریقایی‌ها ممنوع شد و مشاغلی مانند آلیاژکاری، کارمندی بانک، آهنگری، تولید دیگ بخار، موادشناسی، قالب‌سازی، ریخته‌گری، بنایی، نجاری و... برای آنان ممنوع شد. هم‌چنین جلوی آموزش و سرمایه‌گذاری در آن برای سیاه‌پوستان گرفته می‌شد. همین اتفاق در مورد زمین‌های سرخ‌پوستان با اشغال مستقیم یا با قراردادهای استعماری با آنان صورت می‌گرفت، ۴۰۰ قرارداد آمریکاییان با سرخ‌پوست‌ها در قرن ۱۹ (که آن‌ها از اکثر مفاد آن بی‌خبر بودند)، اکثر زمین‌های آنان را به ثمن بخش به دست آمریکایی‌ها سپرد.

گذشته از آن‌چنان‌که در مورد آفریقا گفتیم، زمانی‌که همهٔ دنیا با شتاب صنعتی می‌شد، کشورهای اشغال‌شده و مستعمره از دستیابی به فناوری‌های جدید و پیشرفت بازماندند و استعمار علاوه بر استضعاف این کشورها، جلوی رشد طبیعی آن‌ها را گرفت.

استعمار نو: اداره سرزمین‌ها با حکام دست‌نشانده و ارتباطات متمرکز

وقتی‌که دیدند این مدل هزینه‌های زیادی دارد، در گام دوم، استعمار، تجدید سازمان کرد؛ اشغال کشورها هزینه داشت، هم هزینهٔ مادی، هم مشکلات حکومت بر یک کشور اشغالی که طبیعتاً با اعتراض مردم همراه بود و احتیاج به گرفتن دستور از پایتخت استعماری داشت. از سوی دیگر رشد فناوری حاصل از انقلاب صنعتی در دورهٔ استعمار مستقیم، امکان تغییر و حرکت از اشغال مستقیم به مدل‌های پیچیده‌تر و کم‌هزینه‌تر را فراهم کرده بود. استعمار سنتی با انقلاب صنعتی پدید آمده بود. انقلاب صنعتی فناوری‌های مختلفی را پیش آورد تا اینکه در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ فناوری‌های ارتباطاتی شکل جدی گرفت. دیگر می‌توانستند از یکجا اوایل با تلگراف و بعد تلفن و سپس سیستم‌های رادیویی و بی‌سیم در دنیا مدیریت واحد ایجاد کنند. دیگر اشغال مستقیم که هزینه‌بر بود، لازم نبود. بلکه کافی بود یک سری از حکام این کشورها را دست‌نشانده بگمارند و با مدیریت اطلاعاتی و ارتباطی، کنترل کنند و دورهٔ استعمار نو شکل گرفت. همان سیستم تصرف منابع، توسط این حکام انجام و منافع ابرقدرت‌ها به دست آن‌ها تأمین می‌شد؛ نظیر پایین آوردن تعرفه‌های واردات از آن‌ها، به‌کارگیری نیروی انسانی برای تحقق اهداف آن‌ها مثل استخراج منابع و خام‌فروشی آن‌هم به ثمن بخش. غارت مستقیم معادن هم جای خودش را به دادن امتیازات بهره‌برداری از معادن و منابع زیرزمینی و روزمینی داد، مثل ماجراهای امتیازات نفت داری در کشور ما یا ماجرای رژی، تنباکو و... که در کتاب‌های تاریخ دبیرستان چیزهایی از آن شنیده‌ایم. خلاصه این‌که گفتند که اصلاً هزینه دارد اشغال نظامی بکنیم، البته هرکجا که دستمان برسد و لازم باشد، دوباره این کار را می‌کنیم، کم‌این‌که انگلیس هنوز ۱۶ کشور از جمله کانادا، استرالیا، ایرلند، ولز، اسکاتلند، آنتیگوآ و باربودا (در کارائیب)، پاپوآ گینه نو، سنت‌هلنا، اسنشن و تریستان دا کونا (در اقیانوس اطلس)، جزایر دیه‌گو گارسیا (که از جنگ جهانی تا الان به آمریکا کرایه داده و آمریکا از آن برای حمله به آسیا استفاده می‌کند) و جاهای دیگری را تحت اشغال دارد. یک نمونهٔ جالب هنگ‌کنگ است که چینی‌ها دربارهٔ واردات تریاک از جانب کمپانی یهودی-انگلیسی ساسون‌ها، به حکام انگلیسی شکایت کردند. انگلیسی‌ها با چین جنگیدند و بعد از مغلوب کردن چین در ژوئن ۱۸۴۰، هنگ‌کنگ را تا اول جولای ۱۹۹۷ در چنگ خود گرفتند و راه واردات محصولات خود از جمله تریاک را به چین گشودند، تعرفه‌ها را پایین آوردند و حق کاپیتولاسیون (عدم محاکمهٔ اتباع انگلیسی به‌وسیلهٔ چینی‌ها در صورتی‌که جرمی در چین مرتکب شوند) از چین گرفتند، حتی در طول چند دهه مسئول گمرک چین انگلیسی بود. در ۱۸۵۳ آمریکا به تبعیت از انگلیس با ورود به خلیج Edo تلاش کرد به همین شیوه تجارت آزاد را به ژاپن تحمیل کند. جالب است این مسئله بین ابرقدرت‌ها هم رواج داشت. مثلاً انگلیسی‌ها در دورهٔ استعمار سنتی و بعد نو از تجارت رقبا و مشخصاً فرانسه جلوگیری می‌کردند. اکثر چالش‌های بزرگ مثل جنگ‌های جهانی و جنگ سرد هم بر سر کنترل این منافع صورت گرفت. چند دهه دنیا با این سیستم اداره می‌شد تا به دورهٔ جدید وارد شدیم.

استعمار فرانو: ملت‌ها خودخواسته منافع نظام سلطه را تأمین می‌کنند

پس از مدتی که گفتمان استقلال در کشورها شکل گرفت و اعتراض به حکام دست‌نشانده پیدا شد. قدرت‌های بزرگ به این نتیجه رسیدند ادارهٔ منابع کشورها از این طریق نیز هزینه‌بر است؛ لذا به این نتیجه رسیدند که از پایین به بالا این جوامع را تغییر دهند؛ با کنترل افکار و عقاید، آدم‌ها را به‌گونه‌ای تربیت کرده و فکر و گرایش‌های آن‌ها را جهت دهند که خودخواسته، منافع سلطه‌گران و قدرت‌های بزرگ را تأمین کرده و در جهت خواست آن‌ها حرکت کنند. بخشی از نخبگان جوامع و افرادی را که سلطهٔ غربی‌ها برای آن‌ها به‌عنوان واسطه، منفعت ایجاد می‌کند، نیز برای حفظ وضع موجود و ادارهٔ جوامع تربیت کنند که جوامع را در این مسیر رهبری کنند. با این مدل، می‌توان هزینه‌های سلطه را به میزان زیادی پایین آورد.

هرچند این کار از دوره‌های پیش و حتی از دورهٔ استعمار سنتی شروع شده بود، با ابزارهایی نظیر روند اعزام دانشجویان به خارج یا دعوت رجال کشورهای ضعیف و عقب‌مانده که خروجی‌اش جذب شدن آن آدم‌ها به ارزش‌های غربی، احساس حقارت و تلاش برای تغییر جوامع خود در آن چارچوب بود. در کشور ما اولین جلوه‌ها، تقلید شاهنشاهی دست‌نشانده از غربی‌ها از یک سو و از سوی دیگر سفرنامه‌ها و حیرت‌نامه‌ها بود که در توصیف و حیرت نظم و فناوری دنیای غرب نوشته می‌شد و در داخل کشور به چاپ می‌رسید ولی بعد به‌ویژه در دورهٔ پهلوی دوم تکامل یافت. حتی در دورهٔ پهلوی اول، اکثر سیاست‌های شاه با حمایت و هدایت کامل روشن‌فکران غرب‌زده پیش رفت.

تمرکز این دوره یعنی استعمار فرانو بر مغز و قلب انسان‌ها و تغییر محاسبات مردم و مسئولین کشورها بود، به‌گونه‌ای که حکام و نخبگان و به‌تبع آن‌ها مردم، باید با میل و رغبت، منابع و ثروت‌های خودشان را در راه منافع ابرقدرت‌ها خرج کنند. حوزهٔ محوری نزاع در این دوره جنگ نرم است که طبیعتاً ابزارهایی نظیر رسانه، هنر، اندیشه، آموزش به‌ویژه در حوزهٔ علوم انسانی، دیپلماسی عمومی و... در آن اهمیت دوچندان دارند، اما کماکان اعمال سلطه در حوزه‌های مختلف با سازوکارها، ابزارها، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، معاهده‌ها و شاخص‌ها ادامه دارد، چراکه سلطه یک کل واحد است که در هر دوره با یک روش در راستای راهبرد کسب، حفظ و بسط منابع مختلف قدرت تلاش می‌کند. در این چارچوب در دورهٔ استعمار نو، محوریت با پیام‌رسانی یک‌طرفه بود با یک سری از حاکمان و نخبگان ملت‌ها که اکثراً هم مستقیماً دست‌نشانده بودند، اما در استعمار فرانو مستقیم سراغ مردم و نخبگان آمدند و به‌نوعی این ۳ دوره را می‌توان چنین رده‌بندی کرد:

دورهٔ استعمار	محوریت	ویژگی
استعمار سنتی	اشغال مستقیم کشورها	غارت منابع و نیروی کار (برده‌گیری)
استعمار نو	گماشتن حاکمان دست‌نشانده	غارت غیرمستقیم منابع توسط حکام دست‌نشانده و به کار گرفتن نیروها برای تأمین منافع سلطه‌گران
استعمار فرانو	جنگ نرم و تغییر محاسبات مردم و مسئولین (محوریت نخبگان غرب‌گرا)	به کار گرفتن سرمایه‌ها آن کشورها و پذیرفته‌شدن استعمار توسط خود مردم با محوریت نخبگان غرب‌گرا

دوم: بازخوانی ابعاد سلطه: هدف، کسب منابع قدرت!

پس در هر ۳ دوره، یک مسئله هدف نظام سلطه بوده است: کسب منابع قدرت (اعم از منابع طبیعی، انسانی و...) و حفظ و بسط آن‌ها؛ که ذی‌نفعان اصلی آن بزرگ‌سرمایه‌داران و شرکت‌های بزرگ (اکثراً صهیونیست) و نقش‌آفرینان آن نیز طیف گسترده‌ای از دولت‌ها تا سازمان‌ها، رسانه‌ها، شرکت‌های چندملیتی، اساتید و محیط‌های علمی و... هستند. سلطه در این چارچوب با یک سری سازوکارها، ابزارها، سازمان‌ها و نهادهای معاهده‌ها، آموزش‌ها و کارهای فرهنگی و شاخص‌ها این سلطه را تداوم می‌دهد، که در

حوزه‌های مختلف علم و فناوری، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی نظامی و... خود را نشان می‌دهد. در هر حوزه‌ای باید این موارد را بررسی کرد. متأسفانه اکنون واژه‌هایی همچون استکبار، استعمار، نظام سلطه، غرب، ابرقدرت‌ها و... به خاطر نپرداختن به این ابعاد، در کشور ما وجهه‌ی شعاری پیدا کرده است و نمادین شده است؛ اما کارهایی که نظام سلطه می‌کند واقعی است و در حال اعمال سلطه در قالب‌ها و حوزه‌های مختلف است که ضدیت با آن ماهیتی عقلانی دارد.

سازوکارهایی هستند که باعث می‌شوند، سلطه بتواند قدرت خود را تحکیم کند، ابزارهایی هستند که این مسیر را تسهیل می‌کنند، سازمان‌ها و نهادهایی هستند که در سطح بین‌المللی عمل کرده و با شیوه‌های مختلف زمینه‌ی این کسب و بسط قدرت را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم فراهم می‌کنند، معاهده‌هایی هستند که موجبات همین مسئله را محقق می‌کنند، آموزش‌ها و حرکت‌های فرهنگی نیز هستند که مغز و قلب افراد را هدف قرار داده و افراد را جوری بار می‌آورند که منافع سلطه‌گران را با دست خود تأمین کنند و شاخص‌های گمراه‌کننده‌ای ارائه می‌شود که افراد را به تأمین منافع سلطه‌گران می‌کشاند و استقلال، عدالت، پیشرفت و حتی آزادی و جمهوریت را در آن‌ها محدود می‌کند. قلب این مسئله هم استقلال است. در حقیقت استقلال را که متضمن عدم انحراف کشورها از مسیر صحیح است، در مرحله‌ی تصمیم، تشخیص و اقدام به هم می‌زنند.

ابعاد سلطه

ماهیت سلطه یک ماهیت واحد است، یعنی مرز دقیقی بین ابعاد مختلف آن نیست، در یک حوزه‌ی تنها اقدام نمی‌کند و با اقدام در یک حوزه مثل اقتصاد، همزمان حوزه‌های دیگر مثل فرهنگ و سیاست هم اقدام می‌کند، اما ما برای فهم تفصیلی اقدامات آن ابتدا نگاهی به اقدامات نظام سلطه در بعضی ابعاد می‌اندازیم و در نهایت تلاش می‌کنیم یک نگاه از بالا به ماهیت سلطه و سلطه‌گران و راهکارهای اعمال سلطه‌ی آنان بیندازیم.

الف) سلطه اقتصادی

در سلطه‌ی اقتصادی اصل بر در اختیار قرار گرفتن حاکمیت اقتصاد جهانی و حفظ وضع نابرابر موجود است که با ابزارهای مختلفی صورت می‌گیرد؛ سیاست‌گذاری و نحوه‌ی اداره‌ی اقتصاد جهانی به‌گونه‌ای سامان می‌یابد که نابرابری حفظ و تحکیم شود. این مهم از طریق ابزارهای مختلفی تأمین می‌شود.

Bretton Woods و اداره جهان

در اقتصاد سازوکارهایی هست که سلطه را نهادینه می‌کند. با پایان جنگ جهانی دوم، چند اتفاق خیلی مهم افتاد. قبل از پایان جنگ، اجلاسی در شهر Bretton Woods آمریکا در ۱۹۴۴ تشکیل شد که اقتصاد بعد از جنگ تا همین امروز را شکل داد. گفتند سیستم اقتصادی دنیا در دوره‌ی دو جنگ جهانی متلاشی شده است و باید سیستم اقتصادی جدیدی بنیان بگذاریم. سازوکارها و نهادهایی بر مبنای آن شکل گرفت که بخشی از آن را بازخوانی می‌کنیم.

استعمار دلار

گفتند الان می‌خواهیم دوباره تجارت بین‌المللی را که قبلاً با طلا یا لیره‌ی استرلینگ (در شرایطی که انگلیس در سراسر دنیا مستعمره داشت و مثل معروفی بود که در امپراطوری بریتانیا خورشید هیچ‌وقت غروب نمی‌کند) صورت می‌گرفت، سامان بدهیم. چه کار کنیم؟ John Maynard Keynes، اقتصاددان معروف که آن موقع وزیر اقتصاد انگلیس بود، پیشنهاد داد که بیاییم و یک پول واحد بین‌المللی درست کنیم به اسم BANKOR، که اسمش را از واحدهای پول کشورهای مختلف گرفته بود. آمریکا گفت یعنی چه؟ اقتصاد ما که در یک شرایط نیست. آمریکا در کل جنگ جهانی دوم به دلیل اینکه زمینش از منطقه‌ی معارضه دور بود، در آب محصور بود و چندان درگیر جنگ نبود؛ فقط وقتی که ژاپن شکست را پذیرفت وارد جنگ شد و بمب اتمی انداخت. چون از جنگ دور بود، آسیب‌های کشورهای دیگر را که در جنگ بودند، ندیده بود. سلاح ساخته بود و به کشورهای دیگر سلاح

فروخته بود، پول و بیش از آن طلا گرفته بود. گفت که من الآن انبار طلا هستم و پشتوانهٔ پولم زیاد است، پس اکنون دلار پول واحد بین‌المللی بشود و کشورها هم چون وضع اقتصادشان بد بود و اکثراً به آمریکا مقروض بودند، رأی دادند و پذیرفتند. چه اتفاقی افتاد؟ الآن اگر هند بخواهد با چین تبادل کند، با دلار تبادل می‌کند. دلار را باید از کجا بیاورد؟ باید یک صادراتی به آمریکا بکند و دلار بگیرد. آمریکا در آن اجلاس قول داده بود که: به‌اندازهٔ هر اونس (۲۸,۳۵ گرم) طلایی که در خزانهٔ بانک مرکزی دارد، تنها ۳۵ دلار پول چاپ کند. بعد از درگیری مسلمانان با اسرائیل که تحریم نفتی شکل گرفت، یک‌مرتبه یک شوک نفتی بزرگ به وجود آمد که البته محمدرضا شاه این‌قدر تولید کرد و فروخت که بخشی از ضررهای ارباب را جبران کرد؛ اما این شوک نفتی باعث بالا رفتن قیمت نفت شد. نیکسون، رئیس‌جمهور آمریکا، بعد در ۱۹۷۳، سخنرانی کرد که ما دیگر بین طلا و دلار برابری نمی‌دهیم، نباید اقتصاد قوی به خاطر اقتصادهای ضعیف به خطر بیفتد. اتفاقی که افتاد چه بود؟ از آن‌پس مثلاً هند به آمریکا صادر می‌کرد، آمریکا زحمت می‌کشید و پول چاپ می‌کرد. بعد هم که همه‌چیز کامپیوتری و مجازی شد، دیگر نیازی نبود که پول چاپ کند، اعتبار را مجازی اضافه می‌کرد. به قول مرحوم شریعتی یک جلوییش تا بی‌نهایت صفرها اضافه می‌کرد. علاوه بر آن، این مبادله باید مورد تأیید فدرال‌رزرو آمریکا قرار بگیرد؛ یعنی مثلاً اگر هند بخواهد با چین هم مبادله بکند، بانک مرکزی آمریکا باید این مبادله را تأیید کند؛ بفهمد که این‌ها چه چیزی دادوستد می‌کنند و تأیید هم بکند. لذا نه‌تنها اقتصاد آمریکا از نوسانات جهانی آسیب نمی‌بیند، علاوه بر آن فرصت اعمال سلطه پیدا می‌کند، چنان‌که در تحریم‌های ما کرده است. آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم با دادن وام به اروپا و ژاپن برای بازسازی و بعدها به کشورهای ضعیف نگاه داشته شده و به تعبیر آن‌ها در حال توسعه یا توسعه‌نیافته، موقعیت دلار را در نظام جهانی مستحکم کرد. (از این به بعد در این بحث هرگاه از همین عبارات در حال توسعه یا توسعه‌نیافته استفاده می‌کنیم منظورمان کشورهای مستضعفی است که از رشد و پیشرفت بازداشته شده‌اند، اساساً تقسیم دنیا به در حال توسعه و توسعه‌یافته، خود متضمن نوعی تفرعن و اصیل دانستن توسعه و پیشرفت غربی و نادیده گرفتن ظلم‌های سیستماتیک است که در فرآیند این توسعهٔ متجاوزانه و ظالمانه صورت گرفت، اما چون غلط مصطلح است ما نیز از همین عبارات استفاده می‌کنیم، گرچه به بار معنایی آن واقف هستیم).

استعمار دلار، ضلع دیگری هم دارد که پازل پتrodلار (دلار-نفت) را کامل می‌کند. هر چه قدر نفت بالا می‌رود، اولاً خیلی از این‌ها در آمریکا در قالب اوراق قرضه و مانند این‌ها ذخیره می‌شود (چراکه بسیاری کشورها نظیر عربستان چنین می‌کنند). ثانیاً، هر وقت قیمت نفت بالا رفت، آمریکا با چاپ حقیقی یا مجازی دلار جبران می‌کند. این یکی از عواملی است که وقتی بحران مالی اقتصاد اکثر کشورهای دنیا را منفجر کرد، در آمریکا هم اعتراض شد و اتفاقاتی نظیر جنبش وال‌استریت افتاد ولی در نهایت آمریکا خیلی از بحران تأثیر نگرفت. Keynes پس از بازگشت از اجلاس Bretton Woods به لندن به رسانه‌ها گفته بود، کاری کردیم که تا ابد خودمان را وابسته و مدیون آمریکا کنیم و خودمان را قربانی کردیم.

در اختیار گرفتن زنجیره‌های پولی و مالی، تولید انرژی و توزیع کالا

یکی از سازوکارها در اختیار گرفتن زنجیره‌های پولی و مالی از یکسو و زنجیرهٔ توزیع کالا و خدمات از سوی دیگر است. با سرمایه‌گذاری خارجی، بانک خارجی و حضور شرکت‌های خارجی در بورس و ... زنجیره‌های پولی و مالی را در دست می‌گیرند، مثلاً همین سوروس که انقلاب رنگی ناموفق در کشور ما و لبنان و موفق در کثیری از کشورها مثل صربستان، گرجستان، قرقیزستان، اوکراین و کشورهای دیگر انجام داد، اقتصادهای آسیای جنوب شرقی (که از شدت رشد انفجاری به بیرهای آسیایی مشهور شده بودند) را با بیرون کشیدن سرمایه‌های خود، یک‌شبه در سال ۱۹۹۷ (۱۳۷۶ شمسی) زمین زد. رهبری بارها با اسم بردن و بدون اسم بردن از نخست‌وزیر وقت مالزی ماهاتیر محمد، اشاره کردند که وی همان روزها که به تهران آمده بود به ایشان گفت که یک سرمایه‌دار یهودی (که منظور همین جورج سوروس است) یک‌شبه پول‌هایش را بیرون کشید و یک‌شب تا صبح ما را فقیر کرد. در اندونزی در اثر همین مورد، بازار سهام و ارز سقوط کرد و ۷۰ میلیون نفر دچار فقر مطلق شدند. کره جنوبی، تایلند، اندونزی، مالزی و ... به خاک سیاه نشستند. کار به اینجا کشید که کره چوب حراج به کارخانه‌هایی مثل Daewoo زدند، General Motors

آمریکا آمد و به ثمن بخش سهام Daewoo را گرفت. سرمایه‌های خارجی، به اصطلاح اقتصاددان‌ها گریز یا هستند، در شرایط بد یا غیرایده‌آل برای کشورها وارد می‌شوند و در بدترین شرایط برای کشورها به صورت گروهی می‌روند؛ اما وابستگی این اقتصادها به سرمایه‌های خارجی به آن دامن زد، کاری که گاهی اوقات حتی پا را فراتر می‌گذارند، سرمایه‌های خارجی یا شرکت چندملیتی شرکت‌های کشورها را خریده و دارایی‌های آن‌ها را از بین برده و آن‌ها را به ورشکستگی می‌کشاند، مثل بلایی که شرکت هواپیمایی ایبریا (خطوط هوایی اسپانیا) در دهه ۹۰ بر سر هواپیمایی‌های آمریکای لاتین آورد و هواپیماهای کهنه‌اش را با هواپیماهای نوی آن‌ها جابه‌جا کرد. اساساً سرمایه‌گذاری‌های خارجی به دنبال سودهای کوتاه‌مدت و تضمین شده هستند و به سودهایی که بلندمدت‌تر می‌دهد، ریسک دارد و سرمایه‌گذاری‌های جدی که باعث پیشرفت کشورها می‌شود، تن نمی‌دهند، جالب این‌که سفير کبير بریتانیا در تهران در دوره پهلوی همین توصیه را به شرکت‌های انگلیسی می‌کند. از سوی دیگر بعضاً با سوءاستفاده از شرایط، به سودهای کلان رسیده و مردم را تحت فشار می‌گذارند، مثلاً شرکت Bechtel (بزرگ‌ترین شرکت ساخت‌وساز و مهندسی ایالات متحده) با خصوصی شدن شبکه آب شهر کوچابامبا در بولیوی، توانست آن را در اختیار گرفته و هزینه آب را ۳ برابر کرد. ضلع دیگر هم زنجیره توزیع است، شرکت‌های بزرگ توزیعی، نظیر هایپرمارکت‌ها و شرکت‌های بزرگ توزیعی به ویژه غذایی مثل Mc Donald, Burger King, Starbucks و... علاوه بر ورشکست کردن رقبای داخلی و به تعبیر اقتصاد بنگاه‌های کوچک و خرد، یکی از کارهایی که می‌کنند ترویج ارزش‌های غربی و بعضاً سامان دادن شبکه‌هایی برای ناآرام کردن کشورها که به عنوان ابعاد جانبی محل توجه است، به تنظیم رفتار مصرف‌کنندگان و فشار وارد کردن با در اختیار گرفتن زنجیره توزیع می‌پردازند. همین را ما سال ۱۳۹۱ در ماجرای مرغ و کره تجربه کردیم. کره یک‌دفعه نایاب شد، بعد هم مرغ که قیمت مرغ در ماه رمضان به شدت بالا رفت. طرف کنجاله مرغ را روی کشتی در آب نگه‌داشته بود، وارد نمی‌کرد کار به جایی رسید که همه احساس کردند تحریم اثر کرده است، حتی رسانه ملی و سخن‌گویان رسمی حتی مقامات عالی‌رتبه نظام که تا قبل از آن می‌گفتند تحریم اثر نداشته است، مجبور شدند بگویند تحریم اثر کرده است. بماند که بعد همان آدمی که قیمت مرغ را بالا برد بعد به عنوان جایزه رانت ۶۸۵ میلیون یورویی برای واردات کالاهای اساسی دریافت کرد. قدرت‌ها با در اختیار گرفتن این دو زنجیره رفتار مردم و کشورها را تنظیم می‌کنند. گذشته از اثر اقتصادی از همین شرکت‌ها در موارد متعدد برای شبکه‌سازی براندازی و... نیز استفاده شده است مثل کاری که شرکت ITT با دولت انقلابی و ملی‌گرای سالوادور آلنده در شیلی کرد (ITT که در نیویورک مستقر است، شرکت‌های (Chitelco (the Chilean Telephone Company) و روزنامه El Mercurio را خرید، به مقابله با سیاست‌های آلنده و بسیج معارضان سرمایه‌سالار و غرب‌گرای او پرداخت و در نهایت در ۱۹۷۳ با بمباران مقر او و دستگیری و اعدام هزاران شیلیایی از جمله پابلو نرودا که با شعرهایش در کتاب درسی دبیرستان آشناییم یا ویکتور خارا خواننده معروف سرنگون شد)، یا Mc Donald و CocaCola برای تغییر سبک زندگی مردم شوروی و استقبال آن‌ها از غرب به کار گرفته شدند، به گونه‌ای که صف‌های چندکلیومتری مقابل فروشگاه Mc Donald در مسکو شکل گرفت. یک نمونه شرکت United Fruit است که دولت انقلابی و ملی‌گرای آربنز در گواتمالا را برانداخت. یک مورد آشکار و جالب آن در کودتای ۲۸ مرداد بود که شرکت نفت ایران و انگلیس (بعدها British Petroleum) تحریک اولیه را انجام داد و بعد پای آمریکایی‌ها را باز کرد. بعد از کودتا کنسرسیومی شکل گرفت که ۴۰٪ به انگلیس و ۴۰٪ به شرکت‌های آمریکایی رسید. چند سال بعد کرمیت روزولت (نوه تئودور روزولت و عموزاده دور فرانکلین روزولت دو رییس‌جمهور سابق آمریکا) طراح کودتا و رییس بخش دوفاکتوی بخش خاورمیانه CIA (Central Intelligence Agency) از انس اطلاعات مرکزی که معروف‌ترین نهاد امنیتی آمریکاست)، از CIA به شرکت Gulf Oil یکی از شرکای این کنسرسیوم رفت و مدیر روابط با دولت ایالات متحده و کشورهای خارجی از جمله دولت ایران شد. بعد شرکت Downs & Roosevelt را راه انداخت که سالانه ۱۱۶ هزار دلار برای مشورت دادن از دولت ایران دریافت می‌کرد، بعد هم از دلالتی فروش محصولات Northrop corporation به ایران و عربستان سالانه ۷۵ هزار دلار به جیب زد. یکی دیگر از کمپانی‌های مؤثر در کودتای ۲۸ مرداد Standard Oil نیوجرسی (که بعدها به Exxon تغییر نام داد) هم‌چنین بانک Chase Manhattan که هر دو متعلق به خانواده معروف و صهیونیست Rakefeler بودند، John Foster Dulles وزیر خارجه در دوران کودتا و برادرش

Alen Dulles رییس وقت سیا، هر دو از اعضای ارشد این شرکت نیز بودند. تازه بگذریم از خدمات دیگر راکفلرها به شاه مثل حفاظت از دارایی‌های سنگین حاصل از غارت ایران و اجرای طرح‌های خانه‌سازی در ایران. ۲۴ میلیارد بشکه نفت با قیمتی نازل به فروش می‌رسید و کم‌تر از نصف آن تا انقلاب به خزانه ملی واریز می‌شد. نمونه‌هایی از اقدامات شرکت‌های چندملیتی را در کتاب‌هایی مثل «سرکوب امید» یا «کشتن امید» از ویلیام بلوم چاپ مرکز اسناد انقلاب اسلامی یا انتشارات اطلاعات و کتاب «دکترین شوک» نوشته نائومی کلاین چاپ انتشارات اختران می‌توان یافت. درنهایت نقش آفرینان اصلی و ذی‌نفعان نهایی چنین وقایعی که قدرت‌ها سامان می‌دهند شرکت‌های چندملیتی و سرمایه‌داران بزرگ هستند.

عمده این شرکت‌های بزرگ از انحصاراتی در تولید و تجارت در کشورهای خود یا کشورهای مستعمره یا وام‌دار به قدرت‌های بزرگ برخوردار بودند، مثلاً Standard Oil تا پایان قرن ۱۹، ۸۸٪ نفت ایالات متحده را در دست گرفته بود، یا کمپانی هند شرقی انحصار تجارت با شبه‌قاره یا انحصار واردات کرباس و ابریشم را داشت، یا BP انحصار در استحصال و فروش نفت ایران دوره پهلوی تا قبل از کودتا. اصلاً لفظ تراست برای همین انحصارات بزرگ پدید آمد، در بعضی موارد حتی مستقیماً از طرف قدرت‌های بزرگ انحصاراتی پدید می‌آمد مثل انحصار استخراج الماس در سیرالئون.

شکل دادن به طبقه سرمایه‌داری حافظ منافع سرمایه‌داری بین‌الملل

یکی از سازوکارها شکل دادن به سرمایه‌داری درون کشورها و شکل دادن به طبقه‌ای از نخبگان است که حفظ نظم موجود جهان برایشان سودآور باشد. در این چارچوب دست سرمایه‌داری‌های محلی را به صورت افسارگسیخته هم باز نگه می‌دارند، مثلاً Carlos Slim Helu در مکزیک، بعد از خصوصی شدن مخابرات، صورت حساب تلفن را در مقایسه با آمریکا ۱۲۰٪ بیشتر کرد. یا مثلاً صاحب منافع‌های تجارت و واردات را در کشورها محوریت می‌بخشند، این مجموعه‌ها با در اختیار گرفتن قدرت و سیاست‌گذاری‌ها یا با دامن زدن به واردات و پیگیری به رسمیت شناخته شدن حقوق شرکت‌ها در مواردی که بعداً برمی‌شماریم مثل حق مالکیت معنوی بین‌المللی، جلوی تولید ملی را گرفته و منافع این شرکت‌ها را تأمین می‌کنند، خود نیز از این شرایط به‌عنوان واسط و دلال بهره می‌برند. در رأس این‌ها نخبگان فعال در واردات یا خام‌فروشی محور قرار می‌گیرند، چراکه حضور خارجی‌ها و ارتباط با آن‌ها برای آنان منافع مستقیم دارد و وضع موجود را حفظ می‌کنند. این مسئله در میان اقتصاددانان نهادگرا هم ادبیات جافتاده‌ای دارد: نهادهای فراگیر (Inclusive institution) که امکان فعالیت آزاد برای همه افراد ایجاد می‌کند و نهادهای بهره‌کش (Abstractive institution) که امکان را به افرادی خاص واگذار کرده و درآمدها و ثروت‌های بخشی از جامعه را گرفته و به بخشی دیگر واگذار می‌کنند. همین نکته مهمی که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در عهدنامه مالک اشتر نسبت به آن تحذیر می‌دهند: «وَلَيْكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَةِ فَإِنَّ سَخَطَ الْعَامَّةِ يَجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَ إِنَّ سَخَطَ الْخَاصَّةِ يَغْتَفِرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ... فَلَيْكُنْ صِعُوكَ لَهُمْ وَ مَيْلُكَ مَعَهُمْ. دوست‌داشتنی‌ترین امور نزد تو، میانه‌ترین در حق (که چیزی را از حق فرونگذارد) و فراگیرترین در عدل و جمع‌کننده‌ترین (گسترده‌ترین) امر برای جلب رضایت مردم باشد (به گونه‌ای که جمع بیشتری از مردم را در بر بگیرد) که عصبانیت مردم خشنودی نخبگان را از بین می‌برد و عصبانیت نخبگان با رضایت مردم پوشیده می‌شود... پس گرایش تو به آنان باشد و اشتیاق تو به آنان؛ اما این مدل دقیقاً در جهت عکس حرکت می‌کند که یکی از مواردی است که قلب اعمال سلطه در همه حوزه‌های مختلف است.

وابسته کردن اقتصادها به هم

وابستگی اقتصادها به هم سازوکاری برای اعمال سلطه ابرقدرت‌هاست، به‌نحوی که از این وابستگی برای فشار وارد کردن به طرف مقابل استفاده می‌شود، مثل ابزار تحریم مالی که آمریکا از سازوکار چرخه نفت-دلار استفاده می‌کند و از وابستگی مبادلات بین‌المللی به دلار برای فشار وارد کردن به کشورهایی مثل ایران استفاده می‌کند، یا برای ملزم کردن کشورها به اجرای تحریم‌های ثانویه (تحریم‌های اولیه شهروندان و خاک آمریکا را در برمی‌گیرد اما تحریم ثانویه فراسرزمینی است که شهروندان و دولت‌های خارجی را هم در برمی‌گیرد)، از ابزارهایی نظیر اموال آن‌ها در آمریکا نظیر اوراق بانکی خریده شده یا سایر اموال منقول و

غیرمنقول (قابل حمل و نقل یا غیرقابل حمل) استفاده می‌شود که در تحریم همراهی کنند و گرنه این اموال ضبط شده یا کشورها بازار بزرگی مثل آمریکا را برای فروش یا خرید از دست می‌دهند. گذشته از آثار اقتصادی، این مسئله باعث می‌شود تا رفتار کشورها را در حوزه‌های فرهنگی و بیش از آن سیاسی نیز کنترل کنند که اگر کشوری بخواهد در این حوزه‌ها در پازل آن‌ها بازی نکند با تطمیع و تهدید در حوزه اقتصاد و بازی با منافع اقتصادی کشورها، تغییرات فرهنگی و سیاسی در آن‌ها به وجود می‌آید، چنان‌که غربی‌ها می‌گویند توافق هسته‌ای باعث خواهد شد، روحانیون مقابله با ابرقدرت‌ها را کنار بگذارند، یا حتی اگر شعارهای ضد استکباری را ادامه دهند، از اقدام واقعی خودداری کنند.

دامن زدن به مصرف‌گرایی و تغییر ذائقه‌ها

تولید گسترده احتیاج به بازار مصرف جدی دارد، بخش عمده‌ای از لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها در دوره‌های مختلف استعمار در همین چارچوب بود و استعمارگران از ابزارهای مختلفی برای دامن زدن به مصرف‌زدگی استفاده کردند، مثل چیزی که در تجربه چین برشمریم. این اقدام در گذشته بیشتر از طریق قدرت سخت مثل اشغال رقم می‌خورد، همزمان با پیشرفت سرمایه‌داری و استعمار در دوره‌های جدید، ابزارها عوض شد و تغییر ذائقه‌ها و هدایت مردم برای مصرف از طریق رسانه‌ها، آموزش و... جای اقدامات سخت گذشته را گرفت. مثلاً انگلیس در دوره استعمار هند، مصرف چای را با اجبار به مردم هند تحمیل کرد، اما در دوره مدرن، این اقدام از طریق رسانه، هنر، آموزش و... و اقدامات نرم پیش رفت تا مردم نیازهای جدید احساس کنند.

کمک‌های خارجی وسیله‌ای برای سلطه‌گری

کمک‌های خارجی ابرقدرت‌ها به‌ویژه آمریکا، ظاهری بشردوستانه دارد، اما منفعی برای ارسال‌کنندگان ایجاد می‌کند. کمک‌گیرندگان در شرایطی قرار می‌گیرند که منافع ارسال‌کنندگان کمک را تأمین می‌کنند. به‌صورت نمونه بانک واردات-صادرات وابسته به دولت آمریکا در ۱۹۴۵ بیانیه خط‌مشی‌ای صادر کرد: «اعطای وام به‌منظور توسعه اقتصادی از آن‌رو موجه است که بهترین شرکای ایالات متحد کشورهای هستند که به بالاترین سطح توسعه اقتصادی دست‌یافته‌اند و بازسازی اقتصادی اروپا از طریق اجرای طرح مارشال... برای بهبود اقتصادی کشورهایی بود که در صادرات صنعتی و مالی آمریکا اهمیتی اساسی داشتند». John Foster Dulles، وزیر خارجه آمریکا، در ۱۹۵۸ در برابر کمیته اقتصادی کنگره گفت: «حتی برای یک لحظه هم تصور نمی‌کنم که هدف کمک‌های خارجی به دست آوردن دوستانی باشد؛ هدف... جستجوی راه‌هایی برای حفظ منافع ایالات متحده است» ریچارد نیکسون در مبارزات انتخاباتی ریاست‌جمهوری آمریکا در ۱۹۶۸ از رأی‌دهندگان خواست به خاطر داشته باشند که «هدف اصلی کمک‌های خارجی کمک به سایر ملل نیست، بلکه کمک به خودمان است». این منطق متضمن این بود که کشورهای اروپایی هم برای باقی ماندن به‌عنوان شریک اقتصادی آمریکا و هم برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم یا تکرار ماجرای هیتلر باید ساخته شوند، لذا آمریکا به کمک به توسعه کشورهای اروپایی روی آورد که این مسئله بعد از جنگ جهانی دوم در قالب طرحی موسوم به مارشال صورت گرفت. طرح مارشال را George Marshall، وزیر خارجه ایالات متحده، به میدان آورد و از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱، ۱۳ میلیارد دلار را به اقتصادهای اروپایی داد. اتفاقی که با دادن وام و سرمایه‌گذاری‌های گسترده، هم زمینه توسعه و بازسازی اروپا را فراهم کرد، هم زمینه وابستگی جدی آن‌ها به دلار و اقتصاد آمریکا. جالب است بخش عمده این کمک‌ها به‌صورت بن کالا بود، مثلاً به آلمان غربی (آلمان بعد از جنگ جهانی دوم به دو قسمت غربی با محوریت آمریکا و شرقی با محوریت شوروی درآمد، و حتی بین آن‌ها دیواری موسوم به دیوار برلین کشیده شد، که در دهه ۹۰ میلادی در هم ادغام شدند و آلمان متحد شکل گرفت) ۱۷ میلیارد دلار بن کالا داده شد تا از شرکت‌های آمریکایی کود، لوازم و ماشین‌های صنعتی و... بخرد، یعنی بزرگ‌ترین سودبرنده از این کمک‌ها شرکت‌های آمریکایی بودند.

در مورد کشورهای ضعیف (نگاه‌داشته‌شده) اما استراتژی دیگری به کار گرفته شد. سرمایه‌گذاری و وام در آن‌ها بیشتر به زیرساخت‌ها اختصاص داشت نه به کشاورزی و صنعت. در این چارچوب، از یک‌سو این کشورها به‌قدری قوی نمی‌شدند که با صنعت و کشاورزی غرب و مشخصاً آمریکا رقابت کنند، از سوی دیگر با درست شدن زیرساخت‌ها مثل جاده، بندرها، راه‌آهن و... دست

کشورهای خارجی در استحصال و صادر کردن مواد اولیه و منابع کشورها آزاد می‌شد. بسیاری از این طرح‌ها شروطی نظیر خرید وسایل و خدمات مورد استفاده از کمپانی‌های آمریکایی نیز می‌شد که هم از خروج پول از کشور جلوگیری کرده هم موجب رونق تولید ملی آمریکا و سود شرکت‌های بزرگ بود. قانون عمومی ۴۸۰، مصوب کنگره آمریکا (نظام قانون‌گذاری آمریکا از مجلس نمایندگان و سنا شکل گرفته که مجموعاً کنگره نامیده می‌شوند) در ۱۹۴۸ فرصتی را پدید آورد که محصولات کشاورزی به کشورها ارسال شده و پول آن به جای دلار با ارز داخلی کشورها گرفته شود که در کشور مقصد، خرج هزینه‌هایی نظیر سفارت آمریکا، CIA و... شده است، یعنی هم یک بازار تضمین‌شده برای مازاد محصول فراهم کرده‌اند، هم از خروج دلار از آمریکا جلوگیری کرده‌اند، یعنی کمک‌هایی هستند که سبب رونق اقتصادی کمک‌کننده می‌شوند. جالب است که باید اکثر این موارد با کشتی‌های آمریکایی حمل می‌شد یعنی حمایتی از صنعت حمل‌ونقل آمریکا هم صورت می‌گرفت. پریزیدنت کندی در ۱۹۶۳ در همین مورد گفت: «برنامه کمک‌های خارجی امروز کاملاً مشروط به خرید کالا و خدمات آمریکایی است». دو سال بعد یوجین بلیک رییس بانک جهانی گفت: «کمک‌های خارجی به گونه‌ای مثبت اقتصاد کشورهای خارجی را به سوی یک نظام سرمایه‌داری آزاد که کشورهای آمریکایی می‌توانند از آن سود ببرند سوق داده است».

در نهایت بیشترین آثار این کمک‌ها این است که کشورهای ضعیف (نگاه‌داشته‌شده) به کشورهای قدرتمند و کالاها و خدمات شرکت‌های بزرگ بین‌المللی و خارجی اعتماد کرده و درهای کشور خود را به روی آن‌ها می‌گشایند. این کمک‌ها علاوه بر این ابزاری برای کنترل رفتار کمک‌گیرندگان در اختیار وام‌دهندگان قرار می‌دهد تا رأی آن‌ها را در نهادهای بین‌المللی یا اتخاذ تصمیمات خاصی در داخل کشورهایشان را در دست بگیرند که نمونه‌ای از آن را در مورد حق و تو بررسی می‌کنیم.

تحریم ابزار حفظ نظم کنونی جهانی

در همین چارچوب و بر مبنای همین سازوکارها و وابستگی‌ها و آسیب‌پذیری‌های اقتصاد، یکی از مهم‌ترین ابزارهای حفظ وضع موجود اقتصادی و روابط سلطه‌گر و سلطه‌پذیر در قالب تحریم تحقق می‌یابد. در همین چارچوب تحریم‌های یک‌جانبه (عمدتاً با محوریت آمریکا)، چندجانبه، بین‌المللی (با محوریت سازمان ملل)، درون‌سرزمینی یا اولیه (primary)، فراسرزمینی یا ثانویه (secondary) داریم. تحریم می‌تواند حوزه‌های مختلفی را در برگیرد مثل تجاری، مالی و سرمایه‌گذاری، انرژی (سرمایه‌گذاری و فروش با محوریت نفت و گاز)، علم و فناوری، حمل‌ونقل، استاندارد، اشخاص و نهادها، زیرساخت‌های ارتباطی و... حدود ۲۲۰ بار از قرن ۲۰ به بعد تحریم اعمال شده که در بیش از نیمی از آن‌ها پای آمریکا در میان بوده است. دفاتر تروریسم و اطلاعات مالی (TFI) و کنترل دارایی‌های خارجی (OFAC) در وزارت خزانه‌داری آمریکا (که قبلاً در اجماع واشنگتن با آن آشنا شدیم)، فرایندها و اشخاص این مسئله را مدیریت می‌کند سازمان ملل نیز برای قطع‌نامه‌های تحریمی خود کمیته‌های خاص شکل می‌دهد مثل کمیته ۱۷۳۷ تحریم ایران. البته در این زمینه نقش آفرینان (حداقل ظاهراً) غیردولتی وجود دارند که مثل نهادهای دولتی به پیگیری، فضا سازی و... مبادرت می‌ورزند مثل اتحاد علیه ایران هسته‌ای (United Against Nuclear Iran) UANI. اخیراً دیوید کوهن مسئول پیگیری تحریم ایران از OFAC به سیا نقل‌مکان کرده و قائم‌مقامی را عهده‌دار شده که نشان‌دهنده اهمیت مسئله برای CIA است.

نهادهای بین‌المللی اقتصادی: ابزار اعمال سلطه اقتصادی

در Bretton Woods اتفاق دیگر هم افتاد و آن تشکیل نهادها و سازمان‌های بین‌المللی بود: صندوق بین‌المللی پول (IMF)، بانک جهانی (World Bank) و زمینه‌هایی که بعدها به GATT و سپس WTO انجامید، پایه‌های اصلی آن را شکل می‌داد.

صندوق بین‌المللی پول (IMF): مسئول تغییر اقتصاد کشورها در جهت منافع کشورهای ثروتمند و شرکت‌های بزرگ

صندوق بین‌المللی پول (International Monetary Fund) به‌عنوان مسئول تنظیم نظام پولی و مالی جهان تأسیس شد (به زبان اقتصادی قرار بود هماهنگی در تراز پرداخت‌ها ایجاد کند که ثبات نظام مالی بین‌المللی بر اساس دلار حفظ شود). در سازوکار

اداره آن، به هریک از اعضا متناسب اندازه‌اش در اقتصاد جهانی سهمی اختصاص داده شده است؛ این به معنای آن است که اقتصادهای بزرگ که متعلق به قدرت‌های بزرگ و کشورهای ثروتمند هستند که اکثراً با سابقه استعماری به این وضع رسیده‌اند، قدرت تعیین‌کنندگی دارند. در رأس همه سهم آمریکا ۱۶,۷۵٪ است؛ یعنی در تصمیمات مهم و تعیین جهت‌گیری‌های صندوق که نیاز به ۸۵٪ آرا دارد، آمریکا دارای حق وتوست. صندوق تنها به اعضای تسهیلات می‌دهد که سیاست‌های تجویزی صندوق را اعمال کنند. این سیاست‌ها ابتدا اقتصادی بود و بعد گسترش یافت و به بهانه حکمرانی خوب (Good Governance) که باعث شود کشورها توانایی بازپرداخت وام را داشته باشند، حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را در بر گرفت. سیاست‌های اقتصادی صندوق (مشهور به سیاست‌های تعدیل ساختاری) که متضمن کاستن نقش دولت در اقتصاد، خصوصی‌سازی‌های افسارگسیخته و اجرای سیاست‌هایی است که در نهایت سرمایه‌داری افسارگسیخته را در کشورها تسری داده، تولید ملی را تضعیف کرده و راه را برای حضور کم‌هزینه برای شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری‌های خارجی باز می‌کند. عضویت در صندوق متضمن پذیرش بررسی سیاست‌های مالی و اقتصادی به‌وسیله صندوق و کمک به ثبات نظام‌های تبدیل ارز جهانی است؛ یعنی هم سازوکار اداره صندوق به نحوی است که قدرت‌های بزرگ و مشخصاً آمریکا توانایی اعمال سلطه از طریق آن پیدا می‌کنند، هم توانایی نظارت بر اقتصادهای ضعیف پیدا می‌شود و هم نسخه‌های اصلاحی که صندوق ارائه می‌دهد و باید اجرا شود، به نحوی است که راه را برای سلطه اقتصادی بر قدرت‌ها هم‌چنین شرکت‌های چندملیتی بر اقتصادهای ضعیف فراهم می‌شود.

گزارش‌های صندوق هم در ورود و خروج سرمایه و همکاری اقتصادی شرکت‌ها و کشورها به کشورهای هدف مؤثر است، با اعلام وضعیت بد از نظر صندوق خیل فرار سرمایه و قطع همکاری از کشورها کلید خورده و با اعلام وضعیت خوب، اوضاع به‌عکس می‌شود. مسئله دیگر هم بازپرداخت این وام‌ها و سود آن‌هاست که بعد از بررسی بانک جهانی از آن سخن خواهیم گفت؛ اما صندوق به‌غیر از مسائل اقتصادی صرف، در مسائل سیاسی هم نقش‌آفرینی دارد، مثلاً در اوکراین جناح غرب‌گرای یوشچنکو که سابقاً رییس بانک مرکزی اوکراین بود و سیاست‌های صندوق را اجرا کرد و موجب بحران در اوکراین شده بود، مورد حمایت صندوق واقع شد و صندوق در بحران سیاسی اوکراین نقش ایفا کرد. صندوق برای حفظ وزنه این جناح، اعطای وام ۳۰۰ میلیون دلاری به اوکراین را منوط به نخست‌وزیری او کرد که بعد از اوکراین دچار بحران سیاسی شد که به دخالت غرب و روسیه در اوکراین انجامید. هم‌چنین صندوق به ارتباط‌گیری مستقیم با رسانه‌ها و جامعه مدنی در کشورها می‌کند تا از آن طریق موقعیت خود و اجرای سیاست‌های خود را تحکیم کند، به‌صورت نمونه پانایوتیس روملیوتیس، نماینده یونان در صندوق بین‌المللی پول اعلام کرد که صندوق، تعدادی از روزنامه‌نگاران یونانی را به واشنگتن برده و برای آن‌ها دوره آموزشی گذاشته تا از صندوق و سیاست‌های آن در رسانه‌های یونان دفاع کنند.

گذشته از این، صندوق، نسخه‌هایی به کشورهای بحران‌زده و ضعیف نگه‌داشته شده (در حال توسعه) می‌دهد که کشورهای ثروتمند برخلاف آن عمل می‌کنند یا حتی خود صندوق نوع دیگری توصیه به آن‌ها می‌دهند، مثلاً صندوق به کشورهای ضعیف نگه‌داشته‌شده (در حال توسعه) به‌ویژه در شرایط بحران می‌گوید که باید کنترل تورم را در اولویت بگذارید و دولت باید سیاست‌های مالی انقباضی داشته باشد (نقدینگی را پایین بیاورد، کم‌تر پول چاپ کند و منابع کم‌تری به اقتصاد و تولید سرازیر کند) و از پیدا شدن کسر بودجه جلوگیری کند (به‌اندازه داشته‌های تان و حتی کم‌تر خرج کنید)؛ یعنی عملاً به شما می‌گوید ملاحظات کوتاه‌مدت را عمده کنید، بدون این که توجه به وضعیت بلندمدت اقتصاد داشته باشید. خروجی این سیاست چه می‌شود، دولت مجبور می‌شود به اصطلاح نقدینگی کمتری در اختیار جامعه قرار دهد، یعنی تولید می‌خوابد و رشد اقتصادی متوقف می‌شود، یعنی در درازمدت کشور در مقایسه با سایرین فقیرتر می‌شود و بر مردم و به‌ویژه اقشار فرودست جامعه مثل کارگران فشار بیشتری وارد می‌آید. در صورتی که کشورهای ثروتمند چنین نمی‌کنند. مثلاً آمریکا در ابتدای هزاره سوم و بعد از بحران‌های ناشی از سقوط شرکت‌های رایانه‌ای و اینترنتی در بورس و حملات ۱۱ سپتامبر، به‌اندازه ۴٪ تولید ملی‌اش، کسری بودجه داشت. این مفهوم یعنی این که شما از آیندگان قرض می‌کنید تا امروزتان را بسازید و در درازمدت زندگی راحت‌تری داشته باشید و به‌مرور بدهی‌تان را صاف کنید که در نهایت به سود آیندگان نیز هست، شما قدری کسری نسبت به بودجه پیش‌بینی‌شده پیدا می‌کنید که بعدها

آن را از درآمدهایتان تصفیه خواهید کرد، اما صندوق به کشورهای در حال توسعه نسخه‌ای می‌دهد که عکس نسخه‌ای است که کشورهای ثروتمند اجرا کرده یا صندوق به آن‌ها پیشنهاد می‌کند. مثال روزمره‌اش مثل این که شما می‌روید قرض می‌کنید تا خانه یا ماشین بسازید یا بخرید یا کسب‌وکاری راه بیندازید، در کوتاه‌مدت شما خرج‌تان از دخل‌تان بیشتر است و قرضی به خود بار می‌کنید که بعدها باید بپردازید، اما با این کار زمینه‌ای فراهم می‌کنید که در آینده زندگی راحت‌تری داشته باشید و در درازمدت وضع زندگی‌تان بهتر می‌شود. مثال بهتر گرفتن وام در دوره‌ی دانشجویی است که شما بعداً مجبورید بدهید ولی الآن با این وام زندگی یا شهریه‌های‌تان را می‌پردازید، اگر محاسبه‌ی کوتاه مدت کنید باید بگویید چون دخلم از خرجم در این شرایط کم‌تر است، به جای تحصیلی که به اندازه‌اش هزینه ندارم، از الآن بروم سر یک کار سطح پایین با سطح درآمد کم مثلاً کارگر خدماتی بشوم، در صورتی که با این ملاحظه ممکن است مدتی سختی بکشید، اما با این وام‌ها می‌توانید مثلاً دکتر، مهندس، استاد دانشگاه و... شوید. اما صندوق عکس آن را به شما توصیه می‌کند.

بانک جهانی (World Bank) همزاد صندوق در اعمال سلطه اقتصادی

قرار بود وظیفه‌ی صندوق، جلوگیری از بحران‌های جهانی اقتصادی باشد، اما بانک جهانی با سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و بلندمدت به پیشرفت اقتصادی کمک کند. کشورها می‌خواهند توسعه پیدا بکنند و احتیاج به یک سری اعتباردارند، بانک جهانی نیز نسخه‌های مشابه صندوق برای اصلاح اقتصاد کشورها می‌دهد، نسخه‌هایی که در کنار نسخه‌ی خزانه‌داری آمریکا به نام اجماع واشنگتن معروف شد و در بسیاری از اقتصادهای دنیا اجرا شد و اثرات فاجعه‌باری به دنبال داشت (صندوق، بانک و خزانه‌داری هر سه در واشنگتن هستند، لذا نسخه‌های آنان که شباهت کامل داشت، به‌عنوان اجماع واشنگتن معروف شد). کتاب «اعترافات یک جنایتکار اقتصادی» از جان پرکینز روایتی از نحوه‌ی پیشنهاد نسخه‌های اصلاحی و اثرات آن بر کشورهاست. دو یا سه ترجمه از این کتاب شده که بهترین ترجمه، ترجمه‌ی نشر اختران به‌وسیله‌ی نبوی و مطهری است. پرکینز کارمند و مشاور اقتصادی یکی از شرکت‌های برقی به نام مین است که ذیل بانک جهانی و با همکاری NSA (سازمان امنیت ملی آمریکا) فعالیت می‌کند. می‌گوید که می‌رفتیم به‌عنوان بانک جهانی با مثلاً ونزوئلا و کشورهای آمریکای لاتین مذاکره می‌کردیم، خروجی مذاکره و نسخه‌های ما چه می‌شد. ۳۰-۴۰ کشور را از آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و... ذکر کرده است. مثلاً حوزه‌ی آمریکای لاتین؛ چه شد که امثال چاوز در ونزوئلا و بعد از او مادورو، اوو مورالس در بولیوی، لولا داسیلوا در برزیل، اورتگا در نیکاراگوئه، رافائل کوره‌آ در اکوادور، کریستین فرناندز در آرژانتین و... توانستند محبوبیت پیدا کرده و رأی بیاوردند؟ دهه‌های پیش که اوجش دهه‌ی ۹۰ بود، یک سری سیاست‌های اقتصادی در این کشورها به دستور صندوق، بانک و خزانه‌داری آمریکا اجرا شد که فجاجع ملی به بار آورد؛ بیکاری‌های گسترده، فقر، بحران مالی و حتی برافتادن بعضی حکومت‌ها را منتج شد. مثلاً بانک جهانی می‌آمد و برای نمونه به اکوادور می‌گفت که اگر می‌خواهی توسعه پیدا بکنی، این قدر وام به دلار به تو می‌دهیم که فلان پروژه‌ی مشخص را اجرا کنی، یا این کار را مستقیماً آمریکا می‌کرد. وامی به دلار به این کشورها داده می‌شد و با مقروض کردن این کشورها، پای شرکت‌های خودشان را به این کشورها باز می‌کردند. این شرکت‌های آمریکایی و دیگران می‌آمدند، برآوردها هم این‌گونه بود که رشد جدی ایجاد می‌شود و برای کشورها با نمودار و شاخص‌های اقتصادی جذاب می‌شد. پرکینز می‌گوید: من مشاور اقتصادی شرکت برق مین بودم. می‌گفتم که اگر این پروژه بیاید، رشد اقتصادی شما مثلاً به ۱۲٪ می‌رسد. آن‌ها هم نمی‌دانستند و می‌گفتند که کارشناس اقتصاد و آمار آن‌ها هم ذیل بانک جهانی دارد این‌ها را می‌گوید و می‌پذیرفتند، بعد این شرکت می‌آمد. اولاً این‌ها مقروض آمریکا می‌شدند، دوم اینکه آن رشد اقتصادی هم محقق نمی‌شد. درنهایت کشورها نمی‌توانستند خروجی موردنظر را شکل بدهند و باید وام‌ها را پس بدهند تازه بهره‌ی آن‌ها و بهره‌های تعویق شدن بازپرداختش را هم باید بدهند. کشور ندارد، آن وقت مجبور می‌شود که امتیازاتی بدهد. یا باید منابعش را به قدرت‌ها بدهد مثل معادن و امتیاز یا انحصار در بهره‌برداری از آن‌ها یا باید امتیاز سیاسی بدهد تا بازپرداخت وام‌هایش را عقب بیندازند، مثلاً رأی سازمان ملل، شورای حکام آژانس و جاهای دیگر را بر اساس خواست ابرقدرت‌ها و مشخصاً آمریکا تنظیم کند. آمریکا می‌گوید که این اتفاق باید بیفتد و همه می‌گویند چشم، مثلاً تصویب قطع‌نامه علیه ایران در شورای حکام یا شورای امنیت

آن‌هم در اکثر موارد با اجماع! چگونه این اتفاق می‌افتد؟ کشورها وام‌دارند، لذا افسارشان به دست ابرقدرت‌ها و مشخصاً آمریکا می‌افتد. به این ترتیب وابستگی ایجاد می‌کند. اقتصاد کشور هم رشد نمی‌کند. خیلی اوقات بهره‌های این پول‌ها چندین برابر وامی است که گرفته‌اند. مثلاً در ونزوئلا و بولیوی کار به اینجا کشید که اگر ۱۰۰٪ بودجه کشور را فرض کنید، کل بودجه بهداشتی ۳٪ بودجه می‌شد و بازپرداخت این وام‌ها ۴۰٪، هم در مورد بانک و هم در مورد صندوق این مسئله هست. در مورد اندونزی این سیاست‌ها حدود ۲۶۲ میلیارد دلار قرض برجا گذاشت که ۷۰٪ از تولید ناخالص داخلی اندونزی هم بیشتر است. بگذریم از این که اختیارات دیگری همین بین برای ابرقدرت‌ها هست، مثلاً بیش از یک‌چهارم رأی‌های بانک با آمریکا است و رییس بانک همیشه آمریکایی است. بانک و صندوق در جزئی‌ترین موارد هم در کشورهای مختلف دخالت می‌کنند و به شکل دادن طبقه سرمایه‌داری حافظ منافع سرمایه‌داری جهانی ولو به قیمت ضرر و مرگ مردم کمک می‌کنند. در بولیوی، بانک، دولت را مجبور به خصوصی کردن ذخایر آب ملی کرد، بعد که دولت آن را ملی اعلام کرد، بانک از دادن وام خودداری کرد. شرکت آگواس دل توناری تحت حمایت بانک جهانی، با استفاده از حق بهره‌برداری ۴۰ساله بهای آب را ۲۰ دلار بالا برد، در بعضی شهرها حتی جمع‌آوری آب باران هم بدون داشتن مجوز، غیرقانونی اعلام شد.

جالب این که بانک جهانی به صورت مستقیم با بسیاری از سازمان‌های مردم‌نهاد (NGO) در کشورهای در حال توسعه ارتباط گرفته و آن‌ها را تأمین مالی می‌کند تا در راه اصلاح کشور خود و تحقق اهداف بانک در آن‌ها کمک کنند. بگذریم از این که نسخه‌های اقتصاد رایج هم این موارد را تأیید می‌کند که بعد به آن می‌پردازیم.

از دهه ۱۹۸۰ به بعد بیش از ۹۰ کشور مجبور به اجرای برنامه تعدیل شدند و سازمان تجارت جهانی، صندوق، بانک جهانی و خزانه‌داری آمریکا حتی جزئی‌ترین جنبه‌های سیاست‌های کشورهای در حال توسعه را در همین چارچوب کنترل می‌کنند، این موارد هم پشت لعاب‌های خوش‌خط‌وخالی مثل حکمرانی خوب مخفی می‌شود.

رییس دولت یازدهم که سال ۹۲ نیویورک رفتند، با صندوق هم دیدار داشتند، بعد صندوق به ایران آمد، طی دو هفته دیدار از ایران و جلسه با کارشناسان، وضعیت ما و تحریم‌ها را بررسی کردند که چه چیزی چقدر اثر کرده است و وضع تحریم چگونه است، بعد صندوق گزارش و پیشنهاد داد که یکی‌اش سیاست‌های انقباضی و توقف مسکن مهر بود؛ یعنی از درون ما و به درخواست خودمان پایش کردند چه بخشی از تحریم‌ها چه میزان اثر گذاشته که می‌تواند در فشارهای بعدی به کارشان بیاید، از سویی نظام برنامه‌ریزی ما را به هم می‌ریزند. تازه این‌گونه هم نیست که به کسی به این راحتی وام بدهند، بعد هم که دادند این وام‌ها خودش این همه اثر سوء دارد. ما خودمان دهه ۷۰ از این وام‌ها گرفتیم و از این نسخه‌ها تبعیت کردیم. چه اتفاقی افتاد؟ وضعیت اقتصادی کشور چنان آشفته شد که از ۷۰ تا ۷۴ همه‌جای کشور آشوب بود و مردم مستضعف جنوب شهری معترض بودند. ۷۰ نصف مشهد سقوط کرد، کار به اینجا رسید ژاندارمری‌ها (که ما قبل از تشکیل نیروی انتظامی در ۷۱ ژاندارمری، کمیته و شهرداری داشتیم) مثل دوره انقلاب یا بعضی‌هایی که به دست رزمندگان ما اسیر می‌شدند، بیرون آمده و زیرپوش‌هایشان را به نشانه تسلیم تکان می‌دادند. همین‌طور اسلام‌شهر و... اکثر این‌ها هم نیروهای امنیتی و انتظامی از جمع کردن ماجرا بازماندند، ما قهرمان‌های ملی نظامی‌مان را مجبور شدیم بفرستیم غائله را بعضاً با کشته جمع کنند. فقط اقتصاد هم نبود، تحت عنوان حکمرانی خوب چیزهایی از طرف صندوق و بانک به کشورها تحمیل می‌شد. عرصه‌هایی از قبیل دموکراسی، تمرکززدایی دولتی، استقلال بانک مرکزی و نحوه اداره بنگاه‌های اقتصادی که نسبت مستقیمی با وام‌ها نداشت و... مثلاً در دهه ۷۰ شمسی پیگیری این سیاست‌ها ما را مجبور به تغییرات سیاسی و فرهنگی کرد گزینش دانشگاه‌ها برداشته شد، سرمایه‌داران گریخته پس از انقلاب بازگشتند و مطالبات دیگر که ما بسیاری از آن‌ها را اجرا کردیم! یا اینکه باید ایرانی‌هایی که به خارج از کشور رفته‌اند و بعضی از آن‌ها مشکلاتی حاد داشتند و با رژیم شاه مرتبط بودند، به کشور برگشتند، فضای فرهنگی کشور آن‌گونه که خارجی‌ها می‌خواستند باز شد و... در این جو ما خودمان اقدامات عجیب دیگری را هم انجام دادیم تا کشور برای سرمایه‌های ایرانی فرار کرده از کشور یا سرمایه‌گذاران خارجی جذاب شود. جامعه متدین اول انقلاب، خودبه‌خود که به وضع امروز نرسید، همه‌اش هم تهاجم مستقیماً فرهنگی نبود. در حوزه اقتصادی هم مثلاً گفتند اقتصاد را به کلی خصوصی‌سازی کنید (در سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قرار بود ناکارآمدی را از بین

ببریم تصدی بعضی حوزه‌ها به جز حوزه‌های حاکمیتی را می‌سپاریم؛ یعنی می‌گوییم مثلاً اتوبوس‌رانی را بخش خصوصی مدیریت کند، اما سیاست‌گذاری در دست حاکمیت باشد که چگونه و با چه شاخص‌هایی اداره کند، بعضی حوزه‌ها نظیر دفاعی، آموزش و پرورش، بهداشت، بعضی حوزه‌های تأمین انرژی و... را هم حوزه‌های حاکمیتی می‌بینیم، که قرار نیست خصوصی شود، اما خصوصی‌سازی که بانک و صندوق به ما می‌گویند یعنی پایین آوردن مطلق نقش دولت در اقتصاد، که با شعارها و ظواهر جذابی نظیر بالا رفتن کارآمدی، کوچک کردن دولت و... تبلیغ می‌شود. بگذریم از این که بسیاری از صدهایی که در کشور ما به نام همین ابلاغیه بلند می‌شود، و از نحوه و میزان اجرای آن شکایت می‌کند، در عمل همان اهداف صندوق و بانک را پی می‌گیرد، حمایت از تولید را قطع کنید، یارانه‌ها را بردارید و قیمت‌ها را واقعی کنید، اقتصادتان را به روی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی باز کنید، مقررات‌زدایی کنید که قوانین دست و پای صاحبان سرمایه را در هیچ حوزه‌ای محدود نکند، حق مالکیت معنوی را (که بررسی‌اش خواهیم کرد) به رسمیت بشناسید و مانند این‌ها. این‌ها ابزار اعمال سلطه است. ولی مسئولان ما ساده‌اندیشانه به این قضایا نگاه می‌کنند، وزیر اقتصاد و رییس بانک مرکزی ما دی ۹۲ رفتند اجلاس بانک جهانی و بعد هم رسماً درخواست نسخه اصلاحی کردیم از بانک! این حاصل همین سطحی‌نگری و ساده‌اندیشی است، مسئله یک دولت و دو دولت هم نیست، گرچه در بعضی دولت‌ها به اوج رسیده است.

در بسیاری کشورها تمایل به وجود آمده که مسئولان صندوق و بانک به مقامات عالی اقتصادی کشورها منصوب شوند و از این طریق اجرای این نسخه‌ها در کشورها تحکیم می‌شود.

سازمان تجارت جهانی (WTO): خداحافظ تولید ملی! سلام بر واردات

سازمان تجارت جهانی ضلع سوم این نهادهای اقتصادی است. قبلاً اسمش GATT بود و بعد با تغییراتی در توافقات شد WTO (WORLD TRADE ORGANISATION). همان دو برج تجارت جهانی را که در آمریکا زدند، به همین‌ها برمی‌گشت، بعضی تحلیل‌ها حتی می‌گفتند این کار نمادین اعتراض به تجارت نابرابر جهانی بود یا آمریکایی‌ها اینجا را انتخاب کردند که اتهام تروریسم را علاوه بر مسلمین، متوجه مخالفین تجارت نابرابر موجود نیز بنمایند. سازمان تجارت جهانی می‌خواهد، تجارت بین کشورها را تسهیل کند. می‌گوید کشورها می‌خواهند باهم تبادل کنند، موانعی هست، این‌ها را باید بردارید. مثلاً باید تعرفه‌ها را پایین بیاورید، تجارت آزاد داشته باشید، قوانینی که مزاحم شرکت‌های خارجی هستند بردارید، سیاست‌های حمایت از تولید داخلی رها شود مثلاً به تولید ملی یارانه ندهید، داخل کشور را خصوصی‌سازی کنید، نقش دولت را در اقتصاد کم کنید (اعم از تصدی‌گری و سیاست‌گذاری)، دولت را کوچک کنید، برخی ملاحظات سیاسی و فرهنگی در ورود کالاهای مختلف از کشورهای مختلف برداشته شود، مثلاً نگوئیم فلان محصول با مبانی دینی ما نمی‌سازد و... .

اتفاقی که می‌افتد چیست؟ به‌عنوان نمونه بلایی که بر سر صنعت نساجی ما آمد، اتفاقی است که برای بقیه صنایع نیز می‌افتد. نساجی ما چگونه منفجر شد؟ نساجی مازندران بزرگ‌ترین نساجی خاورمیانه بود. تعرفه‌های گمرکی واردات را پایین آوردند. آدم‌هایی هم درون آن بودند که نمی‌گذاشتند کار جلو برود. پارچه با تعرفه بسیار پایین به داخل می‌آمد. خروجی‌اش این شد که نساجی مازندران نتوانست در برابر رقبای خارجی که قیمت پایین‌تر و سابقه بیشتر و بعضاً کیفیت بهتری داشتند رقابت کند. نمونه دیگر این که ما الآن بزرگ‌ترین واردکننده پارچه مشکی در دنیا هستیم. از کشورهای جنوب شرق آسیا چادر مشکی می‌آوریم. این نتیجه سپردن تولید داخل به رقابت با جنس خارجی است بدون آن که الزاماتش رعایت شود. اگر از این تولید حمایت می‌شد تا بتواند در قیمت و کیفیت روی پای خودش بایستد، آن وقت ممکن بود بتواند با پارچه‌های خارجی رقابت کند، اما منافع کوتاه‌مدت در واردات به‌ویژه برای عده‌ای خاص باعث شد صنعت نساجی ما از بین برود و نساجی و حتی نیاز خاص ما که پارچه برای چادر مشکی برای حفظ استقلال فرهنگی است، به ابزار وابستگی اقتصادی بدل شود. چون به اسم عقلانیت اقتصادی با بی‌عقلی گردن استقلال اقتصادی را بریدیم.

عده‌ای امثال تجارت فردا نشریه^{۱۰} اتاق بازرگانی می‌گویند که راهکار جلوگیری از تحریم این است که عضو تجارت جهانی بشویم. ۱۰ سال قبل از فتح‌الفتوح ژنو!! یک فتح‌الفتوح سعدآباد!! داشتیم و عضویت در WTO جزء مواردی بود که غرب در مقابل اینکه ما همه‌چیز را تعطیل کردیم، گفت به ما می‌دهد، تازه نگفت می‌دهد، گفت تسهیل می‌کنند که مثلاً مذاکرات ما برای عضویت با WTO به جریان بیفتد. مثلاً امتیاز بود، اما در واقع چه اتفاقی می‌افتد؟ ما مجبور می‌شویم تعرفه‌هایمان را برداریم، راه حضور سرمایه‌گذاری خارجی را بازکنیم و حق مالکیت معنوی را (که بعد بررسی خواهیم کرد) برای خارجی‌ها به رسمیت بشناسیم، هم همه^{۱۱} صنایعمان پایین می‌آید، هم علم و فناوری و... دچار مشکل می‌شود. گذشته از این، بخش عمده‌ای از درآمد کشور که حاصل همین عوارض گمرکی است از بین می‌رود، درآمد بسیاری از کشورهای درحال توسعه بعضاً تا ۵۰٪ از همین طریق تأمین می‌شود. گذشته از این موارد در اینجا هم فقط ۲۱ دولت ثروتمند و مشخصاً ایالات متحده، اروپا، کانادا و ژاپن نقش تعیین‌کننده دارند و سیاست‌های پیش‌گفته را در شرایطی تحمیل می‌کنند که خود از صنایع داخلی و کشاورزی‌شان حمایت کرده و به تولیدشان یارانه می‌دهند، میزان حمایت از محصولات کشاورزی در اروپا و آمریکا با کل میزان تولید ناخالص داخلی (به زبان ساده میزان درآمد حاصل شده از تولید ملی) کشورهای آفریقایی (که اکثر صادراتشان کشاورزی است) برابری می‌کند، میزان یارانه‌ای که دولت آمریکا به کشاورزان خودش می‌دهد، ۳ برابر کمکی است که به آفریقا می‌دهد. جدای از تعیین‌کنندگی مستقیم قدرت‌ها، آن‌ها از ابزارهای دیگری هم استفاده می‌کنند، حتی در مذاکرات مربوط به سازمان تجارت جهانی آمریکا و قدرت‌ها از امتیازات و وام‌هایی که به کشورها داده‌اند برای فشار جهت همراه‌سازی آن‌ها استفاده می‌کنند. شما با ورود به صندوق باید موافقت‌نامه‌های مختلفی را امضا کنید، انتخابی هم نیست. اصل تعهد یک‌باره (single undertaking) در سازمان تجارت جهانی به این معنی است که همه^{۱۲} اعضا ملزم‌اند به همه^{۱۳} توافق‌نامه‌ها بپیوندند که دست شما را برای حمایت از تولیدتان در حوزه‌های مختلف و در قالب‌های مختلف می‌بندد.

مثلاً در TRIMS (تمهیدات سرمایه‌گذاری در عرصه‌های تجاری Trade Related Investment Measures) که معاهده^{۱۴} مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی است، تعهد می‌شود موانع این سرمایه‌گذاری‌ها برداشته شود. جالب است که TRIMS، شروطی که می‌توان با آن سرمایه‌گذاری خارجی را محدود کرده یا در مسیر درست هدایت کرد، ممنوع می‌کند؛ مثلاً شرط استفاده از دروندادهای (ورودی یا input) ساخت داخل (که شما شرکت خارجی را مجبور کنید که باید ورودی‌های کارخانه را همه یا بخش قابل توجهی از آن را از داخل کشور تهیه کنی)، شرط صادرات (که حتماً باید بخش مهمی از تولیدات صادر شود) یا شرط موازنه^{۱۵} حساب‌های ارزی (که حداقل به میزانی که برای مواد موردنیاز، ماشین‌آلات و... پول خارج شده، باید با صادرات پول وارد کشور شود). جالب است کوچک‌ترین امتیازات که موجب تغییری اندک در وضعیت کشورهای درحال توسعه می‌شود، با مخالفت شدید در مذاکرات سازمان تجارت جهانی روبه‌رو شده و مذاکرات متعددی را در طول چند دهه^{۱۶} گذشته در سیاتل، دوحه، اروگوئه و... به شکست کشانده است. بگذریم از سایر شرایطی که تحمیل می‌شود، مثل این که کشورهای دیگر عضو گروه کاری شما می‌شوند و شما حق انتخابی برای محدود کردن آن نخواهید داشت. توافق دیگر TRIPS است که در معاهدات مالکیت معنوی بررسی می‌کنیم.

ظاهر سیستم تصمیم‌سازی در تجارت جهانی دموکراتیک‌تر است یعنی هر کشور یک رأی، نه مانند صندوق و بانک که هر کشور به‌اندازه^{۱۷} میزان سهامش یا هر دلار یک رأی است؛ اما درصحنه^{۱۸} عمل هیچ‌گاه رأی‌گیری جدی برگزار نمی‌شود و تصمیمات به‌وسیله^{۱۹} کشورهای ثروتمند گرفته می‌شود. حتی در مذاکرات نیز وضعیت نابرابر برقرار است. گذشته از فشار واردکردن و اعمال قدرت‌هایی که بعداً بیشتر به آن خواهیم پرداخت، کشورهای قدرتمند و سرمایه‌سالار برای هر مورد مذاکره مثل حق مالکیت معنوی با تیم‌های گسترده متشکل از کشور و شرکت‌ها حاضر می‌شوند در صورتی که اکثر کشورهای ضعیف نگاه‌داشته شده (درحال توسعه) حتی یک نماینده هم ندارند، یا به دلیل فقدان توان تأمین بدنه^{۲۰} کارشناسی اساساً ذهنیتی در این موارد ندارند و نمی‌توانند از حقوق خود دفاع کرده و ندانسته یا دانسته و از سر ضعف به نظر کشورهای قدرتمند تن می‌دهند.

اجبار به خام‌فروشی

نکته‌ای هست که باید بین سازوکارها می‌گفتیم، اما چون با این نهادها عمیقاً نسبت داشت، این‌جا بررسی می‌کنیم و آن اجبار به خام‌فروشی است. می‌گویند خصوصی‌سازی کن و نقش دولت را پایین بیاور. بعد که نقش دولت پایین آمد، از این طرف می‌گویند که تجارت بین‌المللی را آزاد کن. کسری بودجه را هم کنترل کن و سیاست انقباضی اقتصادی داشته باش که عملاً جلوی سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در صنعت و حمایت جدی دولت از صنعت را می‌گیرد. دولت نمی‌تواند از بنگاه‌های داخلی حمایت بکند و خارجی‌ها می‌آیند و اقتصاد را نابود می‌کنند. یک مثال آن قهوه است. در دنیا یک سری کشورهای آمریکایی قهوه‌خام را تولید می‌کنند. غیرازاینکه با این سیاست‌ها کلی از تولید را ورشکست می‌کنند، یک کار مهم‌تر هم انجام می‌دهند و آن اینکه نمی‌گذارند کشور آفریقایی قهوه‌خام فرآوری شده تولید کند؛ یعنی کشور آفریقایی قهوه‌خام را تولید می‌کند و می‌دهد، آن‌ها فرآوری می‌کنند و با قیمت بالاتر می‌فروشند. قهوه‌خام هم قیمتی ندارد و راحت می‌فروشد. اگر بخواهد قهوه‌ای را تولید کند که به نسکافه یا شکلات تبدیل کند، تعرفه سنگین واردات به آن می‌بندند و بستند. تقریباً ۵ یا ۶ برابر تعرفه آن را بالا می‌برند؛ یعنی کشور وقتی می‌خواهد همین نسکافه آماده را صادرات بکند، کسی آن طرف نمی‌خرد، چون قیمت آن خیلی بالاست. باید کلی مالیات و تعرفه بدهد، به فرض این‌که تا همین‌جا هم برایش بیزد، چون توانایی رقابت با کالاهای داخلی آن کشور را ندارد، ورشکست می‌شود. این مسائل هم نباشد، تجارت آزاد باعث می‌شود شرکت بزرگ چندملیتی که دارد در مقیاس بزرگ تولید می‌کند، هزینه تولید برایش پایین‌تر باشد، مثلاً برای تولید یک ماژیک باید هزینه تحقیق و طراحی تا گرفتن مجوزها، نیروی انسانی و... را گرفت، او که در مقیاس بزرگ و فراملیتی کار می‌کند هزینه تمام‌شده کم‌تر دارد، طبیعتاً چند محصولی هم که باشد دیگر هزینه خیلی پایین‌تر هم می‌آید، سابقه و معروفیت هم دارد و طبیعتاً به‌محض ورود به کشورها پیروز میدان است. چراکه کسی که مقیاس تولیدش کوچک‌تر است این هزینه‌ها روی قیمت تمام‌شده‌اش بیشتر اثر می‌گذارد چون برای هر مورد باید هزینه تعداد زیادی مجوز، تحقیق، نیروی انسانی، مالیات و... را بپردازد. بگذریم از این‌که شرکت‌های چندملیتی از طریق سازوکارهایی مالیات و... خود را هم به حداقل می‌رسانند، مثلاً از طریق حساب‌سازی صوری جوری در یک کشور نشان می‌دهند که شرکت‌های تابعه‌شان در خارج این درآمدها را داشته یا هزینه‌های مواد اولیه یا محصولات واسطی که از کشور دیگر و شرکت‌های تابعه می‌گیرند را بیشتر یا کم‌تر از قیمت واقعی نشان داده و از زیر مالیات در این کشور در می‌روند، یعنی نه‌تنها تولیدکننده داخلی را دچار مشکل می‌کنند، بلکه درآمد دولت را هم کاهش می‌دهند. بگذریم از سازوکارهای دیگر، مثل این‌که تعرفه‌هایی که بر کشورهای درحال توسعه برای صادرات به کشورهای توسعه‌یافته بسته می‌شود، بسیار بیشتر و در مواردی تا ۴ برابر تعرفه‌ای است که کشورهای توسعه‌یافته برای صادرات مشابه بین خود دارند.

USAID اژانس توسعه بین‌الملل ایالات متحده: بفرمایید توسعه! بفرمایید فروپاشی!

غیر از این‌ها سازمان‌های دیگری هم هستند مانند USAID (اژانس توسعه بین‌الملل ایالات متحده، United States Agency for International Development) که قبلاً اداره همکاری‌های بین‌المللی نام داشت. USAID دفاتر مختلفی دارد. دفتر ویژه‌ای دارد به نام OTI (دفتر طرح (ابتکار) انتقال، Office of Transition Initiative). کارویژه‌اش توسعه به‌ویژه توسعه اقتصادی است، اما فقط به راه‌کار اقتصادی برای آنچه توسعه می‌نامد، اکتفا نمی‌کند. یکی از کارویژه‌های این دفتر این است که می‌گویند برخی دولت‌ها اجازه نمی‌دهند کشورهایشان به توسعه دست پیدا کنند و به ساماندهی معارضان دولت‌ها از طریق هزینه کردن یا گذاشتن کلاس‌های آموزشی لزوم تغییرات در دولت‌ها و یا حتی تغییر رژیم را به مردم آموزش می‌دهند و پشتیبانی می‌کنند. اتفاقات و ناآرامی‌هایی که در ونزوئلا در چند سال اخیر رخ داد به خاطر اقدامات همین دفتر بود، با جنبش دانشجویی، رسانه‌ها، نخبگان، سیاسیون و... تماس برقرار کرد، دوره آموزشی گذاشت و آن‌ها را برای اقدام علیه چاوز و مادورو سازمان‌دهی کرد. USAID بر اساس گزارش کمیساریای پناهندگان سازمان ملل حتی در سوریه تحت کنترل اسد هم فعال است. بر اساس سایت خودش، هر سال، رقمی حدود ۳ میلیارد دلار برای کار روی ۷,۶ میلیون آواره سوری خرجی می‌کند. دفتر یاری فاجعه

خارجی USAID موسوم به (Office of Foreign Disaster Assistance) OFDA حدود ۱,۷ میلیارد دلار برای اقدام در شرایط بحرانی بودجه دارد. USAID همچنین در طراحی اقتصاد کشورهای مخالفی که مورد کودتاها و براندازی‌های آمریکا واقع شده‌اند مثل اندونزی دوره سوهارتو بعد از براندازی سوکارنو برای سامان‌دهی اقتصادی مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد و تجارت خارجی آزاد مشارکت داشته است.

مجموعه‌های دیگری در آمریکا و اروپا، نظیر USAID هستند، یکی از معروف‌ترین‌ها بنیاد موسسه توسعه همکاری‌های انسان‌دوستانه (هیفوس HIVOS) هلند است که توسعه اقتصادی، دموکراسی و حقوق بشر، فرهنگ و نسل‌ها، ابزارهای ارتباط جمعی و رسانه و روابط خارجی محور کاری آن است.

بنیادها: حلقه واسط سرمایه‌داران و شرکت‌ها برای تغییر در اقتصاد، جامعه، فرهنگ و سیاست

در این بین یکی از ابزارهای جدی برای دخالت سرمایه‌داران و شرکت‌ها در تغییر اقتصاد، جامعه، فرهنگ و سیاست بنیادها بودند. این بنیادها علاوه بر فراهم آوردن فرصت اقدام غیرمستقیم برای سرمایه‌داران و شرکت‌ها به علت برخورداری از معافیت مالیاتی زمینه خوبی برای پر کردن پازل سرمایه‌داران و شرکت‌ها فراهم می‌آوردند. بسیاری از تغییراتی که در میان بخش‌های آتی بحث‌ها خواهیم دید از طریق این بنیادها میسر شد. از میان بنیادهای سنتی مهم آمریکا که در ابتدای قرن ۲۰ شکل گرفتند می‌توان به بنیادهای Ford, Rockefeller و Carnegie اشاره کرد (که بنیان‌گذارانشان صاحبان صنایع بزرگ ماشین، نفت و فولاد بودند) و بعدها با ایجاد طبقات جدید بنیادهایی نظیر Gates (متعلق به William Henry Bill Gates بنیان‌گذاری Microsoft)، Mac Arthur (ژنرال معروف آمریکایی در جنگ‌های جهانی) و... پا به عرصه وجود گذاشتند. بسیاری از اقدامات جدید بنیادها و یا بنیادهای جدید کم‌تر در دسترس است، اما به تبع تغییر استراتژی‌ها و گذشت سالیان دراز می‌توان موارد متعددی از اقدامات سنتی بنیادها یافت که در لابه‌لای بخش‌های این بحث به آن خواهیم پرداخت. کتاب کنترل فرهنگ که در سال ۱۳۶۶ شمسی به‌وسیله نشر نی منتشر شد، تصویر خوبی از عملکرد سه بنیاد سنتی اصلی پیش پای خواننده می‌گذارد. از نظام آموزشی آمریکا تا سامان دادن نخبگان کشورهای آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا، حتی کودتای ۲۸ مرداد جای پای بنیادهایی مثل Rockefeller را می‌یابیم.

داووس، YGL، ۲۰G کانون‌هایی برای هماهنگی سلطه

همین‌طور در کنار این نهادها کانون‌هایی برای هماهنگی نظام سلطه شکل گرفته است، مثلاً اجلاس داووس که جمعی از کشورهای شرکت‌های بزرگ و حتی نخبگان فرهنگی که حافظ منافع نظام سلطه هستند، آن را در داووس در ۱۹۷۱ با محوریت کلاوس شواب شکل داده‌اند. کتاب «آبرطبقه» به‌وسیله یکی از اعضای ثابت داووس نوشته شده و رییس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس ششم آن را ترجمه و انتشار کویر منتشر کرده است، تصویری است از هماهنگی آنچه او ابرطبقه جهانی می‌نامد در داووس برای کنترل اقتصاد جهانی نشان می‌دهد. داووس به‌غیر از جلسات عمومی اجلاس سالیانه، انجمن‌های مختلفی نظیر پیشگامان عرصه فناوری، برنامه برابری جنسیتی و شبکه رهبران جوان جهانی (YGL) دارد. YGL تلاش کرده تا با شناسایی و ارتباط‌گیری با بخشی از نخبگان جوان در دنیا به‌ویژه در جهان سوم و غرب آسیا، به هدایت، توانمندسازی و شبکه‌سازی آنان برای شکل دادن آینده کشورها با محوریت حوزه اقتصاد و کارآفرینی بپردازد. جالب این‌که داووس علاوه بر ابعاد اقتصادی، ابعاد سیاسی و فرهنگی آشکار دارد. در ۲۰۱۴ شیمون پرز رییس‌جمهور رژیم صهیونیستی اولین برنده جایزه روح داووس شد که به‌وسیله کلاوس شواب به او اهدا شد، مدعوینی مثل پائولو کوئیلو نویسنده رمان‌های معروف، در این نشست حضور دارند. گروه G۷ که در سال ۱۹۷۶ شکل گرفت و کشورهای آمریکا، کانادا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، بریتانیا و ژاپن آن را شکل دادند که بزرگ‌ترین اقتصادها برای شکل دادن به اقتصاد جهانی باهم هماهنگی می‌کنند. بعدتر موازی آن G۲۰ هم شکل گرفت که علاوه بر این ۷ کشور، ۱۳ اقتصاد در رتبه‌های بعدی نیز در آن همراه هستند. تصمیمات این

مجموعه‌ها و هماهنگی آن‌ها نهادهای پیش‌گفته را هدایت کرده و عملاً تعیین تکلیف اقتصاد جهانی را این‌چنین در اختیار گرفته‌اند.

معاهدات مالکیت معنوی: پیشرفت ممنوع!

در اقتصاد معاهده‌ها و توافق‌نامه‌هایی هست که سلطه را بازتولید می‌کند. یکی از پایه‌های سرمایه‌داری، انحصار در مالکیت فکری و صنعتی است. بزرگ‌ترین مثالش همین کنوانسیون‌های مربوط به مالکیت فکری و صنعتی است که الان در کشور سروصدا است که می‌خواهند به آن بپیوندند، کنوانسیون‌های برن، روم، پاریس و در رأس آن TRIPS (حقوق مالکیت معنوی در عرصه تجاری Trade Related Intellectual Property Rights) که جامع این معاهده‌هاست.

با پذیرش آن‌ها چه اتفاقی می‌افتد؟ اگر بخواهید یک mp3player تولید کنید، حتی اگر خودتان از صفر تا صدش را ساخته باشید، قبل از شروع باید بروید به کسی که مثلاً اصل آن یا دکمه‌های آن را ثبت کرده Patent و حق مالکیت بدهید. نصب یک ویندوز روی کامپیوتر که الان داند می‌کنیم یا ماکزیمم با ۵ هزار تومان می‌خریم، برای ویندوز ۸ حدود ۲۰۰ دلار و نسخه‌های خانگی و حرفه‌ای ویندوز ۱۰ بین ۱۲۰ تا ۸۰۰ دلار اعلام شده است، ضرب کنیم در ۳۵۰۰ تومان که قیمت هر دلار است، به ترتیب ۷۰۰ هزار، ۴۲۰ هزار تا ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان می‌شود. مجموعه طراحی Adobe CS3 که معروف‌ترین و پرکاربردترین Photoshop و Acrobat Reader است، ۱۶۰۰ دلار است که به تومان رقمی حدود ۵ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان می‌شود. در مالکیت فکری حتی کتاب‌های خارجی را الان ما افست تکثیر کرده یا کم‌هزینه ترجمه می‌کنیم. هر کتابی را که الان به ثمن بخش در خیابان انقلاب می‌رویم می‌خریم، باید جمع شود، مثلاً فیزیک هالیدی که همه فنی‌ها و اکثر علوم پایه‌ها می‌خوانند، همین‌طور کتاب‌های پزشکی، علوم انسانی و... همه باید جمع شود مگر به تأیید مؤلف خارجی. اگر تخطی هم کنید، شرکت خارجی در صورتی که بفهمد می‌تواند شما را از طریق پلیس بین‌الملل (اینترپل) تعقیب کند، سیستم قضایی کشور شما هم با شما برخورد می‌کند. در آفریقا همین ایدز و ویروس HIV فراگیری گسترده دارد، آفریقای جنوبی واکسن ایدز اکتباسی از کشورهایی مثل هند و تایلند با قیمت حدود ۳ تا ۵٪ قیمت اصلی وارد کرد، ولی چون به خاطر عضویت در WTO این معاهدات مربوط به مالکیت فکری، صنعتی و... را امضا کرده بود، مجبور شد به شکایت شرکت‌های آمریکایی تولید را متوقف کند و تعداد زیادی آدم به خاطر قیمت بالای این داروها (سالانه ۱۰ تا ۱۲ هزار دلار) مردند.

جالب این‌که خود قدرت‌ها یا دیر به این کنوانسیون‌ها می‌پیوندند یا به مفاد آن وفادار نمی‌مانند، مثلاً کنوانسیون برن که حق مالکیت فکری است، ۱۸۷۸ تصویب شده، اما ایالات متحده که دیر به آن پیوست تا سال ۱۹۸۸ حق مالکیت افراد خارجی را اجرا نکرد؛ یعنی بعد از فروپاشی شوروی و پیروزی بر مهم‌ترین رقیب خود؛ اما اکنون به همه کشورهای اجبار می‌شود که کنوانسیون‌هایی از این دست را بپذیرند با ابزارهایی نظیر شرط ورود به سازمان تجارت جهانی، درحالی‌که خودشان تمام رشد و توسعه‌شان را بدون این رعایت این حقوق، پیش بردند، بعد از رسیدن به پیشرفت و زمانی که پذیرش این حقوق خطری برای آن‌ها نداشت، آن‌ها را اجرا کردند. جالب است که بریتانیا، آمریکا، فرانسه، هلند، اتریش، ژاپن، کره و چین هیچ‌کدام در زمان آغاز رشد اقتصادی‌شان مالکیت معنوی را نسبت به کارهای خارجی‌ها اعمال نمی‌کردند، خود آمریکایی‌ها کارهای انگلیسی‌ها را کپی می‌کردند! اکثر فقهای شیعه نیز چنین حقوقی را به رسمیت نمی‌شناختند تا در جمهوری اسلامی و با فتوای امام و رهبر انقلاب برای حفظ نظم، این حقوق در سطح داخلی به رسمیت شناخته شد و در سطح خارجی منوط به توافقات بین‌المللی دولت شد. ظاهر این نهادها و معاهدات خوب است، ولی دقیق که می‌شویم باطن آن‌ها را استعماری و به نفع ۱٪ دنیا است.

اقتصاد آکادمیک و علوم اجتماعی: سلطه‌پذیری داوطلبانه در لباس علم!

همین مسئله در بعد آموزشی و علمی هم هست. متون، اساتید دانشگاه و نظام آموزشی به‌طور خودکار نخبگان ملت‌ها را جوری تربیت کرده و به آن‌ها نسخه‌هایی را به‌عنوان نسخه علمی قالب می‌کنند که منافع سلطه‌گران را تأمین کند، برای مثال علم اقتصاد نوکلاسیک (که جریان رایج فعلی حاکم بر محافل اقتصادی است)، همین اقتصادی که به‌صورت عادی تدریس می‌شود و همه هم

می‌پذیرند، خودکار چه کاری می‌کند؟ خودکار به شما می‌گوید که راه رشد این است که به نسخه‌های ما عمل کنید، همه چیز را خصوصی کنید، قدرت سیاست‌گذاری دولت را محدود کنید، لوازم تجارت آزاد را مهیا کنید، تعرفه‌های واردات را از بین ببرید، بانک مرکزی را مستقل از دولت کنید و... به‌طور خودکار و به‌عنوان علم به شما چیزی را یاد می‌دهد که عملاً نیازهای استعمار را رفع می‌کند؛ به‌صورت نمونه با پایین آوردن تعرفه‌ها چه اتفاقی می‌افتد؟ ما که قدرت رقابت با آن کمپانی‌ها را نداریم که با انباشت سرمایه‌ای که حاصل از غارت کشورهای ماست و با آن سرعت فناوری توانسته‌اند رشد کنند، با منابع بسیار، حجم بالا و انباشت تجربیات با قیمت‌های کم‌تری تولید محصول می‌کنند، بعد ما درهای کشورمان را بر اساس این نسخه‌ها باز می‌کنیم، خروجی می‌شود از بین رفتن تولیدات ما.

بعضاً هم به‌صورت غیرمستقیم و در لفافه‌های زوررقی این مباحث مطرح می‌شود، برای مثال گفته می‌شود می‌خواهیم با رانت در تولید مقابله کنیم، شرایط تحریم ایجاد شده و کشور ما دچار رانت شده است. عده‌ای دارند از رانت استفاده می‌کنند و این تحریم‌ها به سود آن‌ها شده است. خب اصل حرف مبارزه با رانت درست است، ولی مصداق آن چیست؟ این را نمی‌بینند که اگر بخواهید مقابله کنید، مجبور هستید، در بعضی حوزه‌های تولید انحصار ایجاد کنید و یک سری حمایت ویژه از شرکت‌های دانش‌بنیان و... داشته باشید که اگر درهای کشور را به روی محصولات خارجی باز کنید، این‌ها و حتی کل اقتصاد فرومی‌ریزد. فنلاند ۱۹ سال که NOKIA ضرر می‌داد از ان حمایت می‌کرد، ژاپن ۳۰ سال از TOYOTA حمایت کرد درحالی‌که تویوتا ضرر می‌داد و ماشین‌هایش خریده نمی‌شد تا تویوتا امروز به جایگاه دوم خودروسازی دنیا رسیده است و بسیاری مارک‌های معروف دیگر چنین داستانی دارند.

ولی علم اقتصاد رایج کار دیگری می‌کند، مثلاً منطق تقسیم‌کار ریکاردو و نظریهٔ مزیت نسبی که بعدها به‌وسیلهٔ Heckscher-Ohlin-Samuelson کامل شد که معتقد است برای هر محصولی فقط یک شیوهٔ عالی یعنی کارترین فناوری وجود دارد با این پیش‌فرض غیرواقعی‌بینانه که منابع تولیدی (اعم از ماشین، انسان، مواد اولیه و...) می‌تواند آزادانه بین فعالیت‌های مختلف اقتصادی بچرخد، پس کشورها باید بر مزیت‌های خود تمرکز بیابند که خروجی‌اش مثلاً این است که کشورهای ضعیف‌نگه‌داشته شده (درحال توسعه) به کشاورزی و صادرات مواد خام و... تخصص بیابند و هیچ‌وقت پیشرفت نکنند. این نظریات، درنهایت ملاحظات کوتاه‌مدتی را عمده می‌کند که ملت‌های صادرکنندهٔ مواد خام همیشه از رسیدن به یک‌پایه و مبنا برای توسعهٔ صنعتی جدی بازمانند.

بعدها محل‌هایی مثل دانشگاه شیکاگو محل تربیت چنین دیدگاه‌هایی شد. میلتون فریدمن، طراح نسخه‌های اصلی اقتصاد نولیبرالی که از انگلیس تا آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و... نسخه‌های او چه از طریق انتخابات مثل مارگارت تاچر چه از طریق کودتا مثل کودتای پینوشه در شیلی یا سوهارتو در اندونزی با کشتار میلیونی اجرا شده است و همین ساختار محوریت ۱٪ را بازتولید کرده است، این طراحی‌ها را بر عهده گرفت، بعدها شاگردان او مثل جفری ساکس و... نه‌تنها این جریان را به جریان رایج اقتصاد تبدیل کردند که با در اختیار گرفتن مقامات عالی اقتصادی در صندوق، بانک یا کشورها عملاً این نسخه‌ها را فراگیر کردند.

نه‌تنها دانش اقتصاد رایج بر این مبنا شکل گرفته است، بلکه جریان‌های امنیتی نظام سلطه مستقیماً نیز القای بخشی از این سیاست‌ها را مدیریت می‌کنند، مثلاً نسخه‌های توسعه برای جلوگیری از انقلاب‌های مارکسیستی به سفارش دستگاه‌های امنیتی غرب و مشخصاً آمریکا آماده و به‌عنوان دانش اقتصاد یا سیاست‌های پیشنهادی دولت آمریکا یا اجماع واشنگتن به کشورها تحمیل شد. سیا افرادی مانند روستو و یا جامعه‌شناسان توسعه و اقتصاددانان را در دههٔ ۵۰، ۶۰ و ۷۰ جمع و تأمین مالی کردند و گفتند می‌خواهند سیاست‌های اقتصادی توسعه را به کشورهایی که قصد سامان دادن وضعیت اقتصادی دارند، توصیه کنند. سیاست‌هایی که امروز به‌عنوان تجربهٔ بشری و مسیر توسعه‌ای که غربی‌ها رفته‌اند و... به کشورها قالب شود. به‌عنوان مثال والت روستو، مشاور امور امنیت ملی در دولت کندی و هماهنگ‌کنندهٔ سیاست خارجی در دولت جانسون و عضو فعال مؤسسهٔ فناوری ماساچوست MIT (Massachusetts Institute of Technology) بود، طرح رشد خود را مانیفست غیرکمونیستی نامید که در بحث

کشاورزی (که به خاطر اهمیتش آن را از اقتصاد جدا بررسی می‌کنیم)، به آن خواهیم پرداخت. جالب است که نگارش کتاب او به کمک بورس اعطایی بنیاد Carnegie انجام شد.

پارادایم‌هایی که در بحث توسعه کشورها در دانشگاه‌ها آموزش داده می‌شود، عمدتاً تئوری‌های توسعه‌ی وابسته یا با محوریت شرکت در تقسیم‌کار جهانی و... است. برای مثال کاردوزو که زمانی رئیس‌جمهور برزیل بود می‌گفت مرکزی داریم بنام متروپول که آمریکا و کشورهای توسعه‌یافته در مرکز آن قرار دارند و یک سری کشورهای پیرامون هم داریم که سرمایه و نیروی کار دارند. ما سرمایه و نیروی کارمان را در اختیار این سیستم قرار می‌دهیم و سپس از قبل آن بهره‌مند می‌شویم. همان چیزی که به‌نوعی در نظریاتی مثل نظریات فردریش فون هایک و نظم خودجوش بازار (کاتالاکسی) است که وقتی قله‌ی ثروت در سرمایه‌داری شکل می‌دهیم، ثروت پراکنش می‌کند و به بقیه نیز چیزی می‌رسد (تغاری بشکند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه‌لیسان)! یا همین‌طور نظریه‌ی نوسازی روستو که نسخه‌ای با محوریت توسعه‌ی نهادهای سرمایه‌داری و انتقال ارزش‌های غربی می‌دهد، از روابط نابرابر جهانی که موجب وضع موجود شده می‌پرد و موانع اصلی پیشرفت کشورها را درونی و برگرفته از فرهنگ آن‌ها می‌داند که راه اصلاحش غربی شدن است. در نظریه‌ی نظام جهانی که والرش‌تاین به‌نوعی خواسته نظام جهانی را نقد کند، می‌گوید یک متروپول داریم، یک سری کشور پیرامونی که فقط نیروی کار و منابع اولیه دارند و رشدی نکرده‌اند و یک سری کشور نیمه‌پیرامونی که نه به‌اندازه‌ی متروپول رشد کرده‌اند نه به‌اندازه‌ی پیرامون عقب‌مانده‌اند. متروپول که در اوج رشد است، باعث رشد کشورهای نیمه‌پیرامون می‌شود، کشورهای نیمه‌پیرامون هم از پیرامونی‌ها مواد اولیه و نیروی کار را می‌گیرند، رشدی می‌کنند و به‌تبع رشد آن‌ها هم چیزی به پیرامون می‌رسد.

یک نمونه‌ی دیگر پرش از روی جزئیات و ارائه دادن راه‌حلهایی جهانی‌شمول است مثلاً اقتصادهای غربی بعد از شکل دادن به صنایع و کارخانه‌های بزرگ الآن وارد اقتصاد خدماتی شدند که مراکز مالی و مشاوره‌ای و... محور اقتصاد جدید قرار گرفته است و بعضی کشورها مثل سوئیس بیشتر به خاطر خدمات بانکداری‌شان شناخته می‌شوند، بعضی از همین اقتصاددانان به کشورهای درحال توسعه توصیه می‌کنند که شما با جهش باید با گذشتن از تولید صنعتی به سمت اقتصاد خدماتی بروید، در صورتی که اقتصاد خدماتی وقتی پاسخ‌گوست که شما صنایع بزرگ و قوی داشته باشید که بخش خدمات بتواند نیازهای آن‌ها را تأمین کند، در غیر این صورت چنین کارهایی بی‌فایده و بی‌پشتوانه است و در بخش مالی نتیجه‌ای جز دلالی و فرستادن پول در بخش‌های غیرمولد نظیر سکه، ارز، زمین و... ندارد، اما همین نسخه را ارائه می‌دهند، از نزدیک که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم حتی کشورهایی که به اقتصاد خدماتی مثلاً در بخش مالی مشهورند مثل سوئیس دقیقاً آن‌ها را بر صنایع پیشرفته خود مبتنی کرده‌اند.

شاخص‌های آدرس غلط!

بحث دیگر در اقتصاد، شاخص‌های گمراه‌کننده‌ای است که مکمل سیاست‌های سلطه‌زاست. مثلاً شاخص‌هایی که برای توسعه‌یافتگی یا تجارت آزاد مطرح می‌کنند، به‌گونه‌ای گمراه‌کننده است، برای مثال شاخص رشد تولید درصدی از سرانه‌ی ثروت است (ثروت تقسیم بر تعداد افراد کشور است) یا شاخص نابرابری ضریب جینی و... که در ذات این شاخص‌ها برخی چیزها دانسته یا ندانسته دیده نشده که در نتیجه‌ی نهایی بسیار اثرگذار است. مثلاً شاخص‌های مرسوم به شما می‌گویند در دهه‌ی ۹۰، تجارت آزاد موجب رشد و توسعه‌ی جهانی شده است. بعد می‌روید روی شاخص دقیق می‌شوید، می‌بینید دانسته یا ندانسته بخش‌هایی از واقعیت را به‌گونه‌ای گمراه‌کننده تقلیل داده‌اند. مثلاً رشد جهانی و رفع فقر در این دوره به دلیل این تقلیل از رشد انفجاری چین و هند آن‌هم با محوریت مناطق شهری و نه روستایی‌شان متأثر است؛ اما این شاخص‌های تقلیل‌یافته که این موارد را نمی‌بیند، به شما می‌گویند تجارت آزاد موجب از بین رفتن فقر و نابرابری و توسعه در سطح بین‌الملل شده است. در کتاب «تجارت جهانی و نابرابری» آمارهایی آمده است که این مسئله را به‌خوبی تبیین کرده است که این رشد مربوط به اکثر کشورهای جهان سوم نیست و حتی شرایط بسیاری از آن‌ها بدتر شده است ولی این شاخص‌های دستکاری‌شده، خوب نشان می‌دهد. یا نمونه‌ی دیگر با استفاده از متوسط و میانگین تعرفه‌ها، تعرفه‌های بسیار بالا بر کالاهای کاربر که برای کشورهای درحال توسعه از اهمیت زیادی برخوردار

است را پنهان می‌کنند. کل تعرفه وارداتی از کشورهای درحال توسعه رقم بسیار پایینی است اما رقم تعرفه بر چنین کالاهایی بسیار بالاست، اما میانگین آن زیاد نمی‌شود. یا مثلاً بانک جهانی، برای سنجش فقر مطلق درآمد روزانه^۱ یک دلار آمریکا قرار داده است، یا در شاخص PPP (برابری قدرت خرید) کالاهایی که ربط چندانی به نیازهای فقرا ندارد و در کشورهای عقب‌مانده ارزان است، محور قرار گرفته است که میزان فقر پایین بیاید، درحالی‌که در بسیاری از کشورهای آفریقایی، خط فقر مطلق بسیار بالاتر از این موارد است. کار دیگر بازی با مدت‌زمانی است که آمار مربوط به آن‌هاست که طوری مدت‌زمانی را انتخاب می‌کنند که آمار گمراه‌کننده می‌شود.

حتی نهادهایی بین‌المللی هستند که شاخص می‌دهند و با این شاخص‌ها زمینه را برای اعمال سلطه فراهم می‌کنند، مثلاً شاخص‌هایی که در مورد سلامت کشورها یا مبارزه با فساد داده می‌شود و در آن کشورهای مخالف آمریکا مثل ایران، سوریه، کره شمالی و کوبا کشورهای فاسد معرفی می‌شوند و در مورد دیکتاتورهای فاسد وابسته به آمریکا که فساد مسئولین عالی‌شان هم علناً در رسانه‌ها هست، آمارهای خوب ارائه می‌شود. همین مسئله که در مناظرات سال ۸۸ بین موسوی و احمدی‌نژاد هم مورد مناقشه واقع شد. خود صندوق بین‌المللی پول نیز در ارائه^۲ گزارش‌ها و شاخص‌های این‌چنینی که موجب ورود و خروج سرمایه‌ها از کشورها می‌شود، نقش دارد. بگذریم از این‌که با همین شاخص‌ها هم بازی می‌شود، مثلاً وام‌دار کردن نماینده یا حتی فروش مناصب در آمریکا بسیار معمول بوده و علی‌رغم بعضی محدودیت‌های قانونی کماکان هست، همین مسئله چون در کشورهای دیگر فساد به حساب می‌آید، آمارهای بدتری ایجاد می‌کند، اما چون در تعریف آمریکایی فساد دانسته نمی‌شود، جایگاه او در سلامت بالا می‌آید. یا چون فساد غالباً سوءاستفاده از موقعیت دولتی تعریف می‌شود در شاخص‌ها، فساد کشورها یا بنگاه‌های دولتی بیش از فسادهای بنگاه‌های خصوصی نمایش داده می‌شود و از همین مسئله برای نفی هرگونه بنگاهداری دولتی و حمایت دولت از اقتصاد به صورت مطلق، استفاده می‌شود، کاری که خود غربی‌ها نکرده‌اند.

نردبان وارونه

در جمع‌بندی سلطه در اقتصاد می‌توان گفت، مجموعه^۳ این سیاست‌ها باعث می‌شود نقش دولت‌های ملی در کشور پایین بیاید همچنین حضور خارجی‌ها در این کشورها تسهیل شود و نوعی شرکت‌سالاری و سرمایه‌سالاری شکل بگیرد. از سوی دیگر، کشور به قدرت‌ها وامدار یا وابسته شود. اما سؤال اینجاست آیا همین سیاست‌هایی که به کشورهای توسعه‌نیافته، عقب‌مانده یا عقب‌نگه‌داشته و ضعیف یا مستضعف توصیه و اجبار می‌شود باعث رشد و توسعه^۴ کشورهای قدرتمند شده است؟ مثلاً کشورهای جنوب شرقی آسیا در دهه^۵ ۹۰ آزادسازی کردند چرا بخش عمده^۶ آن‌ها در پایان این دهه به گل نشستند؟ یا قدرت‌ها و کشورهای توسعه‌یافته از راه دیگری بالا رفتند؟ متأسفانه می‌بینیم جواب منفی است. از تجارت آزاد تا عدم حمایت از تولید ملی با یارانه دادن و بالا بردن تعرفه تا سیاست‌های دیگر هیچ‌کدام سیاست‌هایی نبوده که قدرت‌ها خود اجرا کرده باشند. نه تنها آن‌ها نظیر آمریکا و انگلیس بلکه بسیاری دیگر از کشورهایی که امروز نماد تجارت آزاد و رشد از طریق تجارت آزاد حساب می‌شوند، نظیر چین، ژاپن، کره، هند، تایوان، آلمان، سوئد، فرانسه، اتریش و ... از این سیاست‌ها کامل یا ناقص حداقل در دوره‌های ابتدایی رشد خود تبعیت نکردند.

علاوه بر حمایت‌های مرسوم بسیاری از این کشورها یا دولت از بنگاه‌های اقتصادی خصوصی حمایت می‌کرد، یا خود رأساً شرکت‌هایی تأسیس می‌کرد یا در شرایط بحران به کمک شرکت‌ها می‌آمد، مثلاً نام‌های آشنای فرانسوی مثل رنو، پژو-سیتروئن، آلکاتل و ELF روزی دولتی بودند، بزرگ‌ترین سهام Volkswagen یکی از دولت‌های محلی (ایالت‌های) آلمان است. در زمان رشد کشورهای ثروتمند، تعرفه‌های واردات بالا بود و سرمایه‌گذاری خارجی یا ممنوع بود یا شدیدترین قوانین و مقررات را داشت یا در صنایعی که راهبردی تشخیص داده شده بود، به کار گرفته می‌شد، یا شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران ملزم به انتقال فناوری به داخل کشور شوند، ارز حاصل از صادرات صرف خرید ماشین‌آلات یا پروانه‌های فنی و صنعتی می‌شد. آمریکا و انگلیس در دوره^۷ رشد اقتصادی خود، حمایت‌گراترین کشورها بودند که ابزارهای مختلف نظیر تعرفه، یارانه، نپذیرفتن حق مالکیت معنوی خارجی و ... را اعمال می‌کردند. مثلاً الکساندر هامیلتون نخستین وزیر خزانه‌داری آمریکا، نسخه‌ای برای اقتصاد آمریکا ارائه داد که ده‌ها سال تا

پایان جنگ جهانی دوم آمریکا بر آن اساس اداره شد: تعرفه بر واردات یا ممنوعیت واردات رقیب کالاهای آمریکایی (که شامل واردات مواد خام نشده و از معافیت گمرکی برخوردار بود و عوارض آن برگردانده می‌شد)، ممنوعیت صادرات مواد خام و محصولات غیرنهایی (که هنوز چند مرحله تا تبدیل شدن به محصول نهایی فاصله دارد)، یارانه‌ها به تولید و یارانه ویژه نوآوری، پذیرش حق انحصاری اختراع، ضوابط استاندارد کالاها، توسعه حمل‌ونقل، تسهیل نقل و انتقالات مالی و... تعرفه‌های واردات آمریکا تا قبل از جنگ اول جهانی بین ۴۰ تا ۵۰٪ بود. تا قبل از پایان جنگ دوم جهانی آمریکا مثل انگلیس در سده پیش، اقدام به تجارت آزاد نکرده بود. بعدازآن نیز تا پایان قرن ۲۰ و مواردی نظیر اعمال نکردن حق مالکیت معنوی خارجی‌ها و تا همین امروز تأمین مالی تحقیق و توسعه توسط دولت را ادامه می‌داد.

هاجون چانگ در «the Kicked Ladder» که دو ترجمه به فارسی از آن با نام‌های «دوست توسعه‌گرا» و «نیکوکاران نابکار» موجود است، نمونه‌هایی از همین مسئله را بررسی کرده است. خروجی اجرای این سیاست‌ها اسفناک است، مثلاً بعد از اجرای سیاست‌های موسوم به تجارت آزاد و نسخه‌های اجماع واشنگتن در آمریکای لاتین، رشد اقتصادی آن‌ها به نسبت دهه‌های ۶۰ و ۷۰ که سیاست‌هایی با محوریت حمایت از تولید ملی انجام می‌دادند، نصف شد.

مدام از امثال رقابت، برابری در شرایط تجارت، خودتنظیمی بازار و... صحبت می‌شود، درحالی‌که استعمار و سلطه گذشته و حال آن‌ها کشورها را در وضعیتی نابرابر قرار داده و حال که شرایط نابرابر است، می‌گویند بیایید برابر رقابت کنیم، نه شما حمایت کنید نه ما می‌کنیم! یعنی ما جلوتریم، فعلاً جلوتر باشیم و این وضع ادامه داشته باشد. درحالی‌که ما یک نوع فقر داریم که حاصل تنبلی انسان‌هاست، اما یک فقری داریم که حاصل استعمار یا مناسبات سرمایه‌داری است؛ مانند استعمار منابع آمریکای لاتین و آفریقا یا بلایی که بر سر هند در مسئله منسوجاتش پیش آمد.

ب) سلطه در علم و فناوری

در علم و فناوری مسئله اصلی عقب و وابسته نگه‌داشتن کشورهای ضعیف و حتی کشورهای رقیب در علم و فناوری است که با تلاش برای کنترل این حوزه ایجاد می‌شود.

تحریم علمی

سازوکارهای مختلفی اینجا هست یکی این که جلوگیری می‌کنند از اینکه شما در حوزه‌های خاصی که پیشرفت کشور یا شکستن انحصارهای بین‌المللی به آن وابسته است، تحقیقات یا تحصیل کنید. حتی جزء تحریم‌هاست؛ مثل فناوری هسته‌ای، موشکی، حتی جاهایی نانو تکنولوژی و بیوتکنولوژی. مثلاً بخش ۵۰۱ قانون کاهش تهدید ایران به‌طور صریح صدور ویزا برای ایرانیان خواهان تحصیل در مهندسی هسته‌ای و انرژی را رد می‌کند حال اگر هسته‌ای تمام بشود که البته تمام نمی‌شود، تازه سر مسائلی نظیر این در دسر داریم.

دیپلماسی علم و فناوری شمشیر دولبه!

یکی از سازوکارهای سلطه‌گری ابرقدرت‌ها و مشخصاً آمریکا دیپلماسی علم و فناوری است. به بهانه همکاری‌های علم و فناوری اهداف سیاسی پی گرفته‌شده تا هم در کشورها نفوذ شود، هم نخبگان آن‌ها شناسایی شوند و از همه مهم‌تر نظام برنامه‌ریزی و نخبگان آن‌ها دچار اولویت‌های فرعی شوند. نمونه نفوذ آمریکا و پیگیری اهداف سیاسی ماجرای عادی‌سازی روابط با کوبا و چین با محوریت همکاری علم و فناوری و نمونه به هم ریختن نظام برنامه‌ریزی و نخبگان ما در فضای علمی، Startup Weekend هایی است که علاوه بر آسیب‌های پیش‌گفته به‌جای این که نخبگان ما را به کار کردن روی فناوری‌های بالا و پیشرفته (High-tech) وادارند به راه‌اندازی مجموعه‌های دلالی اینترنتی و... وامی‌دارند که بعضی از آن‌ها هم برندهای معروفی شده‌اند هم‌چنین ایده‌های خوب آن‌ها را می‌برند و در بعضی موارد به کانالی برای شناسایی و بردن نخبگان به خارج از کشور تبدیل شده‌اند، بگذریم از این که همان اهدافی که در سلطه سیاسی و فرهنگی از طریق ارتباط‌گیری با رسانه‌ها، جنبش دانشجویی و نخبگان برای براندازی

دنبال می‌شود در این حوزه هم برای رهبری نخبگان به نحو خواست سلطه‌گران با عناوینی نظیر کارآفرینی به ویژه در حوزه IT پیگیری می‌شود.

در نمونه کوبا همکاری‌های پزشکی بهانه برای ارتباط پزشکان، بعد تفاهم‌نامه مؤسسه اسمیتسونیان آمریکا و آکادمی علوم کوبا صورت گرفت که محور اصلی تحقیقات زیست‌پزشکی بود. سپس تفاهم آکادمی علوم کوبا با AAAS که بعد بازخوانی‌اش می‌کنیم، منعقد شد. آکادمی کوبا و اکادمی علوم ایالات‌متحده در طول سال‌های متمادی از طریق همکاری در سازمان‌های چندجانبه به این روابط تحکیم بخشیدند. همکاری که بعد سطحش بالاتر رفت. حوزه‌هایی مانند پیشگیری از نشت نفت، موضوعات مربوط به زلزله، محیط‌زیست، سلامت، تغییرات آب و هوایی، تأمین کافی مواد غذایی، امنیت فضای مجازی، مقابله با حوادث طبیعی و ... نیز به این فرآیند اضافه شد و فراتر از پزشکی حوزه‌های علوم اجتماعی و... را هم در بر گرفت. بر این مبنا مسئولان سیاسی دو کشور باهم وارد تعامل شدند، بعدها در نهایت بعد از توافقات هسته‌ای اولیه ما، که محور مقاومت در سراسر دنیا احساس کرد ایران عقب‌نشینی کرده و پای سازش با آمریکا رفته است، مسئولین سیاسی آمریکا و کوبا در عالی‌ترین سطح باهم دیدار کردند و اواما و رائل کاسترو باهم دست دادند. جالب این‌که بعضی دانشمندان برجسته و معروف ایالات‌متحده نظیر سایین در رابطه با کوبا یا شوروی محور ارتباط قرار می‌گرفتند.

در پروژه چین، آمریکا، مسافران آپولو به ماه را به مدت دو ماه به مسافرت به کشورهای مختلف فرستاد و از آن طریق با رومانی ارتباط گرفت و ارتباط با رومانی را زمینه ارتباط محرمانه با چین و ویتنام شمالی کرد و بعد از طریق دیپلماسی پینگ‌پنگ در حاشیه بازی‌های پینگ‌پنگ آمریکا-چین سران دو کشور باهم ملاقاتی کردند و در نهایت ریچارد نیکسون رییس‌جمهور آمریکا، دستان چوئن‌لای رییس‌جمهور چین را در دست گرفت و روابط برقرار شد. در زمان تیره شدن روابط با ژاپن در ۱۹۶۱ بر سر اعتراضات مردمی، از همین مسئله برای برگشتن به ژاپن بهره برد. برای همراه کردن پاکستان بعد از ماجرای ۱۱ سپتامبر، ده‌ها همکاری علم و فناوری در حوزه‌های مختلف بین آمریکا و پاکستان شکل گرفت. آمریکا بعد از متهم کردن لیبی در ۲۰۰۳، در سال ۲۰۰۶ سلسله همکاری‌های علمی با لیبی آغاز کرد و لیبی به موازات آن به نابود کردن برنامه هسته‌ای و موشک‌های بالستیک خود پرداخت. به موازات این بهبود روابط، ماجراهای بیداری اسلامی روی داد و آمریکایی‌ها که با هویج همکاری‌های علم و فناوری، توان دفاعی لیبی را از بین برده بودند، زمینه اشغال لیبی را فراهم آوردند.

دفتر مشاور علم وزارت خارجه آمریکا کارهای مختلفی می‌کند، مثل فرستادگان علمی یا بانوان فناور (که طرح اواما برای ارتباط با جهان اسلام است و در سخنرانی در دانشگاه قاهره‌اش بعد از بیداری اسلامی ۲۰۱۱ به آن اشاره کرد). به جز این، USAID هم مجموعه فعالیت‌هایی در این حوزه دارد نظیر صندوق توسعه ملی برای حمایت از کارآفرینان که در کشورها مستقیماً ارتباط‌گیری و عمل می‌کند. مرکز دیپلماسی علم که کارهایی از جنس نفوذ در کشورها را پیگیری می‌کند، مثلاً اولین همکاری آمریکا با کره شمالی به وسیله آن‌ها و بر سر آتش‌فشان صورت گرفت، که البته بعد از طریق گوگل برای ساخت تبلت ویژه کره شمالی پی‌گیری شد. انجمن آمریکایی برای پیشرفت علم (AAAS) با دفاتر بین‌المللی و مرکز دیپلماسی علمش اهداف مشابهی را پیگیری می‌کند. جالب این‌که سرمایه‌های اولیه بخش ارتباطات خارجی این انجمن به وسیله بنیادهایی نظیر Carnegie تأمین شده است.

باربارا اسلاوین، عضو ارشد اندیشکده شورای آتلانتیک (که به ضدیت با جمهوری اسلامی شهره است) به برگزاری ۱۷ کارگاه در طول دهه گذشته به وسیله AAAS برای ایرانی‌ها و آوردن ۵ برنده نوبل آمریکایی به ایران به‌عنوان پیش‌قراول همکاری اذعان کرده است. کم‌این‌که افزایش دادن دانشجویان ایرانی در آمریکا، بردن محققان ایرانی به آمریکا و همکاری گذشته و حال دانشمندان ایرانی و آمریکایی و مقامات بهداشت عمومی در جلوگیری از بیماری‌های منتقل‌شده از غذا، پیش‌بینی زمین‌لرزه و بهبود امداد رسانی تأکید کرده و عرصه‌هایی نظیر بهداشت عمومی، تغییرات آب‌وهوایی، خشک شدن دریاچه‌های ایران و آلودگی روزافزون شهرهای بزرگ را به‌عنوان عرصه‌های آتی همکاری معرفی کرده است. انجمن آمریکایی پیشبرد علوم (AAAS)، آکادمی ملی علوم (NAS) و موسسه ملی بهداشت (NIH) در این زمینه پیشرو بوده‌اند. نمونه این همکاری‌ها اقدامات آکادمی ملی علوم (NAS)

برای تعامل دانشمندان ایالات متحده و ایران در رشته‌های مهندسی، بهداشت و علوم در مسائل مختلف، از علم زلزله تا چالش‌های آموزش عالی است و آکادمی ملی علوم بیماری‌های ناشی از غذا را با تمرکز بر پایش بیماری‌ها و روش‌های مقابله با آلودگی مواد غذایی در اولویت قرار داده است. همچنین همکاری گسترده‌ای در مورد بیماری‌هایی نظیر دیابت، اعتیاد، سرطان مری و... در جریان است. ابتکار بهبود وضعیت بهداشتی در منطقه دلتای می‌سی‌سی‌پی، بر اساس موفقیت مفهوم خانه بهداشت ایران آغاز شد. بین دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی شیراز و کنسرسیومی متشکل از دانشگاه ایالتی جکسون، بنیاد بازار پزشکی جکسون و گروه توسعه بین‌المللی آکسفورد یک قرارداد همکاری منعقد شد. بهبود وضعیت بهداشتی در منطقه دلتای می‌سی‌سی‌پی، بر اساس خانه بهداشت ایران آغاز شد. در این همکاری دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی شیراز و کنسرسیومی متشکل از دانشگاه ایالتی جکسون، بنیاد بازار پزشکی جکسون و گروه توسعه بین‌المللی آکسفورد، وارد همکاری شدند. اخلاق زیستی (bioethics) عرصه دیگری است که همکاری روی آن صورت می‌گیرد. سایت دیپلماسی علم و فناوری (<http://www.techdiplomacy.ir>) نمونه‌های خوبی از این مسئله را به صورت تفصیلی بررسی کرده است.

تعیین جهت علم از جانب بزرگ‌سرمایه‌داران: حفظ وضع نابرابر موجود

از سوی دیگر سرمایه‌داران بزرگ، جهت علم را به‌ویژه در علوم انسانی با ابزارهای مختلفی در دست گرفته‌اند. پشتیبانی مالی از دانشگاه‌ها و پژوهش‌گران، دخالت در انتخاب هیئت‌علمی و منوط کردن حمایت به آن در بعضی موسسه‌های جهان‌سومی به‌ویژه در آفریقا، بورس‌های تحصیلی، کنگره‌های هدایت‌شده، ژورنال‌های علمی و... نمونه‌های آن است، مثلاً بنیاد راسل‌سیچ در ۱۹۰۷ تأسیس شد و پروژه‌هایی را محور گرفت که هدف آن مدیریت دگرگونی اجتماعی به نحوی بود که نظام سرمایه‌داری را تهدید نکند. با ابزارهایی از این دست کاری می‌کنند که اولویت‌های پژوهشی و رویکردهای پژوهش در جهت خواست آن‌ها تنظیم شود.

یک ضلع جهت‌دهی علم با این ابزارها با بخل علمی صورت می‌گیرد. دوره‌ای در استعمار سنتی اساس آموزش را برای قشرهایی ممنوع بود، یا حداقل مسئولیتی نسبت به عمومی کردن آن وجود نداشت؛ اما در دوره‌های جدید، اصل آموزش تأیید شده و حتی تبلیغات فراوان حول آن انجام شد، اما مدیریت‌شده ماند. به‌گونه‌ای که افراد تحت سلطه فقط به میزان محدودی از علم حق دسترسی داشتند. مثلاً در آمریکا بعد از جنگ‌های داخلی و لغو برده‌داری، جنوب آمریکا که طرفدار برده‌داری بود تا در مزارع کار کند و سفیدهای شمال (یانکی‌ها) که می‌خواستند برده‌ها آزاد شوند تا در کارخانه‌های صنعتی‌شان با دستمزد پایین کار کنند. بعد از جنگ، سیاهان جنوب وضع بدتری داشتند. امکانات محدود آموزشی در سطوح پایین برای آن‌ها فراهم شد که به فلسفه Tuskegee مشهور شد (چون در شهری به این نام در ایالت آلاباما کلید خورده بود)، جمع محدودی از سیاهان نیز به‌صورت متخصص و نیمه‌متخصص تربیت می‌شدند تا جامعه سیاهان را رهبری کنند؛ کسانی به‌شدت دست‌چین شده که به حفظ وضع موجود و اشغال کردن لایه پست اجتماعی از جانب سیاهان اعتقاد داشتند، چراکه در صورت تداوم وضع موجود آن‌ها می‌توانستند رهبری سیاهان را در دست بگیرند. نتیجه مشخص بود، طبقه فرودستی که همیشه مشاغل پایین را می‌توانند اشغال کنند، اما منافع محدودی هم از این نظام به‌صورت محدود به او می‌رسد مثل همان تئوری‌های توسعه وابسته و پراکنش سرمایه که در بخش اقتصاد آن‌ها را مرور کردیم. بنیادهای سرمایه‌داران از این مسئله حمایت می‌کردند و هیئت آموزش عمومی در ابتدای قرن ۲۰ این فرایند را در آمریکا هدایت می‌کرد. بعد همین مدل در جریان استقلال مستعمرات آفریقایی در آفریقا و همچنین در آمریکای لاتین و آسیا تکرار شد، آموزش سطح پایین برای عموم و تربیت لایه‌ای از نخبگان به صورت پیشرفته‌تر که مدیریت جوامع را برعهده بگیرند. در آفریقا از ابتدای دهه ۱۹۲۰ این مسئله کلید خورد. بنیادهای فورد، کارنگی و راکفلر در این مسئله پیشگام شدند. اهمیت گماشتن تعدادی از نخبگان به‌گونه‌ای بود که انگلیس هر جا وارد می‌شد و حاکمی وجود نداشت، ابتدا حکومتی ایجاد می‌کرد تا از طریق آن بتواند اعمال سلطه کند.

یک ضلع اولویت دادن به دیدگاه‌هایی بود که به نحوی به تغییر نظم موجود نمی‌پرداختند یا با ساختارهای عامل نابرابری و تبعیض درگیر نمی‌شدند. تأکید بر کارکردگرایی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، رفتارگرایی در علوم سیاسی، توسعه منابع انسانی و

برنامه‌ریزی نیروی انسانی و سرمایه‌انسانی در مطالعات توسعه که عوامل توسعه‌نیافتگی را تنها در مسائل فرهنگی و انسانی و نه ساختارهای مانع رشد مثل نظام سرمایه‌داری می‌دید نمونه‌ای از این رویکرد است. مثلاً رویکرد کارکردگرایی یک رویکرد برای حفظ وضع موجود یک جامعه سرمایه‌داری است که بر اساس آن کج‌کارکردی، فساد و... طبیعی هر جامعه است، بدون تلاش برای اصلاح بنیانی سیستم، صرفاً بر بقای آن و حفظ وضع موجود تمرکز می‌کند. رفتارگرایی در علوم سیاسی همین نسبت کارکردگرایی در جامعه‌شناسی را دارد، تأکید بر رفتار قابل‌مشاهده، جمع‌آوری مقادیر زیادی از داده‌ها درباره گروه‌های مختلف اجتماعی بدون رویکرد انتقادی نسبت به نابرابری‌ها و قدرت، ویژگی اصلی این رویکرد است. رویکردهای موسوم به سرمایه‌انسانی و توسعه‌انسانی، اولویت توسعه را سرمایه‌گذاری در مواردی نظیر آموزش و پرورش می‌دانند، در صورتی که چنین رویکردی به خودی خود منجر به رشد اقتصادی نمی‌شود. توسعه در رویکرد اقتصاد رایج (نوکلاریک) را نیز که به تفصیل مورد بررسی قرار دادیم. بسیاری نظریات رایج، اولویت را به مسائل حاشیه‌ای می‌دهند. مشخصاً این دیدگاه‌ها مطابق با تاریخ نیستند، یعنی از نظر تاریخی توسعه کشورهای توسعه‌یافته با جنگ، انقلاب، برهم زدن عوامل ایجادکننده نابرابری، ایجاد تنش و مدیریت آن همراه بوده است، اما این دیدگاه‌ها هرگونه برهم زدن وضع موجود و دگرگونی را عامل بدتر شدن وضع می‌دانند، نتیجتاً وضع نابرابر موجود حفظ می‌شود و مهم‌ترین سودبرنده از این شرایط، شرکت‌ها و سرمایه‌داران بین‌المللی و ابرقدرت‌هایی هستند که وضع موجود منافع آن‌ها را تأمین می‌کند این نظریه‌ها متضمن توسعه با محوریت یک سری نخبگان و حفظ نابرابری‌های موجود است. در جامعه‌شناسی سیاسی و انقلاب افرادی نظیر هانا آرت اساساً انقلاب را منفی می‌دانند و شما در مطالعه پیامد انقلاب‌ها عادت می‌کنید که انقلاب‌ها از اصول‌شان برمی‌گردند و اوضاع به‌ویژه در پیشرفت و نابرابری بدتر از قبل می‌شود. این‌ها مشت نمونه خروار در نظریات علوم انسانی و علوم اجتماعی است.

البته همیشه این برخورد نرم و غیرمستقیم تداوم نداشته است، بسیاری اوقات هم تأمین مالی به‌وسیله سرمایه‌داران و کانون‌های خاص، یا وابستگی‌های قبلی، تربیت و جامعه‌پذیری در همین نهاد دانشگاهی موجب شده برخوردهای سخت با مخالفین صورت بگیرد. مثلاً داروین‌یسم همین‌گونه با برخورد به گفتمان غالب تبدیل شد، مستند «Expelled» اساتید اخراجی از دانشگاه‌های آمریکا فقط به خاطر مخالفت با این نظریه را نشان می‌دهد. مواردی سیاسی و اجتماعی تر مثل حمایت از فلسطین و مقابله با اسرائیل، تردید در هولوکاست و... موجب اخراج اساتید معروفی نظیر دکتر Joel Kovel، دکتر Norman Finkelstein، پروفیسور Joseph Massad از دانشگاه‌هایی نظیر بروکلین، کلمبیا، هاروارد، کالیفرنیا شده است.

در همین چارچوب بعضی نظریات به‌ظاهر متعارض با غرب و جهان مدرن که با علم مقابله با این موارد، به‌جای در هم شکستن سلطه و مقابله با آن به نحوی به درون‌گرایی، کنار گذاشتن دستاوردهای بشری، رشد و توسعه پیدا نکردن و اولویت ندانستن رشد علم و فناوری فرامی‌خوانند به اسم بازگشت به سنت، حفظ اصالت‌ها و... یا مورد مقابله قرار نگرفته یا حتی ترویج می‌شوند. بگذریم از نگاه‌های تقدیرگرایانه که در بخش فرهنگی به آن‌ها خواهیم پرداخت، در سابقه تاریخی کشور ما در دوره رژیم وابسته پهلوی نظریاتی نظیر آسیا در برابر غرب، سنت‌گرایی، پست‌مدرنیسم و... به‌وسیله دفتر پهلوی به‌ویژه در انجمن سلطنتی فلسفه تأیید می‌شد و چهره‌هایی نظیر شایگان، نصر، نراقی، فردید و... که نظریه‌پردازان این نگاه بودند مورد تجلیل رژیم قرار گرفته یا در رسانه ملی و... ترویج می‌شدند. جالب این‌که نظریه‌پرداز سنت‌گرایی سید حسین نصر، هم رییس دفتر فرح پهلوی شد، هم رییس انجمن فلسفه، هم رییس دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف) که قرار بود، موتور غرب‌گرایی در ایران شود! خروجی عملی این دیدگاه‌ها یا پذیرش نظم موجود یا خودداری از رشد علمی و فناوری و شکستن انحصار علم و فناوری و پیشرفت در جهان جدید می‌شود که در فصلی جداگانه تفاوت نگاه مکتب معیار انقلاب به غرب را با این دیدگاه‌ها بررسی خواهیم کرد.

یکی از ابزارهای کنترل، در کنار بورس‌ها، هیئت‌علمی‌ها، کمک‌هزینه‌های پژوهشی، ضریب دادن از طریق همایش‌ها، انتشارات و مجلات است. در بسیاری رشته‌ها، همایش‌های اصلی بین‌المللی رشته‌ها که چارچوب‌های رشته‌ها را شکل می‌دهند با حمایت مراکز سرمایه‌داری و قدرت‌ها شکل می‌گیرد. این همایش‌ها و منشورات به‌گونه‌ای است که موضوعات، اولویت‌ها و رویکردهای آن، فضای عمومی رشته‌ها را شکل می‌دهند و بعضاً از جریان‌های دیگر فکری و علمی و منتقدین نیز موارد انگشت‌شماری در این موارد یافت

می‌شود، اما فضای غالب با این منابع مالی و قدرت‌ها شکل می‌گیرد، بعضی بنیادها مستقیماً از این موارد حمایت می‌کند. با چنین ابزارهایی است که ناگهان رویکردی مثل نوکلاسیک‌ها و نئولیبرال‌ها در دانشی مثل اقتصاد که مجموعه‌ای از مکاتب است به‌صورت انکارناپذیر و نقدناپذیر به‌عنوان علم محض ترویج می‌شود.

یکی از مسائل، روش‌زدگی و نظریه‌زدگی است. چنان به روش تأکید می‌شود که انگار وحی منزل است، روش‌ها و نظریات، چارچوب‌های پژوهش‌ها را برای رسیدن به پاسخ‌هایی محدود و اکثراً از قبل مشخص، معین می‌کنند. باوجود آن‌که بسیاری از آنچه علوم انسانی و علوم اجتماعی موجود را ساخته است، اساساً در گيرودار روش (که طبیعتاً متأثر از مبانی پذیرفته‌شده است) نبوده و محققین دوره‌های کلاسیک و نخستین تلاش کرده‌اند در حوزه‌های مختلف به نیازهای جامعه خودشان جواب بدهند، بعدها روش‌ها (به تعبیر فلاسفه علم به‌عنوان علمی درجه دو) بر مبنای مجموعه اقدامات گذشتگان درست شدند، حال این روش‌ها و نظریه‌ها آن‌هم در علمی مثل جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی و اقتصاد که اساساً از تعدادی مکتب با مبانی، مفاهیم و روش‌های مختلف تشکیل‌شده تکراری دوجندان دارند! دانشگاه‌های شکل‌گرفته مبتنی بر نگاه غربی نیز به این چارچوب‌ها شدیداً وفادارند، کافی است دستور جلسات مربوط به پایان‌نامه‌های گروه‌های آموزشی علوم انسانی هر یک از دانشگاه‌های اصلی کشور را ببینید تا با عمق این فاجعه در انتخاب و رد موضوعات مواجه شوید، یا کافی است سری به مؤسسات پژوهشی و شوراهای آن‌ها بزنید تا این مسئله را درک کنید. فرمالیسم، کمیت‌گرایی، محوریت دادن به یک سری نظریات خاص و روش‌هایی که پاسخ‌هایی محدود و از قبل گزینش‌شده به دست می‌آورند این موارد را پرکرده است، جالب است در خود غرب، حتی در میان جریان‌های مدرن و حتی در میان پیرویی‌ها اعتراض به این رویه است، مثلاً مکنزی که یکی از نمادهای همین فرمالیسم (صورت‌گرایی و اصل بودن یک سری چارچوب ظاهری) و کمیت‌گرایی در اقتصاد است، دانشجویان در اعتراض به رویه‌اش کلاس‌هایش را ترک می‌کنند که مستند «ما اقتصاددانیم»، از ما واقعیت نخواهید، جلوه‌ای از همین مسئله را نشان می‌دهد.

بسیاری از افرادی که بورس‌های تحصیلی یا کمک‌هزینه‌های پژوهشی و... را می‌گیرند، باوجود آن‌که در اکثر موارد، محدودیتی برای اولویت‌ها و رویکردهای پژوهشی و آموزشی از جانب اعطاکندگان به‌صورت رسمی اعلام نمی‌شود، خودکار مجبور می‌شوند جهت از دست ندادن فرصت‌ها، به پذیرش ارزش‌های آن‌ها حداقل در کارهای پژوهشی‌شان دست بزنند. البته این به معنی آن نیست که بنیادها، مراکز دولتی و... از پژوهشگران مخالف جریان اصلی موردحمایت خود حمایت نمی‌کنند، بعضاً حمایت‌های موردی جهت بستن دهان منتقدین از زدن تهمت یک‌جانبه‌گرایی، هم‌چنین به دست آوردن اطلاعاتی که از طریق نظریه‌های رایج به دست نمی‌آید، از دیگران به عمل می‌آید، اما به معنی آن هست که جو عمومی جویری شکل می‌گیرد که افراد در این چارچوب عمل کنند تا به‌عنوان یک عنصر نامطلوب از چنین فرصت‌هایی محروم نشوند.

دانشگاه وابسته: تربیت رهبران محلی برای تأمین منافع سلطه‌گران

در همین چارچوب، سازوکار تعلیم و تربیت، اعم از آموزش و پرورش و دانشگاه‌های کشورهای ضعیف نگه‌داشته شده (در حال توسعه) هدف قرار گرفت. از یک سو با کمک‌هزینه تحقیقی و تحصیلی محصلین خارجی، به تعداد بیشتری از محصلین خارجی به‌دقت دست‌چین شده موردتوجه قرار گرفت و دولتی‌هایی نظیر دولت آمریکا و انگلیس و بنیادهای وابسته به سرمایه‌داران این مسیر را هدایت و تأمین کردند. مسیر دیگر شکل دادن به مراکز تعلیم و تربیت در کشورهای توسعه‌نیافته بود، این اقدام با دخالت مستقیم بنیادها، دولت آمریکا در اداره این مراکز، یا مرتبط کردن دانشگاهی در آمریکا برای ارتباط با این دانشگاه‌ها کلید خورد، مثلاً، تأمین پژوهش میدانی دانشگاه کرنل و M.I.T. برای پژوهش میدانی در اندونزی و برقراری پیوند بین دانشکده‌های اقتصاد دانشگاه کالیفرنیا و دانشگاه جاکارتا (بعد از سرنگونی دولت مردمی سوکارنو در اندونزی در دوره دیکتاتوری ژنرال سوهارتو این افراد اقتصاد اندونزی را با نسخه‌های تجارت آزاد جلو بردند) از طریق بنیاد فورد، دانشگاه صنعتی آریامهر (صنعتی شهید مجید شریف‌واقفی ملقب به صنعتی شریف امروز) و بعدها دانشگاه صنعتی آریامهر (صنعتی اصفهان امروز) تحت نظارت MIT (موسسه فناوری ماساچوست) و دانشگاه پهلوی (دانشگاه شیراز) تحت نظارت دانشگاه پنسیلوانیا اداره می‌شد، یا در قالب اداره مستقیم

مثلاً در گزارش ۱۹۶۳ بنیاد راکفلر آمده دو نفر از کارمندان بنیاد یکی به‌عنوان رییس دانشکدهٔ اقتصاد و دیگری مدیریت پژوهش‌های توسعهٔ اقتصادی در شرق آفریقا را در موسسهٔ پژوهش‌های اجتماعی آفریقای شرقی بر عهده گرفتند، یعنی دولت‌ها یا بنیادها مستقیماً دخالت می‌کنند.

در مواردی نیز مستقیماً مراکزی در کشورهای مختلف تأسیس می‌شد مثل مدرسهٔ ملی حقوق و مدیریت در کنگو در سال ۱۹۶۱ و مرکز مطالعات مدیریت تحت نظارت دانشگاه هاروارد در تهران (که در سال ۱۳۶۱ شمسی دانشگاه امام صادق (ع) جایگزین آن شد). این مؤسسات در کشورهای درحال توسعه که به‌صورت هرمی از طریق مراکزی در آمریکا و... هدایت می‌شدند، خود به‌صورت هرمی مؤسسات دیگری در کشورهای خود را هدایت می‌کردند. در این بین بعضی دانشگاه‌ها نقش کلیدی داشتند که در رأس آن‌ها MIT بود که مراکز متعددی هم تأسیس کرد. نخستین مرکز مطالعات بین‌المللی در MIT، به‌وسیلهٔ Max Milliken معاون پیشین سازمان سیا تأسیس شد و والت روستو که در ماجرای نسخه‌های توسعه به او پرداختیم و یکی از معماران اشغالگری و جنگ آمریکا در ویتنام بود، جزو متخصصین اصلی آن به شمار می‌آمدند. جالب این‌که بخشی از این افراد که یا در دانشگاه‌های ایران و سپس MIT درس می‌خواندند، یا مستقیماً به‌جایایی نظیر MIT رفته بودند قبل و بعد از انقلاب با محوریت مکان‌هایی مثل سازمان برنامه‌بودجه، دانشکدهٔ اقتصاد و مدیریت دانشگاه شریف و موسسهٔ عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی معروف به نیاوران در مدرنیزاسیون و غربی کردن کشور محوریت یافتند. قبل از انقلاب این طیف که به ماساچوستی‌ها یا کت سه‌چاکی معروف بودند و نقش‌های کلیدی در غرب‌زدگی جامعه و اعمال سلطه داشتند اسامی نظیر هویدا (نخست‌وزیر بهایی به مدت ۱۳ سال)، حسنعلی منصور (ترور شده به‌وسیلهٔ فدائیان اسلام)، فرمانفرمایان و... نمونه‌های معروف آن بودند، اجرای نسخه‌های بانک و صندوق در دههٔ ۷۰ و ۹۰ که به هم ریختن اقتصاد کشور انجامید با محوریت نهادهای پیش‌گفتهٔ همین ماساچوستی‌ها پیش رفت. ارسال حدود ۲۵۰۰ نفر از نخبگان در سال‌های آخر دههٔ ۶۰ و ابتدای دههٔ ۷۰، به غرب برای تحصیل، موجب شد تغییرات سیاسی و عقب‌گردهای جدی از انقلاب در کشور و حرکت به سمت سرمایه‌داری و غرب‌زدگی شد.

انتخاب اعضای هیئت‌علمی به‌ویژه در علوم انسانی و اجتماعی مسئله‌ای بود که به‌صورت جدی از طرف بنیادها، دانشگاه‌های آمریکایی و نهادهای دولتی آمریکا و انگلیس مورد تدقیق قرار می‌گرفت. در همین چارچوب گذشته از اساتید و مسئولین دانشگاه‌های آفریقایی، مسئولین سازمان‌ها و تشکل‌های دانشجویی کشورهای ضعیف نگه‌داشته شده (درحال توسعه) با مسئولین مشابه در تشکل‌های دانشجویی آمریکا وصل شدند، با توجه به این‌که هر فعال دانشجویی حتی تا سال‌ها بعد از فارغ‌التحصیلی می‌تواند بر دانشگاه‌ها مؤثر باشد، این کار، اقدامی استراتژیک جهت هدایت دانشجویان این کشورها بود که بعدها رهبران کشور یا چهره‌های اصلی نظام آموزشی را شکل می‌دادند. اقداماتی که بعدها از طریق مؤسساتی مثل بنیاد سوروس یا جامعهٔ باز، حتی برای انقلاب‌های رنگی در کشورهای درحال توسعه به کار گرفته شد.

در این میان تأکید ویژه‌ای بر علوم اجتماعی به‌ویژه اقتصاد و هم‌چنین تعلیم و تربیت می‌شد. سیطره دادن رویکرد کمی در همین چارچوب به‌وسیلهٔ بنیادهایی مثل راکفلر هدایت می‌شد که خروجی‌اش پذیرفتن مبانی و سرگرم شدن صرف به یک سری مباحث ریاضی و کمی بود، چنان‌که دانشکدهٔ مدیریت و اقتصاد دانشگاه شریف بر چنین رویکردی در ایران دامن زد و سیل گستردهٔ مهندس‌های تغییر رشته داده به اقتصاد و بعدها مدیریت (به ویژه مدیریت اجرایی) در همین چارچوب اقتصاد کشور را هدایت کردند. بورس‌های تحصیلی برای دانشجویان به‌دقت دست‌چین شده و در دانشگاه‌هایی که با افکار بنیادها یا دولت آمریکا که تحت سیطرهٔ آن‌ها بود صورت می‌پذیرفتند. مثلاً بنیاد کارنگی کمک‌هزینه‌هایی را به تحصیل استادان رشتهٔ تربیت‌معلم و مدیران آفریقایی در بعضی از دانشگاه‌های آمریکا اختصاص داد تا ۱۹۶۹ نیمی از استادان آفریقایی تحت پوشش کارنگی قرار گرفته بودند. جالب است نهادهای ویژه‌ای هم برای هدایت این مسئله تأسیس شد مثل مؤسسهٔ بین‌المللی آموزش تأسیس شده در موسسهٔ خیریهٔ راکفلر و از طریق آن هیئت بین‌المللی آموزش که تا سال‌ها بسیاری از دانشجویان و دانشگاه‌های کشورهای درحال توسعه را مورد پشتیبانی قرار می‌داد، کمیتهٔ رابط آفریقا و موسسهٔ آموزش و امور جهانی. شورای بین‌المللی توسعهٔ آموزش و شورای توسعهٔ ماوراء بحار. شورای دانشگاه‌ها برای آموزش عالی مستعمرات (نمونهٔ مشابه لندنی برای نهادهای آمریکایی). چنین است

که خروجی دانشگاه‌ها در کشورهای مستضعف و کشوری مثل ما همیشه با مبانی دینی و فرهنگ بومی کشور در تضاد قرار می‌گیرد، چنین نیست که دانش خنثی و بدون ایدئولوژی باشد و با مواردی از این دست تضاد داشته باشد، بلکه سرمایه‌گذاری‌ها و هدایت‌هایی موتور علم را در این چارچوب هدایت می‌کند.

این دانشگاه‌ها علاوه بر ایجاد تغییر در کشور هدف، اقدامات دیگری را نیز بر عهده می‌گیرند، بعضی پژوهش‌ها از طریق همین دانشگاه‌ها صورت می‌گیرد و در قالب سازمان‌های بین‌المللی، بنیادها، دانشگاه‌های خارجی و همکار مشترک مورد پشتیبانی قرار می‌گیرد. نمونه این موارد، تحقیق‌هایی بود که محققان ایرانی در مورد بحث جمعیت به ثمن بخش در اختیار خارجی‌ها قرار دادند، یا همین‌طور مجموعه بحث‌هایی که تحت عنوان مطالعات جوانان و مراکز مطالعات زنان با همکاری کشورهای خارجی در کشور ما و سایر کشورهای در حال توسعه صورت گرفت و منتج به صدور نسخه‌هایی برای ما و کشورهای دیگر شد که به‌ویژه در بخش فرهنگی و اجتماعی به ابعادی از آن می‌پردازیم.

سازمان‌ها نهادها و معاهده‌ها: بفرمایید آدرس غلط

در حوزه علم و فناوری سازمان‌ها، نهادها و معاهده‌هایی هست که باعث می‌شود جلوی رشد دیگران گرفته شود. کشورهای صاحب سلاح هسته‌ای با طرح اتم برای صلح و بعد معاهده عدم اشاعه (NPT) بعد از اینکه خود به سلاح هسته‌ای دست پیدا کردند، چیزی را تصویب کردند که دیگران به سمت آن نیایند. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) هم بر اجرای آن نظارت کند. ساخت سلاح هسته‌ای قبلاً با آزمایش انفجاری هسته‌ای بود، بعد به این نتیجه رسیدند که با شبیه‌سازی کامپیوتری هم می‌شود این کار را کرد. گفتند که معاهده می‌نویسیم که کسی حق نداشته باشد آزمایش انفجاری انجام دهد، شد CTBT و CTBTO بر آن نظارت می‌کند (که به علت خام‌اندیشی مسئولان سیاست خارجی کشور ما در دهه ۷۰ شمسی، اقدام ناسنجیده ما موجب شد، این معاهده به ما و سایر کشورهای ضعیف تحمیل شود)؛ یعنی هر جایی که خودشان به یک توسعه‌ای می‌رسند، راهش را می‌بندند. در سال ۸۳ در زمان توافق پاریس در برابر تضمین‌های عینی که از ایران می‌خواستند که به معنی توقف کامل صنعت هسته‌ای بود، ۳ کشور اروپایی وعده دادند که از مدیرکل آژانس برای دعوت از ایران برای پیوستن به گروه کارشناسی رهیافت چرخه سوخت هسته‌ای حمایت می‌کنند. جالب این‌که جزو شروط این کمیته این بود که کشورهای عضو می‌پذیرند تنها ۹ کشور در دنیا غنی‌سازی داشته باشند و کشورهای عضو این کمیته از این کشورها اورانیوم غنی‌سازی شده بگیرند! یعنی به‌عنوان امتیاز نداشتن حق غنی‌سازی را به‌وسیله خودمان علناً اعلام کنیم!

همین مسئله را در مورد مسئله موشکی و مشخصاً موشک‌های بالستیک داریم، معاهده‌های جهانی همچون رژیم کنترل فناوری موشکی (MTCR) و معاهده لاهه در مورد جلوگیری از گسترش موشک‌های بالستیک (HCOC) و شکل دادن پیمان‌های منطقه‌ای مناطق عاری از موشک، جزو اقدامات آن‌هاست. صاحبان موشک‌های قاره‌پیما و بالستیک به بقیه می‌گویند وارد این حوزه نشوید.

آمریکا و سایر ابرقدرت‌ها مجموعه‌های مستقل زیادی در این زمینه دارند، مثلاً در کشورهای تازه استقلال یافته از شوروی سابق جهت اخذ سرمایه انسانی و علمی شوروی سابق، مرکز علم و فناوری در اوکراین با سرمایه‌گذاری آمریکا، اتحادیه اروپا و کانادا با تابلو کمک به رشد علم و فناوری بالا آمده است. ریاست این مرکز به عهده سفیر آمریکا است. اما اولویت این مرکز تبدیل و خارج کردن فعالان نظامی و اتمی به حوزه‌های دیگر علمی است.

آمریکا مجموعه‌های مختلف در این حوزه دارد. دفتر مشاوره علم و فناوری وزارت خارجه یکی از این مجموعه‌هاست. اعطای بورس‌های علم و فناوری، طرح پژوهشگران NeXXt برای تعامل با جوانان دنیا جهت آماده کردن رهبری نسل بعد در علوم، مهندسی و نوآوری، LAUNCH طرح مشترک وزارت امور خارجه، ناسا، آژانس ایالات متحده برای توسعه بین‌المللی (USAID) و نایک جهت یافتن متفکرین با ایده‌های جهانی که ادعاها دارند که اثرات بسیاری در سطح جهان خواهد گذاشت، نمونه‌ای از این

اقدامات است. برنامه بانوان فناور مسلمان برای ارتباط با جهان اسلام و فرستادگان علمی بخش دیگری از این برنامه آمریکاست. جالب این که کنگره ۴ قانون، برای این مسیر تصویب کرده که این مسیر را در چارچوب منافع آمریکا هدایت کند.

نسخه‌های وارونه مدیریت عالم و فناوری: عقب‌گرد!

در حوزه مدیریت علم و فناوری هم آموزش‌ها و خطی وجود دارد که به اولویت‌های غلط خوانده یا از اساس مسیر انحرافی که عقب‌ماندگی را تشدید می‌کند ترویج می‌کند، مثلاً به شما می‌گویند به جای فناوری‌هایی که پیشرفت ایجاد می‌کند (رویکرد مأموریت‌گرا به فناوری) صرفاً به فناوری‌هایی بپردازید که صرفاً بازخورد مردمی دارد (رویکرد نفوذگرا) و به نیازهای روزمره پاسخ می‌گوید. رشد دادن یک حوزه صنعتی مستلزم حمایت دولتی، صبر بر ضرر و... است، مثلاً شرکت فولاد کره POSCO که تا سال‌ها ضرر می‌داد و بانک جهانی مخالف تأسیس آن بود، اما الآن سومین غول فولاد دنیاست. اما می‌بینیم که مزایای روزمره به جای رشد دادن کشور و صبر بر سختی‌های مسیر آن، تجویز می‌شود که خروجی‌اش عقب‌ماندگی جدی است. راه انداختن هر صنعت یا حوزه جدیدی از فناوری طبیعتاً در ابتدا ضررده است و تا سال‌هایی احتیاج به حمایت، انحصار و... دارد، اما نسخه‌های اقتصادی و علم و فناوری که به دیگران تجویز می‌شود، منافع کوتاه‌مدت را برجسته کرده و در عمل راه پیشرفت را می‌بندد. نظریهٔ مزیت نسبی و تقسیم‌کار خودش را اینجا هم نشان می‌دهد. با این چارچوب راه‌اندازی هیچ صنعت جدیدی به‌صرفه نیست و کشورهای ضعیف نگاه‌داشته‌شده باید تا ابد به واردات اکتفا کرده و مواد خام صادر کنند.

استانداردهای بین‌المللی: قطب‌نما دست ماست!

در علم و فناوری هم شاخص‌هایی هست که بعضی از آن‌ها به‌عنوان ابزار اعمال سلطه به کار گرفته شده است. یکی از نمونه‌ها مسئله استاندارد است. در بسیاری موارد نیازهای واقعی هست که نصاب خاصی از کالا و خدمات برای سلامت، ایمنی یا پاسخ به آن نیاز برای آن کافی است، سنجش‌های مربوط به این مسئله بسته به شرایط خاص زمانی، مکانی، نیازهای واقعی کشورها و... طبیعتاً باید متفاوت باشد؛ اما در موارد زیادی، چیزی ورای نیاز واقعی و مقدرات کشورها ملاک قرار می‌گیرد یا بعضی مسئولین کشورهای ضعیف نگاه‌داشته شده (توسعه‌نیافته و جهان‌سومی) آن ملاک‌ها را معیار می‌گیرند، یا از سوی صادرکنندگان استانداردهای بین‌المللی تبعیض در صدور استانداردها ایجاد می‌شود. مثلاً در موضوع بنزین، برای بی‌موضوع کردن تحریم مربوط، ما ابتدا بنزین را سهمیه‌بندی کردیم، سپس هدفمندی انجام شد، بعد آن را در قالب بنزین پتروشیمی تبدیل به تولید داخلی کردیم. بعد از اینکه مشکلاتی که از واردات بنزین می‌خواستند برای ما به وجود بیاورند، رفع شد، چرا که موضوع را از بین بردیم. این بنزین در جنوب کشور توزیع شد. بعد یک سری مسئولین مدعی شدند که این بنزین چون استاندارد یورو ۴ ندارد، آلودگی دارد و سرطان در تهران را به آن نسبت دادند. در صورتی که نه این بنزین در تهران توزیع شده بود نه نیاز واقعی ما و نیاز و طراحی واقعی ماشین‌های ایرانی با آن سازگاری داشت، جالب این که بعد ۳ کمیسیون مجلس وارد مسئله شدند، مشخص شد بخش عمده‌ای از بنزین وارداتی کف استانداردها را نداشت. بعضی از مسئولین هم متوجه این ابزار نیستند. یکی از این حضرات عالی وزارت نفت مصاحبه کرده و گفته است که از این به بعد ما فقط از کالاهایی استفاده می‌کنیم که استانداردهای اروپایی را کسب کرده است، ما که در شرایط تحریم نمی‌توانیم به خیلی از استانداردها دست پیدا بکنیم، بعضی تحریم‌ها خود صدور استانداردها را هدف قرار داده که مرتبط به فناوری‌های پیشرفته است، مثلاً در مسئله سیم‌کارت‌های تلفن همراه وقتی به این فناوری دست پیدا کردیم و برای کسب تأییدش رفتیم جلوی این کار را گرفتند، دکتر عطاردی عضو هیئت‌علمی دانشگاه شریف رفت این مسئله را دور بزند، او را به زندان انداختند و از حقوق اولیه باوجود بیماری و... محروم‌ش کردند. بعضی تحریم‌ها مثل تحریم بانکی اجازهٔ اخذ استاندارد و ارسال کالا را نمی‌دهد، بعضی ارسال کالاهای تولیدی هم موجب می‌شود نحوهٔ تهیه، کشورهایی که از آن‌ها قطعات آماده می‌شود و ... معلوم شود. خیلی از محصولات را هم اگر بفرستیم، هزینه‌ها زیاد می‌شود. نه فقط برای داخل کشور که برای صادرات خدمات و کالا به خارج کشور چنین معضلی خود را می‌نمایاند.

همین مسئله در شاخص‌های ارزش‌گذاری‌های تحقیقات علمی هست. چه چیزی به رسمیت شناخته می‌شود؟ آن چیزی که در ISI و ژورنال‌های تخصصی به رسمیت شناخته می‌شود، به صورت غیرمستقیم مسائل دیگران را تحمیل می‌کند. نه فقط استاندارد که بعضی مجلات علمی و پایگاه‌های مقالات برای ارسال مقاله یا پذیرش مقاله محدودیت‌هایی شکل گرفته است.

تاریخ علم: فقط راهی که ما می‌گوییم، علم است!

یکی از عرصه‌های مهمی که مسیر آینده علم را در جهان، تعیین کرده است، تاریخ علم است. تاریخ علم هم نقش‌آفرینان اصلی عرصه علم را نشان می‌دهد و سهم افراد و تمدن‌ها را مشخص می‌کند، هم مبانی و مسیر رشد علم را برای آینده ریل‌گذاری می‌کند. از قضا سلطه‌گران در هر دو عرصه نقش‌آفرینی کرده‌اند. مثلاً تمدن غربی بر اساس میراث تمدن مسلمانان و گزینش و جرح و تعدیل دستاوردهای مسلمانان شکل گرفت، اما چه در کتب عمومی تاریخ علم، چه در کتب تخصصی رشته‌ها با یک پرش تاریخی مواجه می‌شویم که ناگهان از یونان به قرون وسطی و غرب مدرن می‌رسد. یا مواردی هم که پرداخته شده چه از سر بی‌اطلاعی، چه از سر غرض‌ورزی این موارد نادیده گرفته شده است. از حوزه‌های فنی تا حوزه‌های علوم پایه و علوم انسانی این مسائل را می‌بینیم. یک نمونه مشهورش در فلسفه، از همه عالم اسلام فقط بر ابن رشد اندلسی که بیشتر کارش شرح آثار ارسطو بوده تأکید می‌شود. ۳ نحله اصلی فلسفی مثل ابوعلی سینا و حکمت مشاء، اشراقیان و سهروردی و ملاصدرا و حکمت متعالیه‌اش چیز زیادی نمی‌بینید. در صورتی که ابن رشد کجای فلسفه ماست؟ یک پرش تاریخی کرده‌اند و آنچه مؤید نگاه خود بوده است را برگزیده یا اظهار کرده‌اند. در علوم پایه، علوم فنی و پزشکی وضع از این هم بدتر است. کتاب‌هایی مثل «خدمات متقابل اسلام و ایران» شهید مطهری، «کارنامه اسلام» و «بامداد اسلام» عبدالحسین زرین‌کوب و «دانش مسلمین» استاد محمدرضا حکیمی پر از این نمونه‌هاست. جالب است خود زرین‌کوب تحت فضای روشن‌فکری کتابی نوشت «دو قرن سکوت» که با آمدن اسلام دو قرن سکوت علمی و تمدنی داشته‌ایم و بعد از آن دوباره تمدن ایرانی فعال شده و... بعضی بعد از کتاب او گفتند چرا دو قرن سکوت، ۱۴ قرن سکوت بوده، جواب‌های زیادی مستقیم و غیرمستقیم به این کتاب داده شد، از جمله آثاری که گفتیم، خود او بعدها این دو کتاب را نوشت که تمدن مسلمین خدماتی هم داشته است.

اما ضلع دوم اتفاقی است که مسیر علم را، هدایت شدن شکل داد، مثلاً بنیاد کارنگی وابسته به همین خاندان سرمایه‌دار کارنگی پول داد به پسر یکی از بانکداران نیویورک که تاریخ اقتصادی ایالات متحده را بنویسد و نوشتند! تاریخ علم، مبنای علم آتی است. نه فقط تاریخ علم که در تاریخ ملی و تاریخ جهان این اقدامات را انجام داده‌اند. یا آنچه از تاریخ رشد کشورها و تاریخ تمدن گفته می‌شود مثلاً از روی نقش استعمار کشورها، غارت منابع و برده‌داری در وضعیت نابرابر دنیا گذشته یا در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی، جهانی‌سازی را نتیجه توسعه بی‌وقفه فناوری‌های ارتباطات و ترابری به صورت یک فرآیند تاریخی و طبیعی معرفی می‌کنند، بدون این که سازوکارهای سلطه را در شکل دادن به جهانی‌سازی ببینند، مثلاً انگلیس تجارت آزاد را در قرن ۱۸ با زور نظامی و ابتدا به کشورهای مستعمره، سپس سایر کشورهای ضعیف و سپس با قدرت دریایی به باقی کشورها تحمیل کرد و حتی از تجارت قدرت‌های رقیبش مثل فرانسه جلوگیری کرد، بعد آقای آدام اسمیت یک‌دفعه این وسط کتاب معروفش ثروت ملل را در ۱۷۷۶ و اوج رشد انگلیس که تجارت آزاد به سود بریتانیا بود، منتشر کرد و گفت انگلیس با تجارت آزاد رشد کرده و راه توسعه بقیه هم تجارت آزاد است، بازار دست نامرئی‌ای دارد که آن را کنترل می‌کند؛ اما از این موارد اثری در تاریخ اقتصاد و... نمی‌بینیم. از همان جاهایی که آدام اسمیت‌ها گفته‌اند، تاریخ اقتصاد به طرح بحث پرداخته است. انگلستان تا قبل از سلسله پادشاهی تودور و مشخصاً هنری هفتم (که زیاد در فیلم‌ها ماجراهای در مورد او و ازدواج معروفش را دیده‌ایم) اوضاع اقتصادی آشفته‌ای داشت ولی راهکاری که برای سرنگونی نساجی و تولیدات پشمی مستعمرات به کار گرفت، در کنار حمایت از تولید، دزدی کارگران ماهر از کشورهای اروپایی دیگر، ممنوع کردن صادرات پشم خام، وارد کردن غیرقانونی ماشین‌های نساجی، اجبار به پشمی بودن کفن مردگان، ممنوعیت پوشیدن پارچه‌های غیرپشمی و خارجی مثل ابریشم، حریر و چلوار و... مواد پشمینه و منسوجات را به بزرگ‌ترین صادرات انگلستان تبدیل کرد که اقتصادش را از این رو به آن رو کرد. تنها با کشتی‌های انگلیسی می‌شد با انگلیس تجارت

کرد و بدین نوع حمایت از کشتی‌رانی انگلیس هم صورت می‌رفت. تعرفهٔ واردات کالاهای ساخته‌شده و محصول نهایی در انگلیس قرن ۱۹ چیزی حدود ۴۵-۵۵٪ بود. یا قانون غلات موجب شد در صورت کاهش قیمت غلات، واردات آن‌ها به‌ویژه گندم، ممنوع شود و در نتیجه حفظ سود بزرگی برای زمین‌داران بزرگ و تولیدکنندگان غله در انگلیس شود، البته آنان نیز مالیات می‌دادند و دولت انگلیس از همین فرآیند درآمد بسیاری پیدا کرد. انگلیس خروج فناوری از کشور را ممنوع کرده بود. حتی استخدام کارگان ماهر در شغل‌های خارجی، صادرات ابزار و ادوات صنایع پشم و ابریشم و بعد بسیاری دیگر از ماشین‌ها. جالب است همین انگلیسی که اسطورهٔ تجارت آزاد و... حساب می‌شود وقتی در دههٔ ۶۰ و ۷۰ میلادی دچار بحران شد، شرکت‌های معروفی مثل Rolls British Steel و Royce را ملی کرد، اتفاقی که در ۲۰۰۲ برای راه‌آهن انگلیس افتاد.

ج) سلطهٔ کشاورزی-دامپروری

یکی از ابعادی که می‌تواند ذیل اقتصاد یا علم و فناوری طرح شود، حوزهٔ کشاورزی است، اما به خاطر اهمیت مسئله و هم‌چنین شدت برنامه‌ریزی ویژهٔ سلطه‌گران در آن باید مورد توجه ویژه قرار بگیرد، لذا به صورت یک سرفصل جدا بازخوانی‌اش می‌کنیم. در این حوزه حفظ وابستگی و قدرت کنترل بر غذا اولویت دارد.

جلوگیری از تولید مستقل در کشاورزی و دامپروری

جلوگیری از تولید مستقل در حوزهٔ کشاورزی و دامپروری اهمیت زیادی دارد چراکه غذا مسئله‌ای استراتژیک است و اصل بقای جوامع به آن مربوط است. بذر یک نمونه است، بذرهایی که تغییر ژنتیکی پیدا کرده است (ترازیخته) بسیاری‌شان تنها یک سال ثمر می‌دهد و نمی‌توانید از ثمر آن زمینتان را سال بعد کارید. در کتاب «تلخ‌ترین نوشتهٔ من» اثر حاج حیدر رحیم‌پور ازغدی پدر حسن رحیم‌پور ازغدی عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، نشان می‌دهد چگونه کشاورزی قبل انقلاب از بین رفت و بعد ما گرفتار همین مسئله در قالب نهال‌های تغییر یافتهٔ ژنتیکی شدیم. (جالب است شرکت مونسانتو اسرائیل که مهم‌ترین مجموعهٔ تولید بذرهایی تغییر یافتهٔ ژنتیکی است، همان مجموعهٔ سازندهٔ عامل نارنجی، سلاح بیولوژیک معروفی که ۲۰ میلیون گالن از آن در جنگ ویتنام به کار رفت و هم‌چنین سلاح‌های فسفر سفیدی را که ساکنین و ساختمان‌های غزه با آن پودر می‌شوند و می‌سوزند، هم‌چنین آفت‌کش‌های معروف آن سرطان‌زاست و به خاطر آن مورد شکایت قرار گرفته است). «تلخ‌ترین نوشتهٔ من»، خاطرات شخص نگارنده است، یادآوری می‌کند، زمان رضاشاه اعلام شد بهترین هیزم که آلودگی ندارد چوب درخت پسته‌کوهی و بعد گردو است که این مسئله با درخواست و هدایت سفارت انگلیس پیش رفت. خروجی‌اش از بین رفتن بسیاری از درخت‌ها شد که سال‌های قبل انقلاب کشور را مجبور به وارد کردن نهال گردو آن‌هم از اسرائیل کرد، الآن بعد ۳۰ سال متوجه شدیم این نهال‌ها به اندازهٔ یک‌دهم نهال‌های گردوی سابق هم ثمر نمی‌دهد، حال آن‌که نزدیک ربع قرن باید بگذرد تا درخت گردو ثمر خود را نشان دهد. همین مسئله در حوزهٔ دام هست، مثلاً در مورد مرغ، برای اصلاح نژاد مرغ لاین و اجداد وارد می‌شود، این مرغ‌ها به‌گونه‌ای اصلاح نژاد داده‌شده‌اند که ما نمی‌توانیم به نژاد اولیه دست پیدا کنیم، برگشت‌ناپذیر و به اصطلاح Self protect (خود محافظ) است. بگذریم از مسئلهٔ آثار بیولوژیکی این موارد در رشد سرطان و بیماری‌های ناشناخته، عقیم کردن افراد و... که در محافل علمی مورد بحث و تحقیق است. علاوه بر این ما را عادت می‌دهند که به‌جای تولید مستقل به دنبال واردات باشیم، مثلاً حاضرند محصولات دانش‌بنیان به ما بفروشند، ولی حاضر نیستند فناوری را به ما بدهند.

کنترل عرضه و کنترل قیمت

یک سازوکار دیگر کنترل عرضه و از طریق آن کنترل قیمت است. این اتفاق طرح از زمان ریاست جمهوری Franklin Delano Roosevelt (سی و دومین رئیس‌جمهور آمریکا که از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ حکومت کرد)، قانونی شد. هر ساله آمار رسمی می‌آید که چه قدر غله و مشخصاً گندم در آمریکا به دریا ریخته می‌شود تا عرضه کنترل شود و قیمت پایین نیاید، این در شرایطی است که در دنیا در جاهایی مثل سومالی کمبود شدید غذا و فقر از گرسنگی هست که فقط از ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ تازه بر اساس آمار رسمی

۲۶۰ هزار نفر یعنی ۴,۶٪ کل جمعیت سومالی از گرسنگی مردند. آن وقت در کنارش آمریکا برنامه غذا برای صلح (Food for Peace) را با مقدار ناچیزی کمک غذایی تأمین مالی می‌کند. به‌جای از بین بردن عوامل این گرسنگی که در بخش عمده‌ای خود عاملش هستند، یک کار خیریه هم می‌کنند که بار رسانه‌ای هم دارد. مثل بنیاد خیریهٔ فرح پهلوی قبل از انقلاب، کسی که خودش رأس چاپیدن مملکت و باندهای مواد مخدر و... بود، به فقرا کمکی هم می‌کرد، بدون آن‌که با ساختارهای ایجادکنندهٔ فقر دربیفتد یا حداقل خودش اقدامات ضد عدالت را کنار بگذارد. این مسئله جدید هم نیست، آمریکایی‌ها در طول سال‌های اشغال و جنگ در ویتنام، مردم را مجبور به مصرف برنج آمریکایی کردند. سدها و آب‌بندهای ویتنامی تخریب شد، عامل نرنجی بر زمین‌ها زراعی ریخته شد و زمین‌های زراعی سوزانده شدند، بسیاری از مردم روستاها به‌طور کامل کشته شدند و تولید برنج متوقف شد. مردم در قبال برنج آمریکایی به همکاری با ارتش در برابر چریک‌های استقلال‌خواه Viet Cong مجبور شدند.

نهادهای بین‌المللی در خدمت وابستگی غذایی

سازمان و نهادهای بین‌المللی در این عرصه نیز وسیلهٔ سلطه فراهم می‌کنند. سازمان‌هایی مثل FAO که پایش جدی از وضعیت کشاورزی کشورها ایجاد می‌کنند و این اطلاعات و بعضاً پیش‌نهادات زمینهٔ اقداماتی را فراهم می‌آورد که منافع سلطه‌گران را تضمین می‌کند. البته در راستای آن UNESCO، WHO سازمان بهداشت جهانی، UNDP برنامه توسعهٔ سازمان ملل (United Nations Development Programme)، U.S. Department of Agriculture و... هم قابل‌ملاحظه هستند. مجموعه‌هایی مثل UNDP از طریق مشارکت در پروژه‌های ملی مثلاً آبخیزداری در ایران سازوکارهای جمع‌آوری اطلاعات طبیعی، شناسایی فعالان بخش‌های حیاتی کشور، جهت‌دهی سرمایه‌گذاری‌ها و فعالیت‌های کشورهای در حال توسعه و اخیراً ایجاد بازار فناوری را پیگیری می‌کنند. در همین چارچوب برنامه‌هایی به‌عنوان پیشنهاد، اجبار یا آموزش در این حوزه هست که نتیجهٔ نهایی آن اعمال سلطه است. یکی از آن‌ها تقسیم‌کار جهانی است با استناد به مسائل آب و هوایی، زیست‌محیطی و... تجویز می‌کنند که کشورها نباید همه کشاورزی کنند، بعد می‌بینیم ضریب خودکفایی گندم در آمریکا ۱۱,۴ (۱۱,۴ برابر نیازشان تولید می‌کنند) و در قدرت‌های بزرگ اروپای غربی چند برابر نیازشان، آنگاه به ما که کمتر از ۰,۶ هستیم که اخیراً به بهانهٔ بحران آب و... کمتر هم شده است. چنین نسخه‌هایی توصیه می‌شود، که هیچ، اصل خودکفایی مورد نفی واقع می‌شود! یا به‌جای خودکفایی در کالاهای استراتژیک و حفظ امنیت غذایی به پرداختن به محصولات لوکس، مثل نیشکر، قند، پسته و... توصیه می‌شود.

آدرس‌های غلط در کشاورزی

نمونهٔ دیگر ناتوان‌سازی کشور با ارائه و اجبار به رعایت نسخهٔ اصلاحی است، ۵۰ سال پیش نسخهٔ اصل ۴ ترومن و بعد طرح اتحاد برای پیشرفت جان اف. کندی رییس‌جمهور آمریکا برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در قالب تغییر کشاورزی در کشور، اصلاحات ارضی و تقطیع و کوچک کردن زمین‌ها در داخل کشور اجرا شد. ظاهر اصلاحات ارضی بازتوزیع ثروت به کارگران روستایی و اقشار فرودست بود، اما خروجی آن کوچک شدن زمین‌های کشاورزی و غیراقتصادی شدن کشاورزی در آن شد که عملاً نتیجه‌اش مهاجرت روستاییان به حاشیهٔ شهرها بود. البته طرح ابعاد دیگری نیز از اصلاح نژاد مرغ، خروس و الاغ تا سم‌پاشی روستاهای ایرانی با د.د.ت (سمی که مصرف آن به خاطر سرطان‌زایی در آمریکا ممنوع است) تا حتی صادرات سرویس بهداشتی مخصوص ادرار سرپایی را به روستاها به همراه داشت که بعدها با سپاهیان دانش رژیم شاه تکمیل شد (پسران و اکثراً دختران شیک‌پوشی که برای آموزش و کار فرهنگی به روستاهای فقیر فرستاده می‌شدند) و به روند غرب‌گرایی و فرار از روستا و حاشیه‌نشینی در شهر دامن زد.

نمونهٔ دیگر در امنیت غذایی که ربط وثیقی با جمعیت کشور دارد، چگونگی تأمین غذای جمعیت حداقل ۱۵۰ میلیونی است که لوازم مختلفی نظیر مدیریت آب، خودکفایی در کالاهای استراتژیک و... را دارد که لازمه‌اش کشاورزی صنعتی و استفاده از تکنیک‌هایی برای آفت‌زدایی یا بیشتر کردن محصولات و... نظیر تغییرات ژنتیکی یا تابش پرتوهای هسته‌ای است. حال نسخهٔ پیشنهادی به ما می‌شود، محصول ارگانیک. البته به‌جای خود سلامت بیشتری دارد، اما آیا برای تأمین غذایی کشور کفایت خواهد

کرد، چنان‌که کشورهای اروپایی بعد از تسلیم مقابل کشاورزی آمریکا برای ویژگی ممتاز درست کردن برای کشور خود به چنین سمتی رفتند، کشورهایی که مثل ما، دغدغهٔ جمعیت نداشتند. نمونهٔ دیگر تجویز عدم استفاده از مراتع است، درحالی‌که امنیت بیولوژیک ما و بهترین راه حفظ اکوسیستم چریدن طبیعی دام در آن است که البته احتیاج به مدیریت کردن دارد و در همین چارچوب شبیه سخنی که سفارت انگلیس در دورهٔ پهلوی می‌گفت، UNDP در شرایطی که امنیت غذایی برای ما مسئلهٔ جدی است و ما حتی خودکفایی در کالاهای استراتژیک کشاورزی نظیر گندم و برنج نداریم، به ما می‌گوید از منابع غذایی سوخت تولید کنیم! یا ما گاو بومی داریم، به‌جای آن به ما تجویز می‌شود برویم گاو هولشتاین پرورش بدهیم که هم سرمایهٔ اولیهٔ سختی می‌خواهد، هم بیماری‌اش بومی نیست، هم متعلق به منطقهٔ سردسیر است، کولر، مه‌پاش و... می‌خواهد. یا به ما می‌گویند که به کود شیمیایی و سم یارانه بدهیم در صورتی که تبعات زیست‌محیطی‌اش باقی است.

د) سلطه سلامتی-زیست‌محیطی

حوزه‌های سلامت و محیط‌زیست هم مثل حوزهٔ کشاورزی می‌توانستند ذیل اقتصاد، یا علم و فناوری بررسی شوند، ولی به دلیل اهمیت سرفصل جدا به آن‌ها اختصاص داده شد. محوریت اصلی این بخش مدیریت رفتار ما در سلامت و محیط‌زیست و عقب‌مانده و وابسته نگه داشتن ماست.

تولید بیماری و ارائه درمان

سازوکارهایی در این عرصه‌ها وجود دارد، مثل مریض کردن و دارو دادن. بیماری‌هایی که حاصل برنامه‌هایی در تغذیه، سلاح کشتار جمعی، آفت‌کش‌ها، تغییرات ژنتیکی، بیوتروریسم و... است، بعد هم درمان‌هایی با هزینه‌های سنگین انسانی و مادی و اکثراً ناتمام و منجر به مرگ وجود دارد، مثلاً از یک سو FastFood ها، سس‌ها، سلاح‌های شیمیایی، اورانیوم ضعیف‌شده، هرمون‌ها، گیاهان و حیوانات تغییر ژنتیک یافته و... تجویز می‌شود، از سوی دیگر هم درمان‌هایی برای سرطان، ایدز و... مثل اتفاقی که مورد حملهٔ شیمیایی به ایران افتاد و کشورهای اروپایی مثل آلمان تأمین عراق را بر عهده گرفتند و بعد پذیرای بیماران ایرانی شدند، یا در زمان جنگ خلیج فارس و اشغال عراق میزان ابتلا به سرطان به خاطر به‌کارگیری اورانیوم ضعیف شده در عراق ۱۲ برابر شد بعد هم درمان‌های منتهی به مرگ با هزینه‌های بالا تجویز می‌شود. گاهی هم بدون درمان مثلاً رهبران اصلی ضد استکباری آمریکای لاتین همه به سرطان مبتلا شده‌اند چاوز و مانوئل سانتوس رئیس‌جمهوران ونزوئلا و کلمبیا سرطان پروستات، کاسترو سرطان روده، لولا داسیلوا و دیلما روسف رئیس‌جمهوران سابق و فعلی برزیل هر دو سرطان حنجره، کریستیانو فرناندز رئیس‌جمهور آرژانتین سرطان تیروئید، فرناندو لوگو رئیس‌جمهور پاراگوئه سرطان لنفای و... همهٔ این موارد باهم آیا اتفاقی هستند؟ این‌که سن ابتلای زنان به سرطان سینه و مردان به سرطان پروستات در ایران حدوداً ۱۰ سال پایین‌تر از میانگین جهانی است و فراگیری آن نیز بیشتر است، آیا طبیعی است؟

بگذریم از نهادهای مختلفی از انستیتوهای وابسته به بنیادها نظیر انستیتو بین‌المللی تحقیقات برنج که به‌وسیلهٔ بنیاد راکفلرها و بنیاد فورد تا نهادهایی نظیر سازمان بهداشت جهانی و... در اینجا مشغول کار هستند که در حوزهٔ فرهنگی به بازخوانی بخشی از اقداماتی از این دست می‌پردازیم.

جلوگیری از استقلال دارویی

از سوی دیگر جلوگیری از تولید دارو در داخل کشورهاست که از طرقی مثل جلوگیری از صنعت هسته‌ای و به‌تبع آن عدم تولید رادیوداروها، مالکیت معنوی مثل داروهای ایدز در آفریقای جنوبی (که در بخش اقتصاد ذیل معاهده‌های مالکیت معنوی بررسی کردیم)، عدم تأیید و صدور استاندارد داروی تولیدی داخلی، تحریم دارو مثل تجربهٔ عراق و ایران صورت می‌گیرد و بعد این داروها با هزینه‌های گزاف فروخته می‌شوند.

آزمایش‌های پزشکی: خداحافظ اخلاق پزشکی

مسئله دیگر آزمایش‌های پزشکی و عدم رعایت اخلاق پزشکی است که آزمایش بعضی داروها بر روی بعضی ملت‌های ضعیف‌تر صورت می‌گیرد. بعضی از این موارد روی خود سربازان آمریکایی صورت گرفته به‌ویژه در دوره جنگ خلیج‌فارس و حمله به عراق در ۱۹۹۱، بعضی روی خود مردم آمریکا صورت گرفته مثل ماجراهای پرونده‌های آزمایش LSD یا متروی نیویورک که پرونده‌های جنجالی گسترده‌ای هم دارند که حتی مسئولین عالی آمریکایی نیز مجبور به موضع‌گیری‌هایی بر روی مواردی از این دست شدند. بعضی از این آزمایش‌ها روی اسرای جنگی، کشورهای دیگر و در مواردی حتی به صورت رسمی و قانونی صورت گرفته است. مثل آلوده کردن مردم گواتمالا به سفلیس در دهه ۱۹۴۰ که هیلاری کلینتون، وزیر خارجه وقت آمریکا در ۲۰۱۰ از آن عذرخواهی کرد. همین‌ان شما به داروخانه‌ها بروید داروها و لوازم دیگری پیدا می‌کنید که مهر FDA خورده، مهری که می‌گوید این کالا در آمریکا ممنوعیت توزیع دارد، ولی برای توزیع در خارج از آمریکا مجوز دارد، آن وقت همین به علت بی‌سوادی ما شده وسیله تهاجر که داروی آمریکایی آن هم با مهر FDA داریم. جالب آن که هالیوود فیلم‌های زیادی در رد این مسئله یا نسبت دادن متقابل آن به دشمنان گذشته و حال آمریکا ساخته است یکی از موارد معروف «Shutter Island» است که دیکاپریو نقش یک افسر جنگ جهانی دوم را دارد که مدعی است آمریکا در حال آزمایش‌های روانی بر روی بیماران است و در نهایت معلوم می‌شود خود او دیوانه بوده که چنین نسبتی داده و چاره‌ای جز کشتن او نمی‌ماند.

تخریب محیط‌زیست: چرک کف دست دیگران!

معاهده‌هایی در این حوزه هست نظیر کیوتو برای عدم تولید گازهای گلخانه‌ای و در کنار همین مسئله در حوزه علمی هم به همین قضیه تأکید می‌شود، اما می‌بینیم کشورهایی مثل آمریکا به معاهده کیوتو نپیوسته‌اند یا از سمت دیگر کشورهای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه به تبع فناوری‌های قدیمی‌تر فعلی‌شان، آلاینده‌های دستگه‌هایشان بیشتر است، اما مجبور به رعایت این موارد می‌شوند که عملاً به معنی جلوگیری از صنعتی شدن آن‌هاست. از یک سو در حوزه علم و فناوری سلطه راه آن‌ها را به فناوری‌های نو که کم‌تر آلاینده هستند می‌بندند، از سوی دیگر آن‌ها را به رعایت محیط‌زیست و عدم تولید گازهای گلخانه‌ای فرامی‌خوانند. در حالی که کشورهای صنعتی خود بیشترین ضرر را به محیط‌زیست زده و حاضر نیستند، معاهدات یا ملاحظاتی از این دست را مورد توجه قرار دهند.

ه) سلطه فرهنگی

ضلع مهم دیگر سلطه که مثل حوزه اقتصاد، ریشه سلطه‌های دیگر است، سلطه فرهنگی است که در قلب دوره استعمار فرانو قرار دارد، گرچه در دوره‌های پیشین هم وجود داشته است. در سلطه فرهنگی هدف تسخیر مغزها و قلب‌ها و تغییر سبک زندگی افراد هدف است، به گونه‌ای که حرکت به سمت سلطه‌گران و به رنگ آن‌ها درآمدن برای آن‌ها جذاب شده و آرمان آن‌ها باشد.

رسانه‌های گروهی

در فضای فرهنگی سازوکارها و ابزارهای مختلفی هست. رسانه‌های گروهی، صوتی و تصویری شاید در قلب این جریان قرار دارند. از همه مهم‌تر این‌که غول‌های رسانه‌ای در اختیار شرکت‌های بزرگ قرار دارند، به صورت نمونه حدود ۱۰ سال پیش سهام New York Times در اختیار شرکت‌هایی چون Ford، Carlyle، و Pepsi، سهام Washington Post در اختیار شرکت‌هایی چون Coca Cola و بانک Fox J.P. Morgan در اختیار مجموعه‌هایی چون وزارت دفاع آمریکا، British Airways و سرمایه‌گذاری Rotchild، NBC در اختیار شرکت‌هایی چون Bechtel، Texaco Chevron، General Motors، بانک J.p. Morgan و... بود که مشت نمونه خروار است. حالا در این ۱۰ سال سهام جابه‌جا هم شده، اما ماهیت مسئله تغییری نکرده و فقط جای شرکت‌ها، مؤسسات سرمایه‌گذاری و... عوض شده است. این مسئله در مورد سرویس‌های اینترنتی، شبکه‌های اجتماعی و... دوچندان

است. بگذریم از این که بخشی از آن‌ها مثل سینما و فیلم، بخشی از خدمات الکترونیک و مجازی و... اساساً صنعت است و خودشان پول‌سازی مستقیم به‌غیراز تبلیغات و... هم دارد و بنگاه‌هایی مثل Disney نمونه بزرگ آن است. گذشته از کانون‌های سرمایه‌داری نهادهای ابرقدرت‌ها و مشخصاً مجموعه‌های امنیتی با محوریت CIA بسیاری از رسانه‌ها را به‌ویژه در جهان سوم پشتیبانی می‌کنند، بسیاری از رسانه‌ها در آمریکای لاتین، آسیا، آفریقا، اروپای شرقی و حتی جاهایی در اروپای غربی مثل ایتالیا و یونان از طریق CIA یا مؤسسات پوششی آمریکایی یا خارجی که مستقیم و غیرمستقیم از طریق CIA تأمین می‌شدند، مورد حمایت مالی واقع شده یا اخبار و مطالب آن‌ها به‌صورت زنجیره‌وار منتشر شده است، کتبی مانند «سرکوب امید» چنین موردی را کشور به کشور تبیین کرده‌اند.

دیپلماسی فرهنگی

یکی از ابزارهای جدی ایجاد تغییر در کشورها و تغییر اذهان به سمت خواست منافع سلطه‌گران، دیپلماسی فرهنگی است. علاوه بر رسانه‌های برون‌مرزی، فیلم‌ها و... مشخصاً تلاش می‌شود تا از طریق تبادلات گروه‌های فرهنگی، هنری، ورزشی، تجاری و... تغییر در کشور مورد نظر ایجاد شود. مثلاً آمریکا در قالب پروژه تبادل (Exchange) در مورد شوروی توانست حدود ۵۰ هزار نفر از اهالی شوروی با تأکید بر نخبگان، هنرمندان، دانشجویان و... را به آمریکا بیاورد و آمریکایی‌های زیادی را نیز به شوروی بفرستد، این تبادل زمینه‌ساز تغییر ذهنیت مردم شوروی به آمریکا شد و با اقدامات بعدی که در بخش سیاسی بازخوانی می‌کنیم، زمینه فروپاشی شوروی را ایجاد کرد. همین پروژه از میانه انتهای دولت جرج بوش پسر و دوره اوباما در مورد ایران پیگیری شد و حتی نهادی در وزارت خارجه آمریکا با عنوان دفتر امور ایرانیان برای تمرکز بر ایرانیان با محوریت آن تأسیس شد.

حقوق بشر و تروریسم: هر که با ما نیست، بر ماست!

یکی از ابزارها و سازوکارها مسئله‌هایی مثل حقوق بشر و تروریسم است، تعاریف خاص غربی از این مفاهیم به‌صورت عام و جهان‌شمول تعریف شده و کشورهای ضعیف یا مستضعف یا سلطه‌ستیز را هدف قرار می‌دهند، نهادهای بین‌المللی مثل عفو بین‌الملل، دیده‌بان حقوق بشر و... آن‌ها را نهادینه کرده و زمینه فشار بر کشورها را فراهم می‌کنند و درنهایت این مفاهیم مبهم و با تعریف خاص را زمینه فشار بر کشورها و حتی حمله می‌کنند.

خبریه به‌منابه و وسیله سلطه

یکی از ابزارهای اعمال سلطه، خبریه‌های وابسته به قدرت‌ها یا بنیادها و شرکت‌هاست. خبریه‌ها و موقوفات بزرگ که اکثراً وابسته به سرمایه‌داران و شرکت‌های بزرگ یا دولت‌ها هستند، اقداماتی از قبیل کمک به مراکز آموزشی نظیر مدارس و دانشگاه‌ها، بهداشت، کمک به فقرا، کمک به کودکان و زنان و... انجام می‌دهند. اولاً باعث می‌شود مردم بومی با نگاه مثبت به فعالیت شرکت‌های چندملیتی، غربی‌ها و دولت‌های سلطه‌گر داشته باشند و پوششی برای ظلم‌های بزرگ و بزک کردن چهره سلطه فراهم می‌آورد. سرمایه کشور، منابع کشور را برده و کشور را به بازار مصرف تبدیل می‌کند، یعنی کارهایی می‌کند که موجب نابرابری می‌شود بعد با کمک‌های اندک، وجهه انسان‌دوستانه از خود نشان می‌دهند. ثانیاً رابطه عمودی و از بالا به پایین برای دهنده و گیرنده ایجاد می‌کند، یعنی تعدادی افراد وابسته به سلطه‌گران شکل می‌دهد که طبیعتاً مجبورند خواست‌های سلطه‌گران را اجرا کنند تا کمک به آن‌ها تداوم یابد، یعنی خودش امکان سلطه فراهم می‌کند، حالا در مورد افراد یک‌جور، در مورد مراکز آموزشی، جهت‌گیری‌ها را شکل می‌دهد و این در حوزه‌های مختلف ادامه دارد. از آن سو یک طبقه را در جامعه به خود وابسته می‌کند، مثلاً بنیاد راکفلر در چین، کالج متحده پزشکی پکن را ابتدای قرن ۲۰ به راه انداخت و تنها تعداد معدودی از شهروندان ثروتمند می‌توانستند از خدمات آن استفاده کنند، این مسئله زمینه وابستگی آن‌ها و شراکت در روابط اقتصادی با کشورهای غربی را فراهم آورد. جرج وینسنت رییس بنیاد راکفلر در ۱۹۱۷ گفته بود: «برای رام کردن اقوام بدوی و بدبین نسبت به بیگانگان، طب بر مسلسل امتیازاتی دارد». ثالثاً به فقرا کمک می‌کند بدون آن که روابط استعماری که آن‌ها را مستضعف قرار داده است، تغییر

دهد؛ یعنی صرفاً جنبهٔ مسکن دارد نه رفع عامل و اصلاحاتی سطحی انجام می‌دهد. طرف هم راضی به وضع موجود می‌شود، بی‌آنکه از استضعاف خارج شود.

تصویرسازی منفی از افراد تحت سلطه

یکی از ابزارهای جلوگیری از تغییر نظم موجود، تصویرسازی منفی از افراد تحت سلطه است، از اندیشه و علوم انسانی تا هنر، ادبیات و رسانه‌ها از این چارچوب استفاده می‌شود به‌گونه‌ای که مفاهیمی متضمن تأیید و ضرورت سلطه یا تقبیح افراد تحت سلطه در این موارد می‌بینیم. ادوارد سعید و جریان مطالعات پسااستعماری تلاش کرده‌اند چنین مواردی را در علوم انسانی و اجتماعی و به‌ویژه مطالعات شرق‌شناسان نشان دهند، در هنر، ادبیات و رسانه به‌ویژه رسانه‌های تصویری نیز این مسئله باب وسیعی دارد که از آن تاکنون زیاد سخن گفته شده است، از تصویرسازی بدون تمدن از آن‌ها تا حتی عباراتی مثل کاکا سیا (Nigger یا Negro) و...، به‌ویژه در هالیوود چنین شرایطی را در مورد آفریقایی‌ها، سرخ‌پوستان، اعراب، مسلمانان، بومی‌های آمازون و آفریقا و... می‌بینیم.

فرهنگ و فناوری: فناوری دست ماست پس فرهنگ تحت کنترل ماست!

برخی ابزارهای اعمال سلطه در این حوزه کارهای فرهنگی نیز به علم و فناوری و صنعت ارتباط پیدا می‌کند؛ مانند طول‌موج باندهای رادیویی یا تحریمی که نسبت به شبکه‌های تلویزیونی از طریق ماهواره‌ها اعمال می‌شود که خروجی‌اش مثلاً این می‌شود که حزب‌الله، حماس و ایران توان تبلیغاتی برون‌مرزی نداشته باشند. بیش از همه این مسئله در حوزهٔ مجازی مطرح است که به دلیل اهمیت خاص آن، جدا دربارهٔ آن بحث می‌کنیم.

نهادهای سلطهٔ فرهنگی

در همین‌جا سازمان‌های بین‌المللی را داریم که مسئولیت دارند از حوزهٔ فرهنگ عمومی مانند یونسکو که یکی از کارهایش شکل دادن ذهن نخبگان و NGOها است تا کمیساریای پناهندگان سازمان ملل UNHCR که زمینهٔ اقدام NGOها و سازمان‌های بین‌المللی را در مورد کشورهایی که آواره و پناهنده دارند فراهم می‌کند؛ مثلاً اگر به سایت این مجموعه بروید، می‌بینید حتی در سوریهٔ اسد با ارائهٔ نقشهٔ چقدر از NGOها و مؤسسات بدنام آمریکایی مثل USAID را سامان داده است. این سازمان‌ها یا کارهای فرهنگی مستقیم می‌کنند، یا از طریق ارتباط با مراکز آموزشی، نهادهای تصمیم‌گیری، NGOها و... تغییراتی را در کشور هدف ایجاد می‌کنند، اولویت‌های نظام برنامه‌ریزی را عوض کرده، موضوعات، اولویت‌ها، رویکردها، گرایش‌ها و بینش‌ها را تغییر می‌دهند و بعضاً در مقابل منافع کشور و در جهت منافع سلطه‌گران هدایت می‌کنند یا بعضاً نخبگان و مردم را در برابر نظم موجود برمی‌انگیزانند. نمونه‌ای از به هم ریختن اولویت‌های برنامه‌ریزی برجسته کردن مواردی مثل ایدز در کشوری مثل ماست که ایدز مثل کشورهای آفریقایی بحرانی نیست و کل مبتلایان از چند هزار نفر تجاوز نمی‌کند، اما برای ما مسئله کرده و هزینه، منابع و امکانات سیستم را به‌جای پرداختن به مسائل واقعی و بومی در جهت آن هدایت می‌کنند (این به معنی پرداختن به ایدز و آگاه کردن افراد در معرض یا چیدن تمهیداتی برای مقابله با آن نیست، به معنای ضریب ندادن به مسئله بیش از نیاز واقعی است). نمونه‌ای از این مسئله محوریت دادن به مواردی نظیر اشتغال زنان، روستامهد، آموزش جنسی گسترده، دامن زدن به مسائل فمینیستی به اسم مطالعات زنان است. این مجموعه‌ها در ارتباط با نهادهای مختلف ما این موارد را مسئله کرده یا نوع نگاه خاص به مسائلی مثل زنان را ترویج کردند و... در عمل بدنه‌ای از مردم و نخبگان ما را به سمت ارزش‌های غربی هدایت کردند. دخالت‌ها به‌گونه‌ای بود که حتی در تدوین کتب درسی خود ما دخالت شد، مثلاً تصویر قهرمانی از ناپلئون مثل زورو در کتاب‌های تاریخ دورهٔ ما تا همین چند سال قبل بود، حذف همین تصویر غیرواقعی و ساده موجب شد، سازمان‌های بین‌المللی، سفارت‌خانه‌های اروپایی و... فشار گسترده‌ای را وارد کردند، یا چند سال پیش BBC و همین‌طور یکی از اندیشکده‌های معروف گزارش‌هایی رفتند از تغییر نمادهای انقلابی در کتب درسی ما که چگونه این موارد به فرهنگ‌عامه و زندگی روزمره تغییر یافت، BBC از طراح گرافیک‌های کتب درسی ما تجلیل کرد که اگر وی نبود، نمی‌شد نگاه‌های مدرن به این راحتی ترویج شود و این مهم محقق

نمی‌شد. نمونه‌ی منحرف کردن منابع و سیاست‌ها به سمت حفظ روابط سلطه مسئله‌ی جمعیت بود که همین نهادها از ارتباط با نهادهای تصمیم‌گیری، دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و... کاری کردند که از کتاب‌های درسی تا شروطنی مثل بیمه کردن فقط تا ۴ فرزند تا فضای تبلیغی شعار «یکی خوبه دوتا بسه» تا کلاس‌های آموزشی تا در اختیار قرار دادن وسایل کنترل فرزندآوری به‌صورت رایگان مثل کاندوم یا عمل رایگان یا کم‌هزینه‌ی عقیم کردن مردان و زنان (واکتومی و توبکتومی) تا درس اجباری کنترل جمعیت به مدت دو دهه و نیم در دانشگاه‌ها و... همه و همه محور قرار گیرد، امری که هم موجب متوقف شدن پیشرفت کشور هم متضمن سالخوردگی و هم حتی متضمن مشکل امنیتی به خاطر پراکندگی جمعیت در کشور است. بعضاً همین نهادها هم حتی وظیفه‌ی بسیج‌گری مردم و نخبگان علیه وضع موجود کشورها را بر عهده می‌گیرند چنان‌که USAID سال‌هاست چنین می‌کند. صندوق بین‌المللی جمعیت سازمان ملل یکی از نهادهایی است که پروژه‌ی جهانی کنترل جمعیت در کشورهای درحال توسعه و به‌ویژه جهان اسلام را مدیریت می‌کند. به‌صورت نمونه این سازمان در ایران به توزیع قرص‌های اسپرم‌کش، کاندوم، میلیون‌ها دلار کمک مالی برای کنترل جمعیت، به کار گرفتن نهادهای ایران برای کنترل جمعیت نظیر مجلس، مرکز آمار ایران، هلال‌احمر، وزارت بهداشت، کمیته امداد و NGOها، اعطای جوایز و... مبادرت ورزیده است. جالب است یونیسیف، یونسکو، بانک جهانی و سازمان بهداشت جهانی نیز صدها میلیون دلار برای این مسئله در ایران اختصاص دادند که آمار تفصیلی آن‌ها موجود است.

جوایز و جشنواره‌های بین‌المللی

یکی از ابزارهای جدی کنترل افکار و عقاید، به‌ویژه در مورد نخبگان جوایز بین‌المللی است. جوایز و جشنواره‌ها ضریب‌ها را جابه‌جا می‌کنند، اکثراً سبک زندگی غربی یا اولویت‌های برخلاف مصالح را برجسته می‌کنند. مثلاً اسکار یا جشنواره‌های کن و... در حوزه‌ی فیلم، جایزه‌ی صلح نوبل، جایزه جهانی جمعیت که به افرادی که بیشترین خدمات را در راستای برنامه‌ی جهانی تنظیم خانواده انجام می‌دهند این جایزه سه بار به چهره‌های ایرانی اختصاص یافته است.

کنوانسیون‌هایی برای سلطه‌گری

کنوانسیون‌ها و معاهدات فرهنگی-اجتماعی بین‌المللی وضع مشابهی دارند، کنوانسیون‌هایی مانند رفع تبعیض از زنان که اجازه نمی‌دهد برخی ارزش‌ها رعایت شود در همین چارچوب وجود دارند که کشورها را مجبور به رعایت ارزش‌های غربی می‌کنند. یک نمونه از آن‌ها در مجبور کردن به پذیرش هم‌جنس‌گرایی برمی‌گردد. جالب است بعضی از این کنوانسیون‌ها فقط برای سایرین هستند، مثلاً آمریکا حاضر نشد به کنوانسیون حقوق کودک یا منع شکنجه بپیوندد.

ارزش‌های غربی، افیون توده‌ها!

یکی دیگر از ابزارها تبلیغات مذهبی و فرهنگی است که کشورها را به تخدیر یا تأمین منافع سلطه‌گران می‌کشاند. تجربه‌ی تاریخی این کار در تبلیغات مذهبی به‌ویژه در مورد امپراتوری‌های فرانسه، بریتانیا و آمریکا است. در آفریقا و آمریکای لاتین هرجا استعمارگران می‌رفتند مبلغان مذهبی هم می‌رفتند. چراکه مسیحیت، روحیه‌ی تقدیرگرایی و حفظ وضع موجود را دامن می‌زند که افراد احساس می‌کنند همه‌چیز در سرنوشت هست و... همان کاری که در زمان اهل‌بیت خلفای اموی و عباسی و بیشتر اموی‌ها می‌کردند و از نظریاتی که می‌گفت جبر وجود دارد و انسان اختیاری از خود ندارد و سرنوشت، حکومت و سیدسی به دست خداست که نتیجه‌اش تخدیر بود، اطاعت می‌کردند. امثال مادر ترزا به‌اجبار یا اختیار ملت را مسیحی می‌کردند که البته بسیاری اوقات خدمات اجتماعی، خیریه و... جایش را می‌گرفت. وظیفه‌ای که امروز، آموزش و پرورش، آموزش عالی، هالیوود و رسانه‌ها بر عهده‌دارند که یا ارزش‌های غربی را انتقال دهند، یا کشورها را به تقدیرگرایی، انفعال یا غرب‌زدگی بکشانند، یا حداقل آن‌ها را از پرداختن به زیربنایی مثل روابط قدرت به رونماها درگیر کرده یا با صنعت سرگرمی و فحشا از اساس منحرف کنند. آمریکا، شوروی را بیش از همه‌چیز با هالیوود زمین‌گیر کرد، یا حتی اگر مستقیماً ترویج ارزش‌های غربی را هدف نگرفت، به پذیرش وضع موجود، شاد بودن ضمن نابرابری و... کشاند، فیلم‌هایی مثل Mary Poppins چنین رویکردی دارند، بسیاری نیز بر هم زدن نظم موجود بازار و

سرمایه‌داری و... را عامل مشکل معرفی می‌کنند از کار کلاسیک و معروف Metropolis ساخته ۱۹۲۷ که می‌گوید کنار گذاشتن نظم موجود سرمایه‌داری صنعتی بحران‌زاست، البته این وسط کمی معنویت از جنس مدیتیشن و مسیحیت منفعل لازم است تا پویانمایی‌هایی Bee toons که ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ ساخته شده و... حرفشان همین است که بر هم زدن وضع موجود سرمایه‌داری و تولید بحران‌زاست. خروجی این رویکرد الگو کردن چهره‌هایی غربی از Ben10 تا Rocky, Tintin, Barbie. Rambo و... است. قهرمان‌سازی که ارزش‌هایش را با خود بیاورد، ارزش‌های غربی را تحکیم کند و دشمن‌سازی کند. بسیاری قهرمان‌های معروف غرب در این چارچوب به کار گرفته شدند. Rocky در سه قسمت ابتدایی جذابیت جذب کرد که نه سال بعد یعنی ۱۹۸۵ به جنگ شوروی برود، Indiana Jones ساخته چهارقسمتی Spielberg به سراغ جهان اسلام و روسیه آمد، عروسک‌های فرهنگ‌ساز باربی در زمان جنگ عراق و افغانستان نظامی شد، Robocob در قسمت ۴ به فتح تهران آمد و... . جدیدتر هم که به سراغ الگوهای نوجوان رفته‌اند و Justin Biber, Selena Marie Gomez, Miley Ray Cyrus و... جای آن را گرفته‌اند که از شلوارهای افتاده وسط باسن تا رفتارهای جنسی و... را فضا سازی کنند، جالب است که اکثراً هم بازیگر هم خواننده هستند.

علوم انسانی: خودتان منافع ما را بخواهید!

آموزش‌ها و علوم انسانی نیز همین کار را می‌کنند، مسائل جامعه غربی و رویکرد غربی به مسائل را جایگزین نگاه دینی و بومی می‌کنند، خروجی این می‌شود که غرب، قطب موردستایش می‌شود و به‌ویژه با علوم انسانی همه مبانی دینی یا مسائل بومی ما مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد یا با عینک رویکرد غربی این مسائل را موردتوجه قرار می‌دهند، خروجی یا نفی ارزش‌های دینی و بومی است یا حداقل پرداختن به مسائل بی‌اولویت و... موازی همین دانش غیربومی شاخص‌هایی تغییر یافته تعریف می‌شود، شاخص‌هایی که حاکی از نگاه تقلیل‌یافته، گمراه‌کننده از مسائل فرهنگی و اجتماعی است، کافی است مروری به شاخص‌های فقر و نابرابری، دموکراسی و... بکنیم. در حقیقت کاری که علوم انسانی و این شاخص‌ها می‌کنند مثل رسانه، هنر و قهرمان‌ها تبدیل افراد به اشخاصی است که با علاقه خود اهداف غربی‌ها را دنبال کنند.

هویت جمعی دادن به تغییر جهت داده‌ها

در این چارچوب هویت دادن به تغییر جهت داده‌ها مهم است در قالب‌های مختلفی از کمپین‌ها تا طرح‌های داخلی و بین‌المللی نظیر رهبری جوانان، انجمن‌ها، آموزش‌ها، سمن‌ها، شبکه‌های اجتماعی و... تلاش می‌شود تا این افراد به هم شبکه شده و هویت جمعی پیدا کنند تا برای ایجاد تغییر در کشور خود متشکل عمل کنند. اتفاقات انقلاب‌های رنگی، مجموعه‌های با تابلوهایی نظیر خیریه، کودکان کار و... نمونه‌های سازوکارهای این اقدامات است.

(و) سلطه سیاسی

اصل در سیاست کنترل رفتار افراد تحت سلطه و در دست گرفتن حاکمیت جهان و شکل دادن به نظم آن است. اعمال سلطه در سیاست سازوکارهایی دارد که بخش عمده آن مبتنی بر سلطه اقتصادی است.

وامدار کردن سیاست‌مداران و ایجاد طبقه حامی

در بسیاری کشورها و مشخصاً ابرقدرت‌ها این لابی‌ها و گروه‌های صاحب ثروت، شرکت‌ها و... هستند که با وامدار کردن نخبگان سیاسی زمینه اعمال سلطه خود را فراهم می‌آورند. این مسئله بیش از همه در انتخابات مختلف آمریکا نمایان است، جالب آن‌که بسیاری از این موارد حتی علناً اعلام می‌شود. شرکت‌های بزرگ و صهیونیست‌ها بزرگ‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین این موارد هستند. به‌صورت نمونه می‌توان بخشی از این نظام انتخاباتی-سیاسی وابسته به پول را در سایت‌هایی نظیر usaspending.gov و expectmore.gov و gao.gov یافت. حداقل هزینه‌های لازم برای جمع‌آوری پیش از انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا بیش از

۱۰۰ میلیون دلار است. کتاب «لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا»ی استنفان والت که نشر ساقی منتشر کرده است، نمونه‌هایی عینی از این مسئله را برشمرده است.

این مسئله که شاید قلب سلطه در دوره استعمار نو و فرانو به شما می‌آید، شامل شکل‌دهی طبقه‌ای از رهبران بومی است که منافع قدرت‌های خارجی را با پز منافع ملی و با چارچوبی به‌ظاهر دموکراتیک تأمین کنند.

خارج کردن مردم از تصمیم‌گیری‌ها و سپردن امور به نخبگان

در این چارچوب به انحای مختلف از دخالت مردم در تصمیم‌گیری‌ها جلوگیری شده و تلاش می‌شود تا امور به جمعی از نخبگان که اکثراً نیز از طبقه حامی منافع سلطه‌گران هستند، سپرده شود. مثلاً گفته می‌شود لزومی ندارد مردم در اقتصاد نظر بدهند و توسعه حاصل مدیریت و توافق نخبگان است. یا ابزارهایی که مردم برای نظارت بر عملکرد نهادها به‌ویژه در حوزه اقتصاد دارند به بهانه‌های مختلف محدود می‌شود، مثلاً می‌گویند بانک مرکزی باید مستقل باشد. استدلالشان هم این است که مسئولین بانک اگر در شرایط سیاسی تغییر نکنند، به منافع واقعی اقتصاد و نه منافع کوتاه‌مدت که در انتخابات هم کاربرد دارند، نظر ویژه خواهند داشت. درحالی‌که وقتی بانک به نحوی باواسطه یا بی‌واسطه به رأی مردم و منتخبین مردم در دولت یا مجلس پاسخگوست، مجبور است منافع عموم مردم را لحاظ کند، اما بانک مرکزی مستقل بیش از آن‌که به دولت و مردم پاسخگو باشد به بانک‌ها و صاحبان سرمایه و شرکت‌ها گوش فرا می‌دهند. همین مسئله در سیاست هست که از حرفه‌ای شدن سیاست، ضرورت شکل‌گیری احزاب بزرگ و چرخش قدرت بین نخبگان حاصل از آن و... سخن گفته می‌شود، یا بدون سخن گفتن از طریق سازوکارهایی نظیر آموزش و... چنین طبقه‌ای را شکل می‌دهد. چنین است که بسیاری از کشورهای ثروتمند تا همین چند دهه پیش به کسانی که صاحبان سرمایه جدی نبودند و از مالکیت خصوصی در حد و اندازه کافی برخوردار نبودند، حق رأی نمی‌دادند یا به بومی‌ها و زنان تا همین چند دهه اخیر در بسیاری از کشورهای بزرگ مدعی دموکراسی حق رأی داده نمی‌شد. مثلاً در انگلستان قرن ۱۸ فقط ۲٪ مرد جمعیت انگلیس حق رأی داشتند. چنین است که نهادهای بزرگ بین‌المللی اقتصادی نه با منطق هر فرد یک رأی یا هر کشور یک رأی که با منطق هر دلار یک سهم یا هر دلار یک رأی اداره می‌شوند، یا در نسخه‌هایی که برای جهان سوم، غرب آسیا و... مثل کشور ما داده می‌شود، می‌گویند لیبرالیسم بر دموکراسی مقدم است و باید آزادسازی صورت بگیرد، وگرنه سرنوشت انتخابات به نفع افراتیون، اسلام‌گرایان، مخالفین نظم موجود و... می‌افتد و هرج‌ومرج ایجاد می‌شود، مثل کتاب «آینده آزادی، اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی» نوشته فرید زکریا که همین نسخه را در مورد ایران می‌دهد. چنین است وقتی سیاست‌گذاری به توده متکی نیست، منافع خواص را تأمین می‌کند، مثلاً به‌جای حمایت از دارو و غذا از مواد آرایشی و پرورش اندام و ورود ماشین‌های لوکس نظیر پورشه حمایت می‌شود. جالب است که روشن‌فکران دوره انقلاب فرانسه که شکل‌گیری دولت-ملت حاصل آن است هم به نفی دموکراسی با محوریت مردم می‌پردازند، جالب‌تر این‌که مارکسیست‌ها هم که در مرحله اول با آوردن کارگران یا دهقانان به صحنه به انقلاب می‌اندیشند، مرحله بعد را دیکتاتوری پرولتاریا یعنی طبقه کارگر شهری می‌بینند. همین حرف‌ها را در میان روشن‌فکران در تقدیس امثال رضاخان می‌بینیم.

اختصاص بودجه برای تغییر سیاسی در کشورها

یک ضلع از همین مسئله نیز اختصاص بودجه برای تغییر سیاسی در کشورهاست، مثلاً آمریکا پروژه اختصاص بودجه ملی برای دموکراسی The National Endowment for Democracy و همین‌طور بودجه‌های مصوب دیگری علیه کشورهای نظیر ما ثبت می‌کند. بودجه‌های بزرگ رسمی و غیررسمی از طرفی مثل USAID، CIA شروع شده به بنیادها، صندوق‌ها، خیریه‌ها نظیر موقوفه ملی برای دموکراسی (NED) در گام بعد به اتحادیه‌ها، مؤسسات پژوهشی، رسانه‌ها، انجمن‌های چندملیتی مثل شورای ملی ایرانیان آمریکا (NIAC (the National Iranian American Council و در نهایت سازمان‌های منطقه‌ای، اتحادیه‌ها، احزاب، انجمن‌ها و رسانه‌ها در کشورهای مقصد می‌رسد. بعضاً نیز این اتفاق از طریق سازمان‌های بین‌المللی می‌افتد که در مورد یونیسف بررسی خواهیم کرد؛ یعنی این کمک‌ها اکثراً مستقیم نیست، چندلایه، غیرمستقیم، با محوریت نهادهای غیررسمی،

غیردولتی و... پی گرفته می‌شود. اتفاقاتی که مستقیماً برای براندازی تعداد زیادی از دولت‌ها و حکومت‌ها به کار گرفته شده است از ایتالیا تا اروپای شرقی، آسیا، براندازی مصدق و... از انقلاب رنگی تا حمایت از گروه‌های غرب‌گرا در انتخابات تا کودتا، دخالت نظامی، شکل دادن گروه‌های شورشی و... حتی گروه‌هایی در خود کشورهای سلطه‌گر هدف این مسئله قرار گرفتند به صورت نمونه گروه‌های منتقد و چپ در حزب کارگر انگلیس هدف اقدام MI5 (Military Intelligence, Section 5) سرویس جاسوسی داخلی انگلستان یا CIA قرار گرفته است.

محوریت دادن به گروه‌های حاشیه‌ای و استفاده از نسبت‌های فامیلی و افراد خارج از کشور

در چارچوب شکل دادن طبقه‌ای که حفظ وضع موجود بین‌المللی یا تغییر وضعیت موجود داخلی (که به ضرر منافع سلطه‌گران است) گروه‌ها حاشیه‌ای برای این موارد محوریت دارد. گروه‌هایی که به دلایل سیاسی، قومی، فرهنگی، مذهبی و... با کشورها مشکل دارند، یا در حاشیه هستند. مثلاً بارها در کشور ما از ناآرامی تا کنار کشیدن از انقلاب تا حرکت دادن کشور به سمت آمریکا تا فتنه ۸۸ و... از انجمن حجتیه استفاده شده یا تلاش شده از گروه‌های قومی، نژادی و مشخصاً نخبگان غرب‌گرا استفاده شود. اما ضلع آشکار و مهم دیگر استفاده از افراد خارج از کشور هستند، از این افراد برای ایجاد تغییر سیاسی در کشورهاست. بخشی از آن در قالب Native Informance است یعنی اطلاعات دقیق از تحولات داخل کشور به سیاست‌گذاران خارجی می‌دهند، کافی است که جستجویی ساده در هر یک از پایگاه‌ها و محصولات اندیشکده‌های خارجی بکنید و ببینید فوج گزارش‌ها یا نشست‌هایی که مجموعه‌ای از ایرانیان خارج از کشور یا معارضین در این مراکز دارند و بسیاری اوقات تصویری دقیق‌تر از تصاویر خود کارشناسان این مراکز به دست سیاست‌گذاران می‌دهند، گرچه بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی‌ها و تأکید بر مواردی که منافع خاص آنان یا گروه‌هایشان را تأمین می‌کند، در همین گزارش‌ها هست. ضلع دیگر تلاش برای استفاده از این افراد از طریق ارتباط با داخل و ایجاد تغییر در کشورها هست. آمریکا از این شیوه برای تأثیرگذاری بر انتخابات، ایجاد ناآرامی‌های ایدایی، براندازی، امتیازگیری، سرگرم کردن کشورهای مختلف به مسائل حاشیه‌ای و... نظیر ایتالیا، چین و شوروی، نیکاراگوآ و کوبا، اروپای شرقی، یونان و... سود جسته است. در مورد ایتالیا برای روی کار آمدن نیروهای طرفدار غرب از نامه زدن از جانب شهروندان ایتالیایی تبار به اقوامشان، درست کردن رادیو و استفاده از ایتالیایی‌تبارهای آمریکا، موضع‌گیری اتحادیه‌های کارگران ایتالیایی‌تبار آمریکا، ارسال گسترده کارت‌پستال از طرف ایتالیایی‌های آمریکا و... برای اثرگذاری بر انتخابات استفاده کرده است یا در اروپای شرقی ارتش ایجاد کرده است. همین مسئله را در مورد اقدامات مختلف براندازانه در مورد کشور خودمان می‌بینیم. بخش زیادی از افرادی که در مسائل میدانی فتنه ۸۸ به فتنه‌گران کمک کردند، یا بخشی از جاسوسی و خرابکاری در صنایع دفاعی و هسته‌ای ما با محور قرار دادن بستگان و... در خارج بود، مثلاً سفارت انگلیس بعضی افرادی که خویشاوند نزدیک در انگلیس داشتند را مجبور به اقدامات ساختارشکنانه و کمک به عوامل میدانی فتنه کرده بود. کتاب «سرکوب امید» یا «کشتن امید»، از ویلیام بلوم که مرکز اسناد انقلاب اسلامی و انتشارات اطلاعات دو ترجمه مختلف از آن منتشر کرده‌اند، سرشار از مواردی از این دست است. جالب است بعضی مجموعه‌های ایرانیان خارج از کشور مثل نایاک (شورای ملی ایرانیان آمریکا) هم از جانب نهادهای رسمی مانند کنگره آمریکا هم از جانب نهادهای سرمایه‌داران بزرگ مثل بنیاد راکفلر تأمین مالی می‌شوند.

ارتباط‌گیری و شبکه‌سازی بین گروه‌هایی از نخبگان و جوانان

برای ایجاد تغییر در کشورها نهادهای واسطه‌ای مثل موسسه انیشتین، موسسه جامعه‌باز، هیفوس و... و در مواردی نهادهای امنیتی کشورها مثل CIA یا MI6 سرویس اطلاعات خارجی انگلستان (Military Intelligence, section 6) مستقیماً با بخش‌هایی از نخبگان به‌ویژه جوانان ارتباط گرفته به آموزش، توانمندسازی، شبکه‌سازی و پشتیبانی مالی، رسانه‌ای و... از آن‌ها می‌پردازند تا برای تغییراتی خاص نظیر پیروزی در ریاست حزب‌های مهم، پیروزی در انتخابات، انقلاب رنگی، ایجاد فشار بر نیروهای مخالف سلطه‌گران و... استفاده کنند. این اقدام قبلاً مستقیم‌تر نظیر اقدامات کرمیت روزولت از CIA و سیر اردشیر جی. ریپورتر از MI6 در براندازی مصدق و جدیدتر چندلایه با محوریت بعضی مؤسساتی که پیش‌تر اشاره کردیم، انجام می‌شود، مثلاً

اندیشکده‌ی توانا در فضای مجازی و حقیقی آموزش‌هایی به جوانان معارضین ایران می‌دهد و مؤسساتی نظیر NED، Open Society، Albert Einstein پشتیبانی معارضین را بر عهده می‌گیرند، آشوب‌های انتخابات ۸۸ نمونه‌ای از این موارد در کشور ما بود.

امتیازات سیاسی مثل حق قضاوت کنسولی

سازوکارهایی دیگر نظیر معامله‌ی امنیت کشورها با مواردی مثل کاپیتولاسیون وجود دارد، یعنی حق قضاوت کنسولی که اتباع یک ابرقدرت در کشورهای دیگر با گرفتن این حق از محاکمه‌ی اتباع خود در آن کشور جلوگیری کند. چنان‌که آمریکا در مورد افغانستان دوره‌ی ریاست‌جمهوری حامد کرزی درخواست کرد یا انگلیس در جنگ تریاک در ۱۸۴۰ به چین تحمیل کرد، یا آمریکا به شاه چین چیزی را داد که در دوره‌ی قاجار و پهلوی، انگلیس از کشور گرفته بود.

اندیشکده‌ها

یکی از ابزارهای جدی تصمیم‌ساز اندیشکده‌های مختلفی نظیر American Enterprise، Rand، heritage، Brookings، Carnegie، Washaington، Institute شورای روابط خارجی، اندیشکده مرکز پیشرفت آمریکا (CAP) و... هستند. این مجموعه‌ها سیاست‌گذاری کشورها، نهادهای بین‌المللی و بیش از همه ابرقدرت‌ها را سامان می‌دهند. کلید خوردن آن‌ها ابتدای قرن ۲۰ بود، زمان پایان جنگ جهانی دوم ۴۵ عدد و اکنون در آمریکا حدود ۱۸۰۰ نمونه از این مراکز داریم. بسیاری از تصمیمات مهم از جنگ و صلح‌ها، مذاکرات، حتی تولید اینترنت، پایگاه‌های فضایی، روابط کشورها و... با محتوای تولیدی این مجموعه‌ها صورت گرفته است، مثلاً بروکینگز در تهیه‌ی طرح مارشال که برای جلوگیری از لغزیدن اروپا به دام کمونیسم یا تکرار هیتلریسم طراحی شده بود، نقش جدی ایفا کرد، شورای روابط خارجی در شکل‌دهی سیاست خارجی آمریکا، به‌ویژه مقابله با شوروی، اندیشکده‌ی مرکز پیشرفت آمریکا در بازگرداندن دموکرات‌ها به قدرت بعد از دوره‌ی بوش نقش جدی داشت و حتی تلاش کرد جنبش اعتراضی وال استریت را مدیریت کند. برخی مثل RAND حتی پا را فراتر از سیاست‌گذاری نهاد و اقدامات عملی کرده‌اند، مثل طراحی اولین ماهواره جاسوسی که در مورد شوروی به کار گرفته شد، یا تجدید سازمان پنتاگون را انجام داده، یا اولین نسخه‌ی آنچه بعد تبدیل به اینترنت شد را طراحی کرد. Iran Project عمدتاً با تأمین مالی بنیاد برادران راکفلر و خانواده‌ی راکفلرها از ۲۰۰۱، میلیون‌ها دلار را برای سامان دادن توافق هسته‌ای با تهران در طول ۱۵ سال هدایت کرد. در دوره‌ی مذاکرات هسته‌ای دولت یازدهم نیز رسانه‌های آمریکایی شرکت‌هایی مثل Exxon را برای لابی‌گری حصول توافق جهت دستیابی به بازار ایران متهم می‌کردند.

البته جالب آن است که همین مجموعه‌ها از طرف بنیادها، شرکت‌های بزرگ، احزاب، دولت‌ها و حتی کشورهای دیگر و... حمایت می‌شوند و طبیعتاً سیاست‌های پیشنهادی آن‌ها از منافع حامیان مالی یا صاحبان آن‌ها متأثر است. اکثر آن‌ها نیز طبق قوانین آمریکا از دادن مالیات معاف هستند که انگیزه‌ی مؤسسات انتفاعی برای حمایت از آن‌ها را افزایش داده است. جالب است بعضاً خود این مؤسسات، منابعشان را اعلام می‌کنند مثلاً بروکینگز در ۲۰۱۴ رسماً به کنگره اعلام کرد. در کمک‌های به بروکینگز نام‌های جالبی به چشم می‌خورد: بنیادها و مشخصاً بنیادهای راکفلر، فورد، گیتس و مک‌آرتور، کمک‌های رسمی دولت آمریکا، دولت‌های انگلیس، ژاپن، نروژ و سوئد، ستاد فرماندهی مرکزی ایالات‌متحده آمریکا (CENTCOM)، کشورهای خارجی مثل قطر و امارات و... . مسئولین بین‌نیروهای مسلح، دولت، شرکت‌ها، بنیادها و اندیشکده‌ها در رفت‌وآمدند و قبل و بعد از مسئولیت‌ها در این مجموعه‌ها مسئولیت می‌گیرند و این نسبتشان را تحکیم می‌کند. اندیشکده‌ها عمدتاً هم برای کسب منافع مالی، حامیان مالی را در نتایج کار خود سهیم کرده (ملاحظات آن‌ها را در نظر می‌گیرند) و تلاش می‌کنند تا به‌صورت گسترده با افکار عمومی، نخبگان، رسانه‌ها و... ارتباط داشته باشند. بسیاری از اندیشکده‌ها تعداد زیادی افراد را به همین منظور به خدمت می‌گیرند. این توجه به منابع مالی یا اوضاع سیاسی بعضاً موضع‌گیری‌های متناقض اندیشکده‌ها را به دنبال داشته بعضی اندیشکده‌های وابسته به دموکرات‌ها مثل اندیشکده‌ی مرکز پیشرفت آمریکا که در دوره‌ی بوش علیه دخالت نظامی در مواردی مثل افغانستان داد سخن

درمی‌دادند، در دورهٔ اوپاما نسبت به این موارد سکوت کردند. جالب است که دست دموکرات‌ها در اندیشکده‌ها پرت‌تر از جمهوری‌خواهان است، اما بسیاری از آن‌ها از سیاست‌های معروف و حتی بدنام جمهوری‌خواهان حمایت کرده‌اند مثل حمایت اندیشمندان سیاست خارجی بروکینگز از سیاست خارجی بوش.

بعد دیگر، منابع پژوهشی این مجموعه‌ها است که علاوه بر استفاده از خروجی‌های مطالعات دانشگاهی و پژوهشی که در بخش علم و فناوری برشمردیم و مسائل امنیتی یا فضای مجازی، طبقه‌ای از جریان‌های وابسته به غرب را در داخل کشورها پوشش می‌دهند، مثلاً خیل زیادی از ایرانیان معارض نظام در خارج، منابع اصلی تغذیهٔ این مجموعه‌ها هستند. مهم‌ترین گزارش‌های مراکزی مثل اندیشکدهٔ واشنگتن به‌وسیلهٔ افرادی ایرانی همچون خلجی صورت می‌پذیرد. در سایر اندیشکده‌ها نیز بسیاری از چهره‌های سیاسی معارض یا مسئولین سابق یا چهره‌های غرب‌گرا به‌ویژه در مورد ایران حضور دارند که اصالتاً ایرانی هستند، مثلاً کافی است مجموعه سخنرانی‌های کسی مثل موسویان سخنگوی سابق تیم هسته‌ای، معاون سابق شورای عالی امنیت ملی و سفیر اسبق ایران در آلمان، مسئول اسبق بخش اداری مجلس و مدیرمسئول سابق نشریهٔ وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی *Tehran Times* را در اندیشکده‌های خارجی دنبال کنید.

ایجاد کشور ضعیف

یکی از ابزارهای دیگر، تغییر و سامان دادن ساختار سیاسی کشورها به‌گونه‌ای است که همواره به علت ضعف، دعوای داخلی و... کشور یا امکان پیشرفت نداشته یا مجبور شوند به قدرت‌ها تکیه کنند. ساختارهای تک‌حزبی یا دوحزبی، تقسیم مناصب بر اساس قومیت یا مذهب مثل لبنان که رییس‌جمهور مسیحی، رییس مجلس شیعه و نخست‌وزیر سنی است یا عراق که رییس‌جمهور کرد و رییس مجلس شیعه است، یا بوسنی که هر ۸ ماه ریاست جمهوری بین مسلمان‌ها، کروات‌ها و صرب‌ها می‌چرخد. همین مسئله پیش از آن در دوران استقلال و تعیین حدود و مرزهای کشورها ایجاد شد، بسیاری از مرزها به‌گونه‌ای تعیین شد که یا همواره منازعات سرزمینی، قومی، مذهبی یا بر سر منابع مثل آب و... جریان دارد؛ مثل تقسیم قومیت کرد بین ایران، ترکیه، عراق، سوریه یا منازعات آبی ایران و افغانستان یا ایران، ترکیه، عراق و سوریه.

گرفتن توان دفاعی کشورها به اسم خلع سلاح و مقابله با تروریسم نمونهٔ دیگر از تضعیف کشورها است، مثل کاری که با آلمان، ژاپن و ایتالیا بعد جنگ دوم جهانی شد. جالب است گزینه‌هایی نظیر تبدیل آلمان به کشوری مثل آفریقا با آب بستن به معادن، بردن همهٔ ماشین‌آلات و از بین بردن زیرساخت‌ها هم در کنگرهٔ آمریکا مطرح شده بود. همین اتفاق در کشورهای زیادی مثل آفریقای جنوبی پس از بین رفتن رژیم نژادپرست آپارتاید، بعضی کشورهای تازه استقلال‌یافتهٔ شوروی افتاد و بیش از همه ماجرای خلع سلاح عراق و لیبی و سپس اشغال آن‌ها جلوی چشم ماست.

مدل دیگر ناامن کردن کشورها و ایجاد مشکلات امنیتی، مرزی و... است، نظیر ناامن کردن چین با حمله به ویتنام، کامبوج، لائوس و بعدها از طریق فرستادن معارضین از تایلند، تایوان و... عملیات معروف گلا دیو در سراسر اروپا از دهه ۶۰ تا ۸۰ که متضمن ناامن کردن و اقدامات مختلف آشوب و براندازی در سراسر اروپا با تأکید بر اروپای شرقی و به‌قصد مقابله با جریان‌های چپ و کمونیست بود. همین تجربه را ما هم در سال‌های اول انقلاب و به‌صورت ضعیف‌شده در سال‌های اخیر به‌ویژه در مرزهای جنوب شرق و غرب داشتیم.

تقسیم‌بندی‌ها و دوگانه‌سازی‌های غیربنیادی

یکی از ابزار اعمال سلطه در فضای سیاسی، ایجاد تقسیم‌بندی‌ها، دوگانه‌سازی‌هایی است که به موارد فرعی و غیربنیادی پرداخته یا اعتراضات، تنش‌ها و... را به موارد غیربنیادی هدایت می‌کند، مثلاً ایجاد دوگانه‌هایی مثل جمهوری‌خواه-دموکرات در آمریکا، کارگر-محافظه‌کار در انگلیس، چپ-راست در فرانسه بعد از انقلاب ۱۷۸۹، حتی دوگانه‌های فوتبالی و...؛ که علاوه بر حمایت حتی خروجی‌های دیگری مثل کنترل اعتراضات و... دارد، مثلاً سه‌گانه‌های *Green Street Hooligans* گنگ‌های حامی تیم‌های فوتبال در انگلیس را روایت و حتی ترویج می‌کنند. همین را قبل و بعد از انقلاب در کشور خودمان را داشتیم، از دعوای کیهان-

اطلاعات تا تاج-شاهین (استقلال-پیروزی)، دعوی قومی و طایفی، چپ-راست و... بعد هم متخصصان علوم اجتماعی، علوم تربیتی و علوم سیاسی با توجیهاتی مثل نهادینه کردن ثبات، چارچوب‌مند کردن قدرت، مدیریت اعتراضات اجتماعی و... چنین دسته‌بندی‌هایی را توجیه می‌کنند. مثلاً در مورد آمریکا سیاست‌های پایه‌ی دو حزب یکسان است، اما تاکتیک‌ها متفاوت است، مثلاً اشغال ویتنام را هر دو حزب مدیریت و هدایت کردند، یا در مورد ایران موضع هر دو براندازی و حتی حمله به ایران است، جمهوری خواه‌ها اولویت را به اشغال مستقیم می‌دهند، اما دموکرات‌ها تحریم و بعد از به دست آوردن اطلاعات کافی بمباران‌های غیرمتمرکز اهداف مهم ایران را چنان‌که در ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۲ نسبت به صدام حسین انجام شد، اولویت می‌دانند و...؛ یعنی این دوگانه‌ها در مسائل اصلی و پایه‌ای عملکرد و نگاهی یکسان دارند، اما در مواردی حاشیه‌ای اختلافاتی باهم دارند، مثلاً زمانی که در انگلیس حزب کارگر بر سر کار بوده بسیاری اوقات حتی اقدامات سرمایه‌سالارانه یا جنگ‌طلبانه‌ی تندتر از حزب محافظه‌کار انجام داده است مثل حمله به عراق یا سیاست‌های لیبرال اقتصادی.

سازمان‌های بین‌المللی در خدمت سلطه‌گران

همین‌طور نهادهای سیاسی، زمانی که جنگ جهانی دوم به پایان رسید، یک سری سازمان بین‌المللی شکل دادند. خود سازمان ملل در رأس همه و زیرمجموعه‌های آن، ۵ کشور صاحب صلاح هسته‌ای و پیروز جنگ، بودند که حق و تو داشته باشند و بقیه هم تحت سلطه‌ی این‌ها. ظاهراً این‌طور است که یک‌چیزی شکل دادیم که دعوا نشود و همه زیرمجموعه‌ی سازمان ملل باشند تا مدیریت مشترک جهانی شکل بگیرد، اما اگر بیاییم سازمان ملل را بررسی بکنیم، چه به صورت مستقیم در قالب سازوکارهایی مثل حق و تو که به انجای مختلف در زیرمجموعه‌های سازمان ملل تسری دارد، چه در قالب مأموریت‌ها و سوءاستفاده‌هایی که زیرمجموعه‌های سازمان ملل ایجاد می‌کنند، چه به صورت غیرمستقیم در قالب استفاده از قدرت و سلطه بر سایر کشورها مثل وابستگی اقتصادی، وام‌ها و کمک‌های خارجی برای ایجاد سلطه استفاده می‌کنند، مثلاً آمریکا در زمان عضویت یک کشور از طریق شورای امنیت با دادن کمک، رفتار آن کشور را تنظیم می‌کند. ۱۰ عضو از ۱۵ عضو شورای امنیت به صورت دوره‌ای هر دو سال یک‌بار انتخاب می‌شوند. آمارها افزایش ۶۰٪ کمک‌های آمریکا و ۸٪ سازمان ملل با عضویت کشورها در شورای امنیت را نشان می‌دهد که بعد از تمام شدن عضویت به میزان اول برمی‌گردد. در سال‌های وقایع حساس بعضاً این رقم تا ۱۷۰٪ افزایش یافته است. آمریکا هم پرداختن مستقیم هم پرداخت‌هایی از طریق Unicef انجام می‌دهد، اگر کشوری نیز از نظرات آمریکا تبعیت نکند با برخورد مواجه می‌شود، مثل قطع کمک به یمن به خاطر رأی ندادن به اقدام نظامی علیه عراق در ۱۹۹۱. به طور متوسط این رقم برای یک کشور در حال توسعه از ۱۶ میلیون دلار از طرف ایالات متحده و یک میلیون دلار از طرف سازمان ملل و در شرایط حساس ۴۵ میلیون دلار از طرف ایالات متحده و ۸ میلیون دلار از طرف سازمان ملل می‌رسد. البته الآن تمرکز از Unicef بیرون رفته است، تدبیر اقتصاد در کتاب «عضویت در شورای امنیت چه قدر می‌ارزد؟» به صورت تفصیلی به بررسی این مسئله پرداخته است.

اکثر تشخیص‌ها، راهکارها و اقدام‌های غلط یا نامطابق با نیاز کشور ما بعد از بررسی پشتوانه‌ها به نحوی به نهادهای ذیل سازمان ملل ربط دارند.

پروژه‌هایی برای ایجاد تغییر

از طرفی برنامه‌های مختلفی برای ایجاد تغییر سیاسی در کشورها هست. برنامه‌ریزی دموکراسی، حقوق (بشر) و حاکمیت USAID موسوم به DRG (democracy rights and governance programming) در سال ۲۰۱۴، ۲٫۹۸ میلیارد دلار از طرف رییس‌جمهور اوباما برای ایجاد تغییر در کشورها مصوب کرده که کنگره ۲٫۸۵ میلیارد آن را تصویب کرده است یا پروژه‌ی رهبری جوانان YGL که ناظر به شکل دادن طبقه‌ی غرب‌گرا برای مدیریت آینده‌ی کشورهاست. اهمیت این مسئله به حدی است که حتی در استراتژی امنیت ملی آمریکا برای ۲۰۱۵ چنین پیش‌بینی کرده و رسماً به وسیله‌ی سوزان رایس منتشر کرده‌اند: «ما در حال به دست گرفتن ابتکار عمل برای ایجاد روابط با جوانان جهان، شناسایی رهبران آینده در دولت، کسب‌وکار و جامعه‌ی مدنی و اتصال آن‌ها به یکدیگر و مهارت‌های موردنیازشان برای رشد کردن هستیم. ما برنامه‌های جدید تبادلات میان جوانان آمریکایی و

جوانان از آفریقا گرفته تا جنوب شرقی آسیا ایجاد کرده‌ایم و باعث موفقیت ابتکارهای «بازدیدکنندگان بین‌المللی» (پروژه‌ای ذیل Exchange که قبلاً بررسی شد) و «رهبران آفریقایی جوان» شده‌ایم. ما در حال افزایش تبادلات تحصیلی در نیمکره خود هستیم». جالب این‌که YGL ذیل مجمع جهانی اقتصاد (داووس) که در بخش اقتصادی به آن اشاره کردیم، کلید خورده و با محوریت کارآفرینی و کسب‌وکار و جامعه‌ی مدنی و شبکه‌سازی نخبگان پیش می‌رود.

کانون‌های سیاسی سلطه

کانون‌هایی مثل اجلاس امنیتی مونیخ (با محوریت کشورهای عضو ناتو و هم‌چنین اتحادیه‌های مختلف سیاسی نظیر اتحادیه اروپا و... در این چارچوب هستند که هماهنگی برای منافع قدرت‌های بزرگ در آن‌ها سامان داده‌شده به سیاست‌های جمعی یا سیاست‌های آحاد کشورها تبدیل می‌شود، این‌ها موارد علنی است که اهدافش و اصلش مشخص، مبین و... است، می‌گذریم از مواردی که به دلیل ماهیت رازآلود، محرمانه و... نمی‌توان به قطع و یقین برای مخاطب ثابت کرد مثل اجلاس بیلدربرگ (که ماهیتی مثل داووس اما پشت درهای بسته و در سطحی عالی‌تر و انتخاب‌شده دارد، لذا به راحتی نمی‌توان قضاوتی در مورد محتوای آن کرد) یا فراماسونری و... .

معاهده‌های سیاسی سلطه

معاهده‌ها نیز دقیقاً مواردی از این دست هستند مثلاً ناتو (پیمان آتلانتیک شمالی) که محور آن سامان دادن کشورهای اروپایی در برابر شوروی به بهانه‌ی حمایت از اروپا در برابر آن شکل گرفت و بعدها محور آن مقابله با ایران اسلامی و در تضاد منافع قدرت‌ها باهم روسیه شد. در گذشته و دوره‌ی استعمار سنتی این چارچوب در قالب تحت‌الحمایگی شکل می‌گرفت که ابرقدرت‌ها با تحت‌الحمایه کردن یک کشور، ضمن دخالت در استقلال او، از آن در برابر قدرت‌های رقیب و معارض خود بهره می‌بردند.

علوم اجتماعی و علوم سیاسی در خدمت حفظ وضع موجود

آموزش در این حوزه در چند سطح قابل توجه است، یک سطح قطع رابطه‌ی علم سیاست به معنای بررسی روش و چگونگی دستیابی به قدرت با فلسفه‌های سیاسی دینی، یک سطح، القای روابطی است که تعریف خاصی از دموکراسی، مردم‌سالاری و مشخصاً روابط بین‌الملل را شکل می‌دهد که لازمه‌اش پذیرش نظم موجود جهان و عمل به مثابه‌ی شهروند رام و مطیع درون آن است. مثلاً گفتمان رایج علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی انقلاب اصل انقلاب‌ها را نفی می‌کنند و انقلاب‌ها را موجب بدتر شدن شرایط می‌نامند.

در چارچوب تعاریف وارونه از دموکراسی، حقوق بشر و آزادی، شاخص‌های وارونه و استانداردهای دوگانه وجود دارد. شاخصی که به خاطر رجوع به دین و وجود ولایت فقیه به جمهوری اسلامی، رژیم دیکتاتور اطلاق می‌کند و دخالت مردم در همه‌ی سطوح جمهوری اسلامی، رهبری که یک نهاد است نه یک فرد و بر اساس برآیند نظرات مردم و نظرات کارشناسی تصمیم‌گیری می‌کند را حاکم مطلقه می‌نامند.

آمیخته بودن سلطه‌ی اقتصادی با فرهنگی و سیاسی

این‌گونه نیست که نظام سلطه بگوید من یک برنامه‌ی سیاسی جدا و یک برنامه‌ی اقتصادی جدا و... دارم. ما برای تدقیق و روشن کردن موضوع این تفکیک‌ها را انجام می‌دهیم ولی در عمل، این موارد درهم تنیده‌اند مثلاً شرکت‌های چندملیتی هم فرهنگ غربی را با خود می‌آورند هم زمینه‌ی سامان دادن مخالفین را فراهم آورده و رفتار کشور را در حوزه‌ی سیاسی تنظیم می‌کنند هم در عرصه‌ی اقتصادی زمینه‌ی سلطه و اعمال قدرت برای سلطه‌گران پدید می‌آورند. مثلاً آمریکا از طریق مک‌دونالد و کوکاکولا و شرکت‌هایی از این دست هم فرهنگ غربی را به شوروی برد، هم زمینه‌ی جمع‌آوری اطلاعات و سامان دادن معترضین را پدید آورد، یا ITT هم اقتصاد شیلی را به هم ریخت هم پشتیبانی و سامان دادن معترضین را به دست گرفت و... . چنین است که توماس فریدمن، ستون‌نویس معروف روزنامه‌ی نیویورک تایمز که از هر حرکت سرمایه‌سالارانه و جنگ‌سالارانه‌ی انگلیس و آمریکا حمایت

می‌کند، می‌گوید: «هرچه در یک کشور رستوران‌های مک‌دونالد بیشتری افتتاح شود؛ رونق دموکراسی و نهادهای سیاسی در آن کشور بیشتر خواهد بود». یا برژینسکی در کتاب پس از سقوط کمونیسم می‌گوید: «حضور رستوران‌های زنجیره‌ای آمریکایی یا فیلم‌ها و کتاب‌های آمریکایی در همه جای دنیا مؤلفه‌ای از قدرت ماست».

ز) سلطهٔ مجازی

در عرصهٔ مجازی، اصل بر در اختیار گرفتن حاکمیت فضای مجازی است. یکی از عرصه‌های مهمی که امروز اهمیت ویژه‌ای دارد و چون اساساً از دل نظام سلطه بیرون جوشیده و مدیریت آن دست اوست، فضای مجازی است. البته فضای مجازی را ذیل حوزهٔ علم و فناوری یا حوزهٔ فرهنگی یا سیاسی می‌توانستیم ببریم ولی به علت اهمیت آن و شدت برنامه‌ریزی نظام سلطه بهتر است به تفکیک در مورد آن بحث کنیم.

افسانهٔ امنیت اطلاعات: اطلاعات دست سلطه‌گران است

امنیت اطلاعات یکی از سازوکارهای مهم سلطه در فضای مجازی است. سرورهای اصلی ارائه‌دهندهٔ سرویس به اینترنت در آمریکا و دست ابرقدرت‌هاست، علاوه بر آن بسیاری از سایت‌ها و سرویس‌های مهم نظیر سایت‌هایی مثل AOL، Yahoo، Google، MSN، Twitter، Facebook، Instagram، Whatsapp و... با زیرمجموعه‌های گسترده‌شان یا آمریکایی هستند یا قوانین آمریکا یا سایر ابرقدرت‌ها را پذیرفته‌اند. قوانینی مانند قانون میهن‌پرستی (Patriot Act) که اجازه می‌دهد و حتی اجبار می‌کند اطلاعات افراد، مجموعه‌ها و... را در اختیار دولت‌ها، نهادهای امنیتی و قضایی قرار داده شود، قبلاً برای این موارد حکم دادگاه احتیاج بود، الآن دیگر این مورد نیز مطرح نیست. در آمریکا FISA (دادگاه نظارت بر اطلاعات خارجی آمریکا که بر جاسوسی یا تروریسم بین‌المللی در قالب الکترونیک یا فیزیکی که مرتبط با قدرت‌های خارجی باشد می‌پردازد) اعلام کرده است که برای پیشگیری از جاسوسی در داخل آمریکا، اقدام قانونی و استاندارد این است که نظام اطلاعاتی آمریکا در هر نقطه‌ای که مکالمه‌ای اتفاق بیفتد ولو بین خارجی‌ها اما یک سر آن یک آمریکایی باشد، می‌تواند وارد شود و خلاصهٔ مکالمات را در اختیار آژانس‌های اطلاعاتی مربوط قرار دهد. بر اساس لایحهٔ اصلاح قانون نظارت بر اطلاعات خارج (foreign intelligence surveillance act) که ۹ جولای ۲۰۰۸ در سنا به تصویب رسید، شرکت‌های ارتباط از راه دوری که در برنامه‌های شنود شرکت دارند، مصونیت قانونی دارند و دولت آمریکا اجازه دارد برای اهداف ضد تروریسم به استراق سمع ارتباطات بین‌المللی بین ساکنان داخل و افراد خارج از کشور بدون موافقت دادگاه بپردازد. شرکت‌های مستقر در آمریکا هم وظیفه‌دارند به درخواست‌های دولت برای تسلیم اطلاعات کاربران خود پاسخ دهند. هم‌زاد انگلیسی این قوانین آمریکایی، RIPA (Regulation of Investigatory Powers Act ۲۰۰۰) به سازمان‌های دولتی انگلیس اختیارات و وظایف گسترده برای نظارت بر ارتباطات می‌دهد.

بر اساس PRISM آژانس امنیت ملی آمریکا (NSA)، دفتر تحقیقات فدرال آمریکا (FBI) و ستاد ارتباطات دولت انگلیس (GCHQ) به رایانه‌های شرکت‌هایی نظیر Google، Facebook، Microsoft، Apple، Yahoo و Skype دسترسی دارند. حتی بعضی سایت‌ها مثل گوگل علناً بخشی از اطلاعاتی را که می‌دهند، نظیر درخواست دولتی‌هایی نظیر آمریکا برای اطلاعات افراد خاص یا برای حذف بعضی نتایج جستجو و... را اعلام کرده است. بعضی موارد، سایت‌های اصلی حتی علناً تعهد داده یا حتی در زمان ثبت‌نام به‌عنوان شروط ثبت‌نام به شما این مورد را اعلام می‌کنند، مثلاً در مورد facebook باید تعهد داد که اطلاعات به آمریکا بیاید و کاربر در صورتی که در کشور خاص لیست تحریم‌های خزانه‌داری ایالات متحده باشد، در فعالیت‌های اقتصادی سایت، شرکت نمی‌کند، یا کاربر با عضویت در Tweeter موافقت می‌کند که این وب‌گاه، اطلاعات آن‌ها را جمع‌آوری، منتقل، دست‌کاری و ذخیره کند، اتفاقی که در محل استقرار و ثبت توئیتر یعنی آمریکا می‌افتد. گاهی نیز به‌صورت سخت‌افزاری با نرم‌افزاری برای افشای حریم خصوصی یا اطلاعات کاربران و... کارهایی انجام می‌شود، مثل اسکریپت بیکن در facebook که اطلاعات کاربران را علنی به سایت‌های دیگر می‌برد.

حتی Facebook علناً اعلام کرده که با ۹۲ کشور همکاری دارد و از میان ده‌ها هزار درخواست برای دسترسی به اطلاعات یا محدود کردن اطلاعات خاصی همکاری کرده است. از این میان آمریکا سهم بزرگی دارد که بیش از ۸۰٪ درخواست‌های آن در مورد facebook messenger، facebook، whatsapp و Instagram مورد موافقت قرار گرفته است. گوگل نیز علناً لیست اعلام کرده که به درخواست هند، فرانسه، ترکیه، آلمان، آمریکا، تایلند و... به حذف نتیجه‌های جستجوی ناخوشایند این کشورها یا دادن اطلاعات کاربران به درخواست آن‌ها مبادرت ورزیده است. همچنین گوگل برای در اختیار گذاشتن اطلاعات کاربران به وزارت خارجه آمریکا به صورت علنی توافقنامه امضاء کرد. یکی از پرونده‌های جنجالی این دادن اطلاعات، در اختیار گذاشتن اطلاعات گردانندگان ویکی‌لیکس بعد از درخواست دولت آمریکا بود. جالب این‌که در این مورد، شرکت‌های بزرگ در مورد کشورها یکسان عمل نمی‌کنند، مثلاً به جز یک سایت اصلی بارگذاری و اشتراک فایل، هیچ‌یک از این غول‌های بزرگ اینترنتی خدمات‌دهنده پست الکترونیک، چت، شبکه اجتماعی و... حاضر نشدند، قوانین ایران را بپذیرند و خدمات مشابه در صورت درخواست مراجع ذی‌ربط قضایی داده یا نسبت به محدود کردن محتواهای خلاف اخلاق یا امنیت ملی در ایران همکاری کنند.

بر اساس افشاگری‌های ادوارد اسنودن در ۲۰۱۳، ۴ لایه برنامه برای جاسوسی کاربران روی اینترنت وجود دارد که XKeyscore قلب آن است و علاوه بر چک کردن سایت‌های معروف، اطلاعات افراد، مکان‌های دسترسی و... را چک کرده و داده جامع و واحد از فرد شکل داده و گروه خطرناک و به صورت ویژه مسئولان کشورها را مورد توجه قرار می‌دهد.

بگذریم از اطلاعات غیرمستقیم نظیر جستجوها، چت‌ها، سایت‌های مورد بازدید و... که برای این سایت‌ها یا به صورت عمومی قابل احصا است. از جمع کردن این موارد خرد کنار هم آبر داده (meta data) تولید می‌شود که جزئیات مختلف زندگی و علایق فرد را در اختیار جمع‌بندی کننده قرار می‌دهد. این مسئله در کشور ما به گونه‌ای است که ادوارد اسنودن در یکی از افشاگری‌های خود اعلام کرد ماهانه ۱۴ میلیارد دیتا از ایران جاسوسی می‌شود. مثلاً سایت‌هایی مثل facebook کوکی‌هایی روی دستگاه ذخیره می‌کند که نه تنها اعضایش که افرادی که به صفحات facebook تنها سر هم می‌زنند، تمام بازدیدهای اینترنتی‌شان برای facebook ارسال شده و ذخیره می‌شود. جالب این‌که بسیاری سایت‌ها نظیر google به شما اجازه نمی‌دهند از طریق مرورگرتان امکان ثبت و ضبط را بگیرد و حتی اگر گزینه‌هایی نظیر do not track را فعال کنید، به صورت خودکار غیرفعال می‌کند.

این دغدغه‌ها نه فقط در مورد فضای مجازی که در مورد سیستم‌عامل‌ها هم هست، مثلاً گفته می‌شود، ۱۰ windows قرار است امکانی فراهم کند که کارهای کاربران خودکار به Microsoft برود. بر همین مبناست که داشتن سیستم‌عامل ملی مهم شده و بعضی کشورها به‌ویژه آن‌ها که در حال چالش با آمریکا هستند، به دنبال آن هستند. نه فقط در مورد سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی که در مورد بازی‌های آنلاین نیز چنین مواردی هست و حتی رسانه‌های غربی از نظارت NSA و MI5 بر آن‌ها و حتی یافتن افرادشان از طریق آن‌ها سخن می‌گویند.

جالب این‌که این موارد حتی قبل از جهان دیجیتال وجود داشته و در ۷۰ سال گذشته، بریتانیا، اسرائیل، آمریکا، کانادا، استرالیا و نیوزلند، تحت پیمان UKUSA اطلاعات سایبری کاربران جهان را شنود، ذخیره و کنترل می‌کنند. نه فقط ابرقدرت‌ها که قدرت‌های وابسته به آن‌ها نیز چنین می‌کنند مثلاً ۱۷ آوریل ۲۰۱۴ قانونی در مجلس نمایندگان ترکیه تصویب و به امضای عبدالله گل رییس‌جمهور وقت رسید که بر مبنای آن میت (سازمان اطلاعات و امنیت ترکیه) مجاز به ورود به حریم شخصی تمامی افراد و شنود مکالمات و کنترل مراودات آن‌ها خواهد بود.

علاوه بر اقدامات پنهان، اقدامات آشکار نظیر جمع‌آوری آمار و افکارسنجی بی‌هزینه و بدون موانع، تحلیل شخصیت، روحیات، عکس‌العمل‌ها، اخلاق، عقاید، میزان اطلاعات، جهت‌گیری‌ها، استعدادها و نقاط قوت و ضعف، شبکه ارتباطی و گستره آن، اهمیت افراد و... که تاکنون با کارهای نفوذ مستقیم و با هزینه‌های بسیار برای قدرت‌ها و بخش‌های اطلاعاتی آن صورت می‌گرفت، به آسانی محقق می‌شود.

ما تعیین می‌کنیم چه کسی مهم است

تغییر دادن اولویت‌ها و ارزش‌گذاری کردن رسانه‌های مجازی بزرگ با عوض کردن اولویت‌ها مطالبی که خود می‌خواهند ضریب می‌دهند. از مطالبی که در موتورهای جستجو می‌آیند، مثلاً گوگل به شما اجازه می‌دهد تنها ۱۰۰۰ جستجو آن‌هم بر اساس الگوریتم خاص گوگل ببینید تا مطالبی که در صفحه‌های اول سایت‌ها می‌آیند تا مطالبی که در شبکه‌های اجتماعی ضریب می‌یابند، مثلاً Googleplus مطالبی را با عنوان hot برجسته می‌کند که لزوماً تعداد زیادی نظر (comment) یا ابراز علاقه (like) نخورده‌اند یا در Youtube مواردی در صفحه اول ضریب پیدا می‌کنند که لزوماً پربازدیدترین‌ها نیستند، همین‌طور صفحه اول MSN، Yahoo و... که در حقیقت ارزش‌های غربی را از آن طریق منتقل می‌کنند. چنین است که حتی قهرمان‌های مجازی ساخته می‌شوند مثلاً سه چهارم نوجوان خواننده به‌عنوان قهرمان‌های جدید، با همین تکنیک‌ها با قریب ۴۰ میلیون follower مواجه می‌شوند، یکی از همین‌ها جاستین بایبر کسی است که شلوارهای افتاده به واسطه او ترویج می‌شود. یا اگر شما کلماتی مانند ایران، شیعه یا عزاداری را بزنید تصاویر قه‌زنی و خشونت بالا می‌آید. بسیاری از مواردی که ضریب می‌یابند متضمن ارزش‌های غربی و مشخصاً آنگلو ساکسون، دامن زدن به فرهنگ عامه، موارد مبتذل، مصرف‌گرایی و... است. گوگل، نتایج جستجو خود را به نفع Wikipedia منحرف می‌کند و رسانه‌های آلت‌رناتیو و منتقد جریان اصلی رسانه‌ای غرب در بسیاری از این موتورهای جستجو حذف شده هستند. جالب این‌که ADL اتحادیه ضد افترای رژیم صهیونیستی، در سال ۲۰۰۴ از تلاش‌های گوگل برای شناسایی وبسایت‌های ضد صهیونیستی تشکر کرد.

در برابر این موارد سیاست‌های حذف و جلوگیری از دسترسی هست، در بسیاری موارد سایت‌هایی نظیر facebook صفحات مربوط به مقاومت، تصاویر حمله شیمیایی حلبچه، جنبش سبز علوی (که در برابر جنبش سبز مخملی در فتنه ۸۸ شکل گرفته بود)، بعضی معترضین به حکومت‌های وابسته به آمریکا (مثل وائل عباس فعال حقوق بشر مصری به خاطر نمایش اعتراضات به مبارک) و... را می‌بندند، یا ممنوعیت‌هایی برای استفاده از نام قرار می‌دهند. حتی در مواردی سایت‌هایی مثل facebook تا قبل از ایجاد بحران جدی اقتصادی و امنیتی از حذف کاریکاتور پیامبر (ص) خودداری می‌کنند. البته در بعضی موارد، مسائلی خرد را نگه می‌دارند که نشان دهند آزادی هست. یا جستجوهای مربوط به کشتی فلوئلیا یا غزه در Tweeter تا ۷ روز بعد از حمله اسرائیل به کشتی کمک به غزه بی‌نتیجه بود. کتاب «استعمار مجازی» دکتر عاملی به این مسئله به‌صورت تفصیلی در ۱۰ آبرسایت دنیا پرداخته است.

ارتباطات رمز شده: قدرت دست ماست!

ارتباطاتی که ورای قوانین و چارچوب‌های سرزمینی عمل می‌کند و در موارد زیادی برای اعمال سلطه به کار گرفته می‌شوند، بعضی از این موارد به‌صورت مستقیم و بخشی از آن‌ها در قالب ارتباطات رمز شده به کار گرفته می‌شوند، مثل گروه‌های مروج فساد اخلاقی، مروج اقدامات خلاف امنیت و حتی گروه‌های تروریستی مثل مجاهدین خلق، جیش‌العدل، جندالله، تکاوران تندر و... . Tweeter در ماجرای انتخابات ۲۰۰۹ به کانون فتنه‌گران تبدیل شد و حتی وزارت خارجه آمریکا در شرایط اوج درگیری از توییت خواست که اصلاحات خود را به تعویق بیندازد. چنان‌که هیلاری کلینتون وزیر خارجه وقت آمریکا بعداً به این موارد در خاطرات خودش تصریح کرد و مارک فیفل، مشاور سابق امنیت ملی آمریکا گفت باید توییت صلح نوبل بگیرد. بدون توییت مردم ایران احساس قدرت و اعتماد به نفس برای استقامت در راه آزادی و دموکراسی نداشتند. توییت به علت نقش‌آفرینی در انتخاب ایران برنده جایزه the Top ۱۰ Internet Moments of the Decade شد. تصویب بودجه‌هایی نظیر Near East reigonal democracy program 2009 برای آزادی ایرانیان در آمریکا یا تصویب بودجه‌های سالانه یا اختصاص پول برای اقدامات تبلیغاتی علیه ایران نظیر ۷۵ میلیون دلار با محوریت بزرگ‌ترین مبارزه تبلیغاتی علیه دولت تهران که کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه وقت آمریکا در فوریه ۲۰۰۶ آن را اعلام کرد، وجهه‌ای از این مدل اقدامات آمریکایی‌هاست.

اما ضلع دیگر ارتباطات رمز شده است. ارتباطاتی که برای قدرت‌ها قابلیت رمزگشایی دارد، اما برای دیگران نظیر کشورها، دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی، انتظامی و قضایی امکان ندارد. علاوه بر زمینه جاسوسی، نظارت‌پذیر هم نیست. این مسئله به‌گونه‌ای است که بسیاری از سایت‌های مهم مثل Gmail، Youtube، Instagram، Viber، Whatsapp، Facebook، GooglePlus، Tweeter و... از ارتباطات رمز شده استفاده می‌کنند. اگر به لانه جاسوسی بروید بخشی از آنچه در دنیای آنالوگ وسیله رمز کردن ارتباطات بود می‌بینید که با وسایل گول‌پیکر آمریکایی‌ها ارتباطات را رمز می‌کنند، یا کتاب «شناسایی و شکار جاسوس» از سر پیتر رایت چاپ انتشارات اطلاعات که عملیات MI5 و CIA برای رمزنگاری و رمزگشایی از شهروندان عادی و همین‌طور بلوک شرق در دوره جنگ سرد نشان می‌دهد، این اطلاعات الآن در قالب فضای مجازی بازتولید شده است. آنچه ما به خاطرشان آمریکا را لانه جاسوسی می‌نامیدیم که هم در کشور ما جاسوسی کرده، خطوط را شنود کرده، با تبعه‌های ما ارتباط می‌گیرد، اطلاعاتی که کسی نمی‌خواهد بفهمد را رمزنگاری می‌کند و... این موارد الآن در قالب رمزنگاری اینترنتی بازتولید شده است. بعد کشورها مثل کشور ما بی‌توجه به تبعات و آثار آن مجوز ارتباطاتی را می‌دهند که بستر آن دستشان نیست. اشمیت مسئول گوگل گفته راه‌حل برای چین، ایران و... رمزنگاری است. پروتکل‌ها یعنی قوانین و سازوکارهای این موارد را امنیت ملی آمریکا درست کرده است. حتی اگر بانک‌های ما هم بخواهند رمزنگاری کنند، باید بروند از شرکت‌های خارجی و حتی آمریکایی تأییدیه (certificate) بگیرند.

ارتباطات و اینترنت هیچ‌وقت تحریم نیست

تازه این موارد با مواردی فراگیرتر مثل گوشی‌های اندروید و... فراگیر شده است، چنان‌که اوباما به‌عنوان یکی از دستاوردهای خود در مقابله با ایران به کنگره گزارش می‌دهد که ما سیستم‌عامل اندروید را وارد ایران کردیم و همین است که در حوزه‌های تحریم، آمریکایی‌ها هیچ‌وقت ارتباطات، اینترنت، سایت‌های پیش‌گفته را مورد تحریم قرار نمی‌دهد که هیچ اوباما از Twitter و Facebook به‌عنوان Ground Strategy آمریکا یاد می‌کند و سناتور مک‌کین، رقیب جمهوری‌خواه اوباما در انتخابات ۲۰۰۸، از اینترنت چمدانی یا حتی از پهپادهایی که اینترنت امن برای مردم و معترضان ایران فراهم کند که مشکل فیلتر و... نداشته باشد، علیه ایران سخن می‌گوید. یا گوگل و فیس‌بوک روی پروژه‌هایی برای دسترسی بدون محدودیت در سراسر جهان کار می‌کنند که از طریق بالن، هواپیما، ماهواره یا... پیگیری شود مثل هواپیمای معروف گوگل Titan Aerospace. دو شرکت آمریکایی دیگر ایرباس و اسپیس ایکس نیز پروژه اینترنت ماهواره‌ای جهانی را دنبال می‌کنند. Samsung کره‌ای هم پروژه مشابهی دارد.

نهادها و کانون‌های مجازی، معاهده‌ها و نهضت آزادی اینترنت!

این حوزه هم مانند حوزه‌های دیگر نهادهایی دارد که چارچوب‌های آن را سامان می‌دهند، گرچه در اینترنت به لحاظ ماهیت آن مدیریت و چارچوب‌های آن عملاً در دست سلطه‌گران کلید خورده است که بخشی از آن را در پیش برشمردیم اما مواردی نظیر

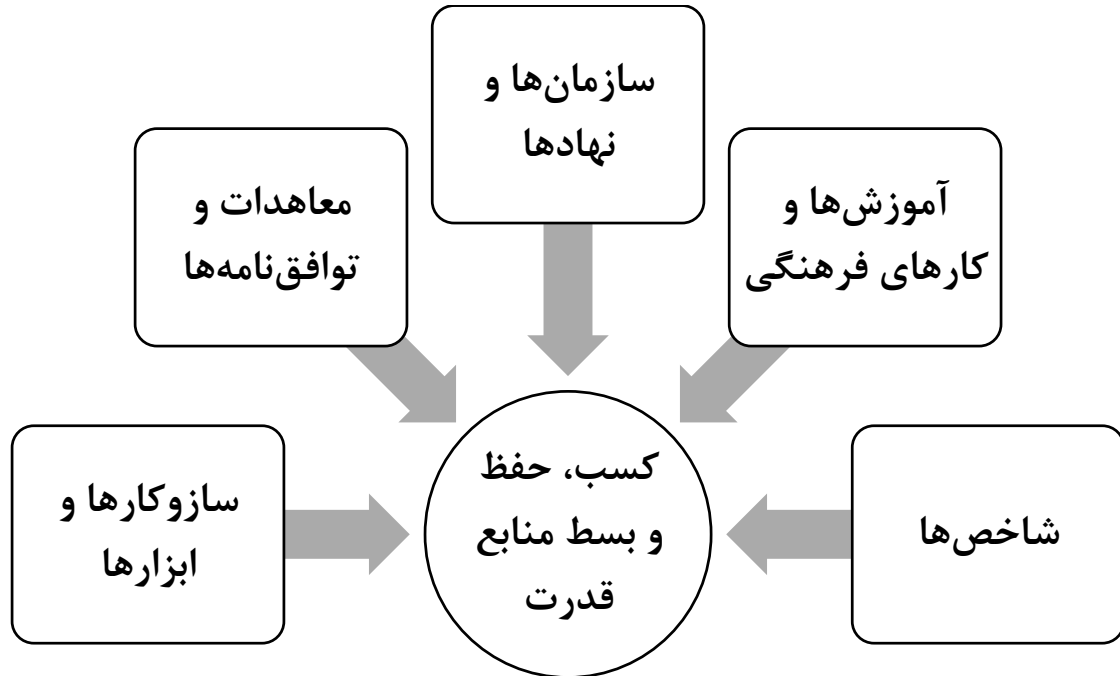
WSIS

(اجلاس جهانی سران درباره جامعه اطلاعاتی)، IGF (انجمن حاکمیت اینترنت)، اجلاس Iran Cyber dialogue که به آزادی اینترنت در ایران می‌پردازد و افرادی نظیر ماریچا اسخاکه (عضو هلندی پارلمان اروپا که ما ایرانی‌ها او را به خاطر حجاب بدش در دیدار با مقامات عالی کشور می‌شناسیم) احمد شهید (گزارشگر ویژه سازمان ملل برای بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران)، گوگل و... آن را می‌گردانند. اساساً مطالبه آزادی اینترنت، عدم فیلترینگ و... برای جلوگیری از دخالت کشورهای که به دنبال سیاست مستقل ملی یا معارضه با نظام سلطه هستند به‌صورت جدی در دستور کار هست. مثلاً حتی در بخش فارسی گوگل، پویش به پا خیز هست که محوریت پیگیری آزادی اینترنت دارد. یکی از محورهای فشار به حکومت‌هایی مثل ایران، ذیل عنوان حقوق بشر، محدود کردن اینترنت است و گزارش‌هایی نظیر اینترنت در زنجیر علیه ایران آماده شده است. جالب این‌که محوریت چنین مواردی به‌وسیله نهادهایی مثل UNDP که در بخش کشاورزی با آن آشنا شدیم، پیگیری می‌شود.

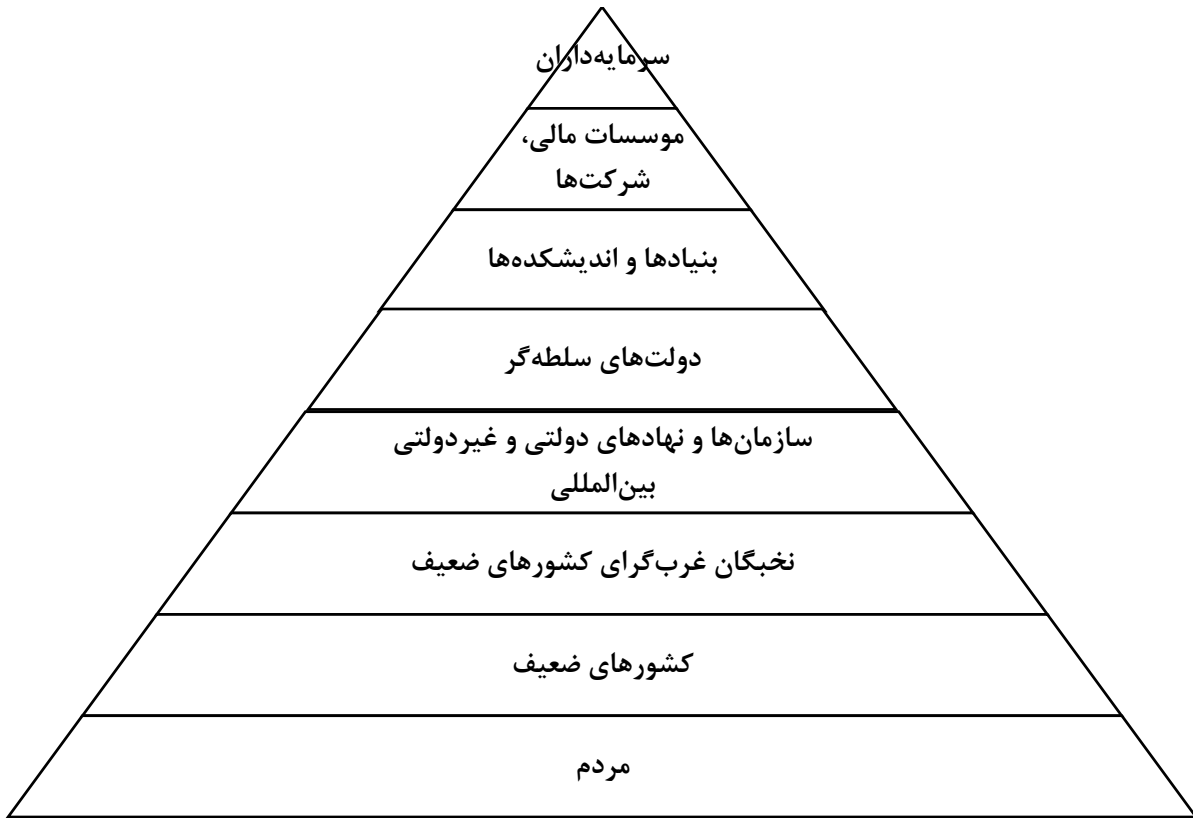
سوم: نظام سلطه نگاهی از بالا

طبیعتاً نه سلطه محدود به همین حوزه‌ها یا سازوکارها، ابزارها، سازمان‌ها و نهادها، معاهده‌ها، آموزش‌ها و شاخص‌هایی که در هر حوزه نام بردیم هست، اما این‌ها مشت نمونه خروار است که از ساده‌انگاری، سطحی‌نگری و خنثی‌انگاری این مسائل دست‌برداریم و نگاهی واقع‌بینانه به سلطه و سلطه‌گران پیدا کنیم.

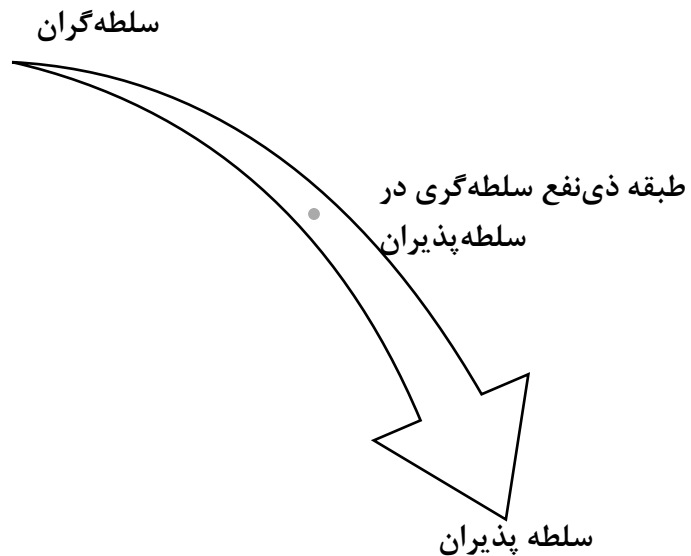
سلطه در این چارچوب تلاش برای کسب، حفظ و بسط منابع قدرت در اختیار مجموعه‌های معدودی است که در حوزه‌های مختلف از طریق سازوکارها، ابزار، معاهدات، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و کانون‌ها، معاهدات و توافق‌نامه‌ها، آموزش‌ها و حرکت‌های فرهنگی و شاخص‌ها نهادینه می‌شود.



کانون‌های اصلی سلطه سرمایه‌داران بزرگ و صهیونیست‌ها هستند که در قالب مؤسسات مالی و شرکت‌ها سامان یافته‌اند و ذی‌نفعان اصلی وضع موجود هستند. در لایه بعد بنیادها و اندیشکده‌ها قرار دارند. دولت‌ها و زیرمجموعه‌هایشان (که روابط دوطرفه با شرکت‌ها، بنیادها و اندیشکده‌ها) هم دارند. نهادها و سازمان‌های بین‌المللی بعد نخبگان غرب‌گرا و سرمایه‌داری وابسته در مجموعه‌های محلی که مجموع شرایط را به گونه‌ای رقم می‌زنند که منابع قدرت را، اعم از انسانی و مادی در راستای منافع سلطه‌گران به کار می‌گیرند؛ و چنین است که اعمال سلطه از رأس تا پایین تداوم می‌یابد.



راهکار اصلی اعمال سلطه، ایجاد نخبگانی است که رابطهٔ سلطه‌گر و سلطه‌پذیر برای آن‌ها سود داشته باشد. این افراد ضمن حفظ وضع موجود، به نحوی منابع را سامان می‌دهند که سیستم سلطه‌گر سلطه‌پذیر را حفظ کنند. از فاصلهٔ سرمایه‌داران تا دولت‌های سلطه‌گر، سازمان‌های بین‌المللی و تا کشورهای مستضعف همین رابطه برقرار است. وجود این طبقهٔ واسطه، لازمهٔ تداوم سلطه است.



نظام سلطه هدف از سلطه که کسب، حفظ و بسط منابع قدرت است را با در دست گرفتن حاکمیت و سیاست‌گذاری در هر حوزه دنبال می‌کند و به نحوی آن‌ها را سامان می‌دهد تا از طریق نخبگان ذی‌نفع و با تغییر محاسبات مردم و مسئولین به‌نحوی که خود به‌دلخواه یا به‌اجبار به حفظ وضع نابرابر موجود تن دهند.

